



٩٠٠
ك ٤٨٨ ك
١٣٤٣

کیمیائیان



ایران شناسی

۱	۰۱۰
۱۶	۱



آثار
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۴۲

مجموعه آیدین شناس

۶



بنگاه ترجمه و نشر کتاب



از این کتاب سه هزار نسخه روی کاغذ اعلا
در چاپخانه زیبا به طبع رسید
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است

مجموعه ایران‌شناسی
زیر نظر احسان یارشاطر

کیانیان

تألیف

گریختن من

استاد فقید دانشگاه کپنهاک

ترجمه

دکتر ذبیح‌الله صفا

استاد دانشگاه تهران

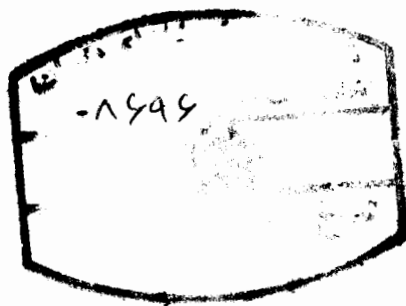


بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۱۳۵۵

تهران ، ۲۳۳۵

چاپ اول: ۱۳۱۶
چاپ دوم: ۱۳۳۳
چاپ سوم: ۱۳۳۰
چاپ چهارم: ۱۳۵۵
۱۳۵۵



منظور از انتشار مجموعه ایران شناسی اینست که آثار برگزیده‌ای که به‌زبانی غیر از زبان فارسی درباره ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی‌زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان شامل سفرنامه سیاحانی که اثری سودمند درباره ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال مردم این کشور را باز نموده‌اند خواهد بود .

امید می‌رود که انتشار این گونه آثار، استفاده از تحقیقات ایران شناسان را آسان‌تر کند و موجب توسعه آشنائی با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد . ا. ی.

فهرست مطالب

۱۱-۹	مقدمه مترجم
۱۰-۱	- کیان و هخامنشیان - طرح مسائل
۵۶-۱۱	- کیان در گائاهای ویشتهای
۱۰۵-۵۷	- روایات مربوط بتاریخ قدیم در دوره ساسانی
۶۸-۵۷	روایات دینی و روایات ملی
۱۰۵-۶۸	منابع بندهشن
۱۵۶-۱۰۶	- کیانیان بنابر روایت دینی
۱۰۸-۱۰۶	کی کوان
۱۱۱-۱۰۸	کی اپیوه
۱۲۲-۱۱۱	کی اوس
۱۲۶-۱۲۲	سیاوش
۱۳۳-۱۲۶	فراسیاب
۱۳۶-۱۳۳	کیخسرو
۱۳۷-۱۳۶	لهراسپ
۱۴۳-۱۳۷	ویشتاسپ
۱۴۵-۱۴۴	بهمن
۱۴۶	دارا و دارای دارایان
۱۵۳-۱۴۵	داستان کرساسپ
۱۵۶-۱۵۳	خاتمه
۲۰۹-۱۵۷	۵ - کیانیان بنابر روایت ملی
۱۵۹-۱۵۷	کی کوات
۱۶۳-۱۵۹	کی اوس

۱۶۷-۱۶۳	سیاوش
۱۷۱-۱۶۷	کیخسرو
۱۷۵-۱۷۱	لهراسپ
۱۸۱-۱۷۵	ویشاسپ
۱۸۳-۱۸۱	وهمن
۱۸۷-۱۸۳	تعیین مادهٔ اساسی روایت ملی
۲۰۹-۱۸۷	سام ، کرشاسپ و پهلوانان سیستانی
۲۱۸-۲۱۰	۶ - جانشیان بهمن بنابر روایت ملی
۲۱۵-۲۱۳	همای
۲۱۸-۲۱۵	دارای اول و دارای دوم و اسکندر
۲۲۴-۲۱۹	خاتمه - جاویدانان بنابر منابع پهلوی
۲۲۵	فهرست اسلام

مقدمه مترجم

کتابی که بخوانندگان تقدیم می‌کنیم از آثار مشهور کریستن سن ابراشناس نامبردار دانمارکی است .

آرتور کریستن سن^۱ استاد فقید دانشگاه کپنهاگ در ۹ ژانویه ۱۸۷۵ ولادت یافت و در ۳۰ مارس ۱۹۴۵ در هفتاد و یک سالگی جهان را بدرود گفت . وی در دانشگاه کپنهاگ در محضر وستر گارد^۲ خاورشناس فاضل دانمارکی که تحقیقاتش خاصه درباره اوستا مشهور است ، کسب دانش کرد و چندی نیز در آلمان سرگرم تحصیل و مطالعه بود و استادان معروفی را در آن دیار ملاقات کرد و از آنجمله چندی در خدمت آندراس^۳ مستشرق بزرگ آلمانی تلمذ نمود .

مرحوم کریستن سن بعد از ختم تحصیلات خود در دانمارک و آلمان و کسب اطلاعات عمیق و آشنایی بازبانهای اوستایی و پهلوی و عربی و فارسی و زبانهای مهم اروپایی، شروع بمطالعات دقیق خود درباره تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام کرد و نخستین تحقیق خود را در ۱۹۰۱ راجع بمزدک بزبان دانمارکی نوشت و از آن پس تا پایان حیات همواره سرگرم کار و کوشش و مطالعه و تحقیق بود، چهل و پنج سال مقاله و رساله و کتاب در مسائل مختلف مربوط بایران نوشت و از این راه نزدیک شصت اثر معروف درباره ایران فراهم آورد.

این استاد بزرگ در چند رشته از مسائل راجع بایران اطلاع کافی داشت مانند : داستانها و روایات ملی ایران ، تاریخ و ادبیات اوستایی ، ادبیات پهلوی ، لهجههای جدید ایرانی ، فرهنگ توده ایرانی ، تاریخ و تمدن دوره ساسانی ، ادبیات عربی و فارسی . از زبانهای اروپایی نیز غیر از زبان مادری خود آلمانی و فرانسه و انگلیسی را بنیکی میدانست و بهر یک از آنها چند مقاله و کتاب نوشت .

از میان مقالات و کتب متعدد او اینها را باید بعنوان بهترین آثارش یاد کرد :

شاهنشاهی ساسانیان^۱

سلطنت قباد و کمونسم مزدکی^۲

ملاحظاتی درباره قدیمترین عهد آیین زرتشتی

تحقیقاتی در آیین زرتشتی ایران کهن^۳

داستان بزرگمهر حکیم^۴

آیا آیین زروانی وجود داشت^۵

کیانیان^۶

ایران در عهد ساسانیان^۷

حماسه شاهان در روایات ایران قدیم^۸

نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان^{۱۰}

علاوه بر اینها کوششی که کرستن سن در طبع متون کهن پهلوی که اصل آنها در کتابخانه دانشگاه کپنهاگ موجود است ، فابل کمال توجه است و همچنین است ترجمه‌یی که از شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی بزبان دانمارکی ترتیب داد .
کتاب « کیانیان » (Les Kayanides) که ترجمه آنرا بطبع میرسانیم از میان این آثار مختلف در درجه اول اهمیت قرار دارد. این کتاب بسال ۱۹۳۱ بزبان فرانسوی

۱ - L'empire des Sassanides - ۱

۲ - Le règne du roi Kawâdh et le communisme mazdakite - ۲

۳ - Quelques notices sur les plus anciennes périodes du zoroastrisme - ۳

۴ - Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique - ۴

۵ - La légende du sage Buzurjmihr - ۵

۶ - A-t-il existé une religion zarwânite - ۶

۷ - Les Kayanides - ۷

۸ - L'Iran sous les Sassanides - ۸

۹ - Gestes des rois dans la tradition de l'Irau antique - ۹

۱۰ - Les types du premier homme et du premier roi dans - ۱۰

Phistoire légendaire des iraniens. 2 vols.

در کینهاگ چاپ شد. در این کتاب استاد فقید نخست با بحث استادانه مفصلی ثابت کرد که میان شاهان داستانی کیان و سلسله تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و تمام فرضهای دانشمندانی مانند هرتل و هرنسفلد را در این باب رد کرد و ثابت نمود که کیانیان عبارتند از یکدسته از امرای محلی مشرق ایران در عهد مقدم بر اوستا که آخرین آنها ویشناسپ بازردشت پیغامبر معاصر بوده است. باقی کتاب وقف است بر بحث جامعی راجع به «کی» و «کیان» از قدیمترین قطعات اوستا گرفته تا آخرین کتب معتبر تاریخی عربی و فارسی. مؤلف فاضل در این مباحث بتحقیق داستان کیانیان در روایات دینی و روایات ملی و تشخیص اینکه هریک از اجزاء داستان متداول کیانیان از کدامیک از این دو مأخذ اقتباس شده، مبادرت جسته است. هنگام بحث دربارهٔ جانشینان بهمن کیفیت اختلاط روایات ملی را دربارهٔ کیانیان و بعضی از شاهنشاهان هخامنشی بخوبی نشان داده است. بحث در داستان خاندان کرشاسپ یا خاندان پهلوانی سیستان و همچنین تحقیق دربارهٔ جاویدانان بنابر منابع پهلوی نیز در این کتاب بمناسبت پیش آمده و هر دو شایستهٔ توجه فراوانست.

با توجه باهمیتی که این کتاب پر ارزش در شناساندن قسمتی بزرگ از روایات حماسی و داستانهای ملی ما دارد دریغ بود که بزبان پارسی در نیاید و در دسترس پژوهندگان دانش و مشتغلین بناریخ و ادبیات ایران قرار نگیرد. از نیروی باید از بنگاه ترجمه و نشر کتاب سپاس و منت فراوان داشته باشم که این بی‌مقدار را بر نقل کتاب پیارسی تحریر کرد و بدو جرأت داد تا دست بدین امر خطیر زند و از دشواری کار نهراسد، و چون بضعف و قصور خویش معترفم یقین قاطع دارم که خوانندهٔ فاضل از هفوات این بی‌مقدار چشم خواهد پوشید و برزلاتش بعین‌الرضا خواهد نگریست.

تهران ۳ مهرماه ۱۳۳۶

ذبیح‌الله صفا

کیان وهخامنشیان - طرح مسائل

یکسان بودن نام ویشتاسپ^۱ (= گشتاسپ) پادشاه حامی زرتشت، که وجود تاریخی او بوسیله «گائاه‌ها» تأیید میشود، و ویشتاسپ پدر داریوش اول، باعث شده است که برخی از دانشمندان آن‌دورا یکی پندارند، و برای اثبات این وحدت پیراهین مختلف توسل جویند.

این مطلب را که هرتل^۲ طرح و اثبات کرده بود، اخیراً هرتسفلد^۳ در مقاله‌یی که برای شرکت «در مجموعه یاد بود مودی»^۴ (ص ۱۸۳) یبعد فرستاده است، از سر گرفته و همان نظر را با تفصیل بیشتر در دومجلد از کتاب «باستانشناسی ایران»^۵ که سال ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ در برلین بطبع رسیده،

Gāthā - ۲

Vig'āspa - ۱

۳- در کتابهای «زمان زرتشت» و «هخامنشیان و کیان» :

Hertel : *Die Zeit Zoroasters und Achaemeniden und Kayaniden*

رجوع شود به مقاله مؤلف بعنوان «تحقیق دربارهٔ مزدیسناى ایران کهن» :

A. Christensen : *Etude sur le Zoroastrisme de la Perse antique*

(Det Kgl. Danske Videnskabernes Seleskab . Historisk -

filologiske Meddelelster .XV, p. 25 sqq .

این مقاله مفصل بصورت کتاب مستقلى نیز انتشار یافته است .

Herzfeld — ۴

Modi Memorial Volume , Bombay , 1930 — ۵

Archäologische Mitteilungen aus Iran ,Berlin , 1929 und 1930 — ۶

آورده است. بعقیده هرتل^۱ سلسله پادشاهان کیان (کویان) قدیم (یعنی سلسله‌یی که از کوات^۲ آغاز و به هئوسروه^۳ ختم میشود)، علی‌الظاهر رؤسای قبایل ایران شرقی هستند، خواه آنانرا داستانی بدانیم و خواه تاریخی. از طرف دیگر هرتسفلد سعی کرده است آنانرا با پادشاهان کم و بیش داستانی ماد (که هرودوت^۴ و کتزیاس^۵ فهرست آنانرا ذکر کرده‌اند)، و با کوروش که متشابه با «هئوسروه» است، تطبیق کند، و میگوید آنچه از داستان کویان بعد از حذف عناصر اساطیری باقی می‌ماند عبارتست از داستانی که قابل انطباق بر تاریخ دیوکیدس^۶ (= دیاکو مؤسس سلسله مادی) و کوروش است^۷، با تغییراتی که در روایت ایران شرقی «زرنک»^۸ (= سیستان) در آن راه یافته است. اما نکته‌یی که در نظر هرتسفلد و هرتل بسیار مهم و اساسی تلقی شده تشابه «کوی وشتاسپ» (کی گشتاسپ) با وشتاسپ هخامنشی است که ساتراپ (شهربان - والی ایالت) پرنو^۹ بوده است. بعقیده هرتسفلد این ایالت شامل زرنک نیز بود و زرتشت پیغامبر که ارمولد خود شهر رگ (= ری) آمده بود، بهمین وشتاسپ توسل جسته و روی سخن وی در گائاها بدوست. وشتاسپ پسرش سپنتودات^{۱۰}

۱- هخامنشیان و کیان، ص ۵۵

۲- *Kavāta* — ۲ *Haosravah* — ۳ *Herodote* — ۴

۵- *Ctésias* — ۶ *Déiokides* — ۷

۸- باستانشناسی ایران، ج ۱، ص ۱۵۳، پیوست.

۹- *Parthava* — ۱۰ *Zranka (Drangiane)* — ۸

۱۰- *Spantodāta* — ۱۰

دین نورا پذیرفتند و از طرفداران پرشور آن گردیدند. سپنتودات اسم اصلی کسی است که چون شاهنشاه شد، عنوان سلطنتی داری وهوش^۱ (داریوش) پیدا کرد و در افسانه کتر یاس از روی اشتباه گئومات^۲ آری مغ یعنی بردی آری دروغی^۳، سفنداداتس^۴ نام یافته است، و این اسم در حقیقت متعلق بپرافکننده اوست نه خود او.

برای آنکه عقیده خود را در قبال این نظریه بهتر تشریح کنم بتوضیحات ذیل مبادرت می‌ورزم.

ایران شرقی مهد آیین زرتشتی است :

در این باره خواننده را بدلائلی که در مقاله خود بعنوان «ملاحظات» در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی^۵ مذکور داشته‌ام هدایت می‌کنم. در این مقاله چنین نتیجه گرفته‌ام که فقدان هر قرینه‌ای از تمدن آسیای علیا در گائاه‌ها، مارا بر آن میدارد که سرزمین اصلی آیین زرتشتی را در ناحیه‌ای واقع در شمال یا مشرق مرز مینی که قبایل ایرانی در روزگاران قدیم سکونت داشته‌اند، و در آنجا شرائط طبیعی زندگی چادر نشینی با زندگی کشاورزی آمیزش یافته بود، قرار دهیم. هر تسفلد نیز سرزمین اصلی

Gaumāta — ۲ Dārayavahūš — ۱

Sphendadates — ۴ Bardiya — ۲

Quelques notices sur les plus anciennes périodes du — ۵

Zoroastrisme

اصل این مقاله در Acta Orientalia, 1, p. 153sq. چاپ شده است و من این مقاله مفصل را بعنوان ملاحظات در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی در شماره ۳ از سال دوم مجله دانشکده ادبیات ترجمه و جداگانه نیز طبع و سال ۱۳۳۳ منتشر کرده‌ام. (م.)

آیین زرتشتی را در مشرق ایران جست و جو می کند و حتی ناحیه‌یی را که اصلاح آیین آریایی بوسیله زرتشت در آنجا صورت گرفته بود، معلوم می‌دارد. وی عقیده دارد که اهمیت سیستان در بحث از دوره آخر الزمان، که در روایات مذهبی زرتشتی ملاحظه می‌کنیم، ثابت می‌کند که نخستین تعالیم دینی زرتشت در این ولایت انتشار یافته است. می‌دانیم که نجات دهندگان آینده عالم، از نطفه زرتشت که در دریاچه کاس ای^۱ یعنی دریاچه هامون سیستان پنهان شده، و ۹۹۹۹۹۹ فروشی (فروهر) آنرا حفاظت می‌کنند، پدید خواهند آمد. هر تسفلدنظر خود را باین عبارت شرح می‌دهد: «توضیح ما که مبتنی بر شک بوده با مشاهداتی که تا کنون بدانها توجهی نمیشد، بمرحله اثبات درمی‌آید. ناحیه‌یی که راجع بآن در یشتها بدقت سخن رفته است، جایی است که در روز رستاخیز سوشیانس از آنجا ظهور خواهد کرد. اکنون که انتظار ظهور نجات دهنده^۲ را از این محل مشخص داشته‌ایم، چنین نتیجه می‌گیریم که همین مکان یعنی سیستان ناحیه اصلی نشر تعالیم پیغامبر بوده است». این استدلال اگرچه جالب است لیکن قابل اعتماد بنظر نمیرسد، زیرا چنانکه خواهیم دید دلایل قاطعی در دست است مبنی بر این که مقدس بودن دریاچه هامون فکریست که از دوره مقدم بر زرتشت باقی مانده بود و در روایات بعدی این محل مقدس برای مولد

Kāsaṇya — ۱

Modi Memorial Volume, p. 199 — ۲

۳- مراد از نجات دهنده، سوشیانس آخرین موعود آیین زرتشتی است. در باره

موعود ها و جاویدانان مزدیسنا در همین کتاب بحث خواهد شد. (م.)

نجات دهندۀ آیندۀ عالم انتخاب شده است زیرا از يك عهد غیر معلوم، دریاچه هامون نزد مردم ایران شرقی مورد احترام دینی خاص بوده است. بنابراین فقط میتوانیم باین نتیجه اکتفا و آنرا تأیید کنیم که آیین زرتشتی در یکی از نواحی شرقی ایران ظهور کرد.

علاوه برین هرتسفلد عقیدۀ خود را بر آن روایت مذهبی مبتنی کرده که مولد زرتشت را «رگ»^۱ دانسته است. وی عقیده دارد که زرتشت از ری به «زرنک» (سیستان) هجرت کرده و در آنجا برای نشر تعالیم خود زمینه مساعدی یافته بود. لهجۀ گائایی هم بنظر هرتسفلد لهجۀ رگ یعنی لهجۀ مادری زرتشت بود، در صورتیکه بتصور او اوستای جدید، یعنی آنچه غیر از گائاها در دست داریم، بلهجۀ زرنک نوشته شده است.

باید باین نکته توجه داشت که علت انتساب زرتشت بماد، که در متون قدیم ایرانی^۲ تأیید شده، آنست که احتمالاً بین روایت قدیم ایران شرقی مربوط به زرتشت، و روایتی که بعدها یعنی بعد از انتقال مرکز آیین زرتشتی از مشرق بماد شیوع یافته بود، در این مورد سازشی ایجاد شده است، بدین نحو: زرتشت، که در رگ ولادت یافته بود، گائا هارا که مبنای ادبی تعالیم اوست بلهجه‌یی که دعوت شدگان او سخن میگفتند (یعنی زبان مشرق ایران) نوشت. بنابراین زبان اوستای قدیم باید یکی از لهجات شرقی ایران باشد.

۱- Raga (= ری)

۲- مراد متون مقدم بر ادبیات پهلویست.

اینک به بحث در این مسأله میرسیم که : محیط جغرافیایی قدیم ترین قسمت‌های اوستای جدید ، ایران شرقی است و این محیط جغرافیایی علاوه بر حوزه شط هلمند (= هیرمند) یعنی زرنک (سیستان)، عبارت بوده است از نواحی آریا^۱، مرو ، سعد و خوارزم، و بطور خلاصه تمام ایران شرقی. هر تفسلد مدعی است^۲ که نویسنده یشت دهم (بندهای ۱۲-۱۶) نه تنها نواحی شرقی را که در آن یشت مذکور میدارد، بلکه نواحی غربی را هم که در آن مذکور نداشته، می شناخته است. خواننده در قبول یا رد این نظر آزاد است، لیکن اگرچه اسامی جغرافیایی که در این یشت ذکر شده بدون شك اسامی هخامنشی است، ولی باید آنها را در درجه اول متعلق به ایران شرقی دانست زیرا در تشکیلات اداری هخامنشی بطور عموم هر ناحیه با اسم بومی آن ذکر میشده است.

زبان اوستای جدید مانند زبان گائاها لهجه‌یی از ایران شرقی و عنوان «کوی» هم یکی از عناوین ایران شرقی است و کوی وشتاسپ^۳ حامی زرتشت دارای این عنوان بوده ، زیرا که در ایران شرقی حکومت میکرده است. دلایل قوی لازم است تا بتوان در این نکته تردید کرد که : دارندگان اولیه عنوان کوی که نام آنان بطور قطع در نزد مؤلفین یونانی که تواریخ پارس و ماد را شرح میداده اند مجهول بوده ، خواه تاریخی باشند و خواه افسانه‌یی ، بروایات ایران شرقی بستگی دارند.

تطبیق روایات قهرمانی اوستایی با سرگذشت افسانه آمیز دیو کیدس (دیا اُکو) و کوروش که از مورخان یونانی باقی مانده است، قبول و سایط و توسل بفرضها و مبانی داستانی و امثال آنها را، در سرگذشتشان ایجاب میکند. شباهت اسامی هیچگاه دلیل کافی برای اثبات وحدت دو یا چند تن نمیتواند بود زیرا اولاً بعضی از اسامی ممکن بود بیش از آن عمومیت داشته و عادی بوده باشد که فقط با استناد بورود اتفاقی آنها در افسانهها بتوانیم بوسعت دایره رواج آنها پی ببریم، ثانیاً ممکن بود خاندانهای ایرانی اطفال خود را بنام افراد مشهور زمانهای گذشته نامیده باشند، بنحوی که بسیاری از اسامی که متعلق بیک خاندان تاریخی یا افسانه‌یی بوده در خاندانی دیگر یا در محیط تاریخی جدیدی بکار برده شود. بنا بر این اگر بین دارندگان این اسامی در دو مورد ارتباط نژادی و نسبی وجود نداشته باشد، برای آنکه آنها را یکی بینداریم، ناگزیریم در روایات مربوط بآنان بوجود خطاهایی معتقد شویم.

بهر حال از آنجا که توضیحات قلیل یشتها برای اثبات تشابه و وحدت دو وشتاسپ یا بطور کلی کیانیان و سلسله شاهنشاهان (یعنی سلسله هخامنشی) کافی نیست، میتوانیم منابع جدیدتر یعنی کتب پهلوی و حتی شاهنامه فردوسی و مورخان عربی را مورد استفاده قرار دهیم.

۱- چنانکه اسامی گویان قدیم مانند کَواد *Kavādh* و خسرو و غیره [در خاندان ساسانی برای نسمیه شاهزادگان مورد استفاده قرار میگرفته است. کَواد همان قباد پسر انوشروان و خسرو نام انوشروان و نواده او ملقب به «اِپرویز» یعنی شکست ناپذیر (= پرویز در متون فارسی) بوده است.]

تا موقعی که کیفیت تحول و توسعه افسانه‌های مقدم بر اوستا و ارزش روایت افسانه‌ی ایرانی وسطی بدقت مورد تحقیق قرار نگیرد، سزاوار نیست آنها را در مواردی که مؤید حدسهای ماست بپذیریم و هر جا که جواب احتیاجات ما را ندهد از روی سادگی دور بیندازیم. بسیاری از نکات اساسی و مطالب داستانی تاریخ پادشاهان ماد و کوروش در داستانهای ایران وسطی راجع به کیانیان هم وجود دارد و از اینجا معلوم میشود که قسمتی از نکات اساسی آن داستانها هند و ایرانی و حتی هند و اروپاییست و شاید هم قسمتی مأخوذ از ملل غیر ایرانی باشد که همواره در میان ایرانیان رواج و عمومیت خود را حفظ کرده است بنحوی که بارها از آنها برای شرح و توضیح روایتهای قدیم کمک گرفته اند.

داستان ویشناسپ (گشتاسپ) نقطه اصلی شروع تمام اختلاطها و آمیزشهایی است که میان داستان کیان و هخامنشیان صورت گرفته است. کوی ویشناسپ و خاندان او قهرمانان آیین زرتشتی هستند. اینست آنچه درباره او بتحقیق می توان اظهار کرد، اما آیا این نکته مسلم است که ویشناسپ هخامنشی و پسرش داریوش شاه پذیرندگان مزدیسنا بوده اند؟ نظریه‌یی که فعلا مشغول بحث و تحقیق در باره آن هستیم با روشن شدن همین موضوع ارتباط مستقیم دارد.

آقای بنونیست در کتاب خود بنام «آیین ایرانی با توجه به متون شاهکارهای یونانی»^۱ که در پاریس سال ۱۹۲۹ طبع رسیده است

Benveniste: The Persian Religion according to the Chief—
Greek Textes (Paris, 1929)

بطریقی که بنظر من مجاب کننده است، ثابت کرد که مذهب هخامنشی، بنحوی که هرودت و کتیبه‌های داریوش آنرا شرح میدهند، آیین زرتشتی نیست بلکه آیین قدیم ایرانی است که هنوز تجدید و اصلاحی در آن صورت نگرفته بود.^۱ اگر این نظریه را قبول کنیم موضوع یکی دانستن پدر داریوش و حامی زرتشت منتفی میشود. آقای هرتسفلد باصرار مدعی است که اسامی داری و هوش^۲ و ارت خشت^۳ دارای جنبه دینی است. در صحت این نظر تردیدی نیست منتهی میتوان جنبه دینی آن دو اسم را بهمان اندازه با اندیشه دینی ماقبل زرتشتی مربوط دانست که با افکار دین زرتشتی^۴.

از کویان یشت ها در روز گاران بعد سلسله کیانی ترتیب داده شد که در نزد مورخان ایرانی موقع و مقام مهمی در تاریخ قدیم ایران دارند.

۱- آیین ایرانی با توجه بمتون شاهکارهای یونانی، ص ۴۹

۲- *Dāryavahūš* ۳- *Artaxšatha*

۴- در مقاله خود بنام ملاحظاتی درباره قدیمترین عهد آیین زرتشتی (Acta orientalia, IV, p. 81 sqq) سعی کرده‌ام موارد اختلاف میان آیین زرتشتی را، چنانکه از کتب قدیمه اوستا برمی آید، با مذهب هخامنشیان نشان دهم و چنین فرض کنم که کیش زرتشتی پیش از شروع مهاجرت بزرگ قبایل آریایی در میان قبایل ایرانی منتشر شده بود و مادها و پارسیان هنگامی که در نیمه اول قرن نهم قبل از میلاد یا دیرتر شروع بحرکت بطرف ممالک غربی کرده بودند، این کیش را با خود آورده بودند لیکن بعدها در نتیجه تباعد اقوام شرقی و غربی آریایی، آیین زرتشتی بصورتی مختلفی در این دو منطقه از ایران تکامل یافت. اگر حقیقت امر همین باشد بسیار دشوار است که عهد زرتشت را زمانی مؤخر از هزار سال پیش از میلاد مسیح دانست. اکنون درحالی که این نظریه را رها کرده و نظر آقای بنویست را که بعقیده قانع کننده تر است قبول مینمایم، تصور نمی کنم که دیگر لازم باشد زمان زرتشت را بچنین دوره قدیمی از ادوار کهن نسبت دهم. بعداً باز راجع باین موضوع بحث خواهم کرد.

دوره تسلط این سلسله مقدم بر عهد هخامنشی دانسته شده و نسب هخامنشیان با آنان ارتباط یافته است. برای آنکه از کیفیت تحول و تکامل داستان کیان اندیشه روشنی بدست آریم باید منابع مربوط بآنان را دسته دسته مورد مطالعه قرار دهیم و از میان توده های روایاتی که منجر به حماسه بزرگ ملی ایران شده، و صورت رسمی خود را در شاهنامه بدست آورده است، طبقات علیای آنها را جدا کنیم.



کیان در گائاه و یشتها

۱- کیان گائایی

در گائاه ، ویشناسپ ، قویترین گرونده و دستیار زرتشت ، غالباً با عنوان «کوی» ذکر میشود و این عنوان در ایران شرقی معنی «شاه» داشته است و یشناسپ تنها کوی است که از میان دیگر کویان باز زرتشت راه مصادقت سپرده و جانب او را گرفته است. به همین سبب وقتی در گائاه کلمه کوی بصورت جمع (= کویان) آید مراد امرایی هستند که باز زرتشت دشمنی میورزیده و از دیو بسنا یعنی آیینی که زرتشت آنرا نسخ کرده بود، طرفداری میکرده اند. ولی اگر در اوستای جدید گاه از امرایی که با دین زرتشتی دشمنی داشته اند، بعنوان «کویان» یاد شود (در: کویان و کرینان^۱) ، تقلیدی از لهجه گائایی شده است و اینگونه عبارات از قطعات اوستای جدید غالباً هیچگونه رابطه بی با وضع سیاسی و اجتماعی از منتهایی که در آنها سروده شده اند، ندارند. در یشتهایی که فهرست اسامی پادشاهان عهد پیش از زرتشت در آنها ذکر میشود عنوان کوی جلو اسم آخرین دسته این سلاطین قرار می گیرد.

۲- نظری بتشکیل و تنظیم یشتها :

پیش از اشتغال با استفاده از یشت ها برای اطلاع از تاریخ کیانیان ،

بهرتر است راجع بکیفیت تنظیم این سرودها توجه کنیم. در کتاب، خود بعنوان «مطالعاتی در باره مزدایرستی ایران قدیم»^۱ سعی کرده بودم تاریخ یشتهای قدیم یعنی یشتهای ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، و یسنای ۹-۱۱ و یسنای ۵۷ را از روی انشاء آنها که بما رسیده است، تعیین نمایم. در آن مقاله بعضی موارد تقلیدی و مکرر را معلوم داشتم، بدون آنکه حتی الامکان بمسأله تشخیص میان قسمتهای خیلی قدیم و قسمتهای بسیار جدید از يك يشت بخصوص توجهی کنم. ملاحظات انتقادی در باره بعضی از یشتهای که هرتسفلد در کتاب خود بنام «باستانشناسی ایران» (ج ۱ ص ۱۲۸ یبعد) کرده است مرا بر آن داشت تا از نو درباره کیفیت تشکیل و تنظیم یشتهای بمطالعه و تحقیق پردازم و در نتیجه هرچه بیشتر در مطالب یشتهای و انشاء آنها دقت می کنم بیشتر باین اصل معترف میشوم که این سرودها در يك محیط غیر زرتشتی از متون قدیم تقلید شده است. درست است که بعضی از یشتهای بزرگ جمعاً در عهد بعد از زرتشت تنظیم شده اند مانند یشت ۱۷ و یسنای ۹-۱۱ که بهر حال قدیمتر از عهد هخامنشی نیستند. وصف سنتی قربانی کردن بوسیله پهلوانان در یشت ۱۷ از سرودهای خیلی قدیمتر تقلید شده است. همچنین است یشت ۹ که در حدود اواخر عهد هخامنشی بر اساس یشت ۱۷ تنظیم گردید و بهمین نحو است یسنای ۵۷ که قسمت اعظم آن از روی یشت دهم نمونه برداری شده است.^۲ لیکن یشتهای بزرگ دیگر (یشت پنجم و هشتم و دهم و سیزدهم و چهاردهم

۱- Etude sur le Zoroastrisme de la Perse antique

۲- رجوع شود به: تحقیق در باره مزدیسناى ایران کهن، ص ۸-۱۰ و

و پانزدهم و نوزدهم) باز مانده‌هایی از يك منظومه مذهبی هستند که گویا پیش از عهد زردشت سروده شده و در هر حال میان پیروان کیش قدیم ایرانی یعنی آیین ایرانی پیش از زرتشت بوجود آمده بودند.

این وضع را شاید بتوان نتیجه يك حالت خاص طبیعی دانست و آن چنانست که: بنا بر عقیده‌یی که مقبول عموم اهل تحقیق است، اندکی بعد از سروده شدن قطعاتی که اوستای قدیم را تشکیل می‌دهند، پرستش خدایان عامه که زردشت آنها را نشناخته بود، در شریعت زرتشتی راه یافت و شعرای دینی شروع بنظم سرودهایی برای آنها کردند و نخستین منظومه‌های زرتشتی که در لهجه اوستای جدید دیده میشود بدین ترتیب پدید آمد. اگر این نظر صحیح بود، میبایست سرایندگان مذکور فقط باین قانع نشوند که یشت‌هایی بافتخار خدایان کهن، که از نو موردستایش قرار گرفته بودند، بسرایند و یقیناً نخست سرودهایی را به «اهورمزدا» و بهر يك ازش (یا هفت) امش سپنتا^۱ (امشاسپند) اختصاص میدادند. زیرا هم اهورمزدا به عنوان خدای بزرگ باقی مانده بود و هم بعد از او امشاسپندان همواره میان سایر خدایان در صف اول قرار داشته و دارند؛ خواه این نکته را بپذیریم و خواه رد کنیم، قبول این نکته مسلم است که یشت اول که با اسم اهورمزدا موسوم است، و یشت دوم که بافتخار همه امشاسپندان سروده شده، قطعات بعدی و دنبال تری هستند که با تکلف و خشکی از قطعات مختلفی که از مواضع گوناگون گرفته‌اند، ترتیب یافته

است و مولود عقاید کلامی سخیف و بی اهمیتی است که برای تکمیل سلسله یشتها، هنگامی که میخواستند قطعات آنرا با ایام ماههای تقویم زرتشتی جور کنند^۱، بوجود آمده است.

قدیمترین یشتها دربارهٔ فروشیا یعنی ارواح حامیهٔ مؤمنین (که اصلاً بدون تردید فقط بروج مردگان اطلاق میگردد، یشت ۱۳)؛ و میثر^۲ (یشت ۱۰)؛ و اَرِدوِسورا اناهیتا^۳ (یشت ۵)؛ و وِرثرغن^۴ ایزد جنگ و پیروزی (یشت ۱۴)؛ و ستارهٔ تیشتری^۵ که باران میآرد (یشت ۸)؛ و فر پادشاهی آریایی یعنی خورنه^۶ (یشت ۱۹)؛ و ویو^۷ ایزد باد یا بهتر بگوئیم هوا (یشت ۱۵)، سروده شده است. اینها منتخب خدایانی هستند که مسلماً متعلق بایران قدیم بوده اند. غیر از بعضی عبارات یکنواخت منشور، باقی قطعات یعنی قدیمترین قسمتهای این یشتها، کاملاً یا تقریباً یک وزن ده سیلابی ساخته شده است. این وزن در وداها یافته میشود و مسلماً در دورهٔ هند و ایرانی نیز وجود داشته است.^۸ «میه»^۹ با مطالعه در تعین طبقات سه گانهٔ اجتماعی در گائاها و اوستای جدید (که باهم اختلاف دارند)، باین نتیجه رسیده است که مؤلفان اوستای جدید بیش از گائاها نسبت

۱- رجوع شود به H. Lommel, Die Yašt's des Awesta, p. 4 sqq.

۲- Miθra

۳- Aredvī - sūrā - Anāhītā

۴- Vərəθraγna

۵- Tištrya

۶- Xvarənah ۷- Vayu ۸- Meillet

بمفردات و کلمات سنتی هندو ایرانی وفادار مانده اند.^۱

از این بحثها الزاماً چنین نتیجه گرفته نمیشود که قسمتهای اصلی، یشتهای متعلق بدوره قبل از گائاهاست، لیکن تصور نمیکنم که بتوان امکان این امر را انکار کرد. دلایل اصلی علیه این نظریه را میتوان در رابطه میان زبان گائایی و اوستای جدید جست. اختلاف میان این دو زبان بنظر من نتیجه اختلاف در منشاء مکانی آنها نمیشود اما جای تردید نیست که علائم مشخصه زبان گائایی در مقداری از اختصاصات کهن صوتی و صرفی و نحوی آنست و با این حال، همانطور که «میه» متوجه شده است^۲، اگرچه زبان اوستای جدید بطور کلی در یک مرحله از تکامل که خیلی جلوتر از زبان گائایی واقع است، قرار دارد، مع ذلك بعضی علائم قدمت و کهنگی را که در زبان گائایی محو شده و یا در حال محوشدن بود، نگاه داشته است در صورتی که یشتهای اصلی و قدیم که برای عموم نگارش یافته و منظور از تدوین آنها در آغاز امر آن نبوده است که بعنوان متون دینی بکار روند، با لهجه بی تنظیم شده اند که قدمت آنها کم و بزبان مخاطب نزدیک بوده است و چنین اثری را نمیتوان مولود فکر پیغامبر و روحانی عالی مقامی شمرد که وارث سنن گذشته و صاحب اطلاعات عمیق دینی عهد خود باشد و بخواهد آنها را بصورت تعلیمات منظومی درآورد^۳. بنا بر این جای تعجب نیست

۱- رجوع شود به: Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta,

pp. 19 -- 20

Trois conférences ... p. 18; JA. 1917, 11, p. 183 sqq. -۲

H. Lommel, War Zarathustra ein Bauer? (Z. f. sprachf., -۳

t. 58, p. 248-265

اگر ملاحظه بکنیم که یشتها دارای زبان خیلی تازه تری از گاناهاست. بدین ترتیب تکرار می‌کنیم که یشتها باید بظن قوی جدیدتر از گاناها باشد و فقط این نکته مسلم است که چون صرف نظر کردن از این سرودها که عمومیت بسیار یافته بود امکان نداشت، ناگزیر روحانیون زرتشتی مجبور شدند خیلی زود آنها را جزو اشعار دینی بپذیرند و بهمین سبب یعنی بعلت زود پذیرفته شدن سرودهای فوق در شمار آثار دینی است که می‌بینیم صورت اسامی قهرمانان آیین زرتشتی که در یشت ۱۳ گنجانده شده حاوی نامهایی است که ترکیب آنها بتمام معنی گانایی است.^۱

پس بحث تحقیقی و انتقادی ما بدینجا کشیده میشود که برای بیرون کشیدن قسمتهای اصلی یشتها، که در آغاز کار غیر زرتشتی بوده است، باید قطعات ذیل را حذف کرد:

اولا - قطعات و قسمتهایی را که از مدتها پیش بسبب نقص زبان و سبک بعنوان قطعات جدیدی تلقی کرده‌اند. ضمناً باید تحقیق کرد که آیا این نقایص بمبانی فکری یشتها صدمه میزند یا فقط بسبک ظاهری انشاء چنانکه در یشت ۱۵ ملاحظه می‌کنیم.^۲

ثانیاً - بعضی قطعات که سبک دقیق و تنوعات آن در وصف نماینده تمدن غیر دینی (دنیوی و مادی) است که از تمدن جامعه ایران شرقی پیش از دوره هخامنشی بسیار مترقی‌تر بنظر میرسد. بدیهی است که تحقیق ما در این مورد فقط می‌تواند متکی بر تخمین مبهمی باشد.

۱- رجوع شود به: تحقیق دربارهٔ مزدیسناي ایران کهن، ص ۱۴

۲- ایضاً ص ۴۱

ثالثاً - قسمتهایی که نام آمش سپنتان، سرائش^۱ و غیره، در آنها آمده است، و قطعاتی که حاوی ذکر زردشت و کوی ویشتاسپ و درباریان اوست. در این قطعات بتقلید قربانیهایی که بوسیله پهلوانان قدیم شده ذکر قربانیها و فدیهمایی آمده است که بوسیله زرتشت، ویشتاسپ، هوتوسا^۲ و جز آنان انجام گرفته.

رابعاً - اذکار و ادعیه‌یی که با عبارات و اصطلاحات یکنواخت تکرار شده است.

بهر حال غالباً در قسمتهای ابتدایی اضافاتی دیده میشود که منظور از آنها دادن جنبه مزدیسنا بمتونی است که مربوط بدیوسنا بوده است. با توجه باین اصول و مراتب سعی خواهیم کرد طبقات و قسمتهایی را که هر یک از یشتها با انشاء دوره ساسانی خود از آنها تشکیل شده، و بدینوسیله بما رسیده است، از یکدیگر جدا کنیم. در این مبحث باز کر اصطلاح «اضافات کهن زرتشتی» بقطعاتی نظر داریم که احتمالاً از ازمنه مختلفی هستند، و بطور عموم تاریخ آنها از دوره هخامنشی یا قرون متعاقب آن تا آغاز دوره اشکانی است، و مراد از «اضافات جدید» قسمتهایی است که احتمالاً هنگام تنظیم اوستا در دوره اشکانی (عهد ولگش)^۳ یا دو انشاء دوره ساسانی وارد یشتها شده است. باید اعتراف داشت که در این

تقسیمات فقط میتوان بتعین وتصريح احتمالی که غالباً از حیث توضیحات وتفصیلات مشکوکند، نائل شد.

یشت ۵: باقیمانده های یشت اصلی عبارتند از: بندهای ۱-۵، ۱۴-۱۵، ۲۰-۶۶، ۸۰-۸۳ (۴)، ۱۱۹-۱۲۱ (۴). مقدمه زرتشتی در بند ۱. اضافات یا تغییرات عبارتند از: سرزمین بوری^۱، بند ۲۹، دریاچه چنچست^۲، بند ۴۹، توصیف آردوی^۳ در بند ۶۴. بندهای ۱۴ دنباله بند ۵ است.

اضافات قدیم زرتشتی عبارتند از بندهای ۶-۱۳، ۱۷-۱۹، ۶۷-۷۹، ۸۴-۸۹، ۹۶، ۹۷-۱۱۸، ۱۲۲-۱۳۲.

اضافات جدید عبارتند از بندهای ۹۰-۹۵.

یشت ۸: باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۲-۱۱، ۱۳-۳۶، ۴۱-۴۳، ۴۵-۴۹.

اضافات قدیم زرتشتی عبارتند از بندهای ۱، ۱۲، ۳۷-۴۰، ۴۴، ۵۵ (۴).

اضافات جدید عبارتند از بندهای ۵۶-۶۲.

یشت ۹۰: باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۲-۴۸، ۶۰-۷۲، ۷۵-۸۷، ۹۵-۹۸، ۱۰۴-۱۱۴، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۴۰-۱۴۵. بندهای ۲-۴۸ گویا نسبتاً خوب باقی مانده باشند.

۱-Bawri

۲-čadčasta

۳-Arodivi

۴- رجوع خود به: تحقیق دربارهٔ مزدیسناى ایران کهن ص ۸.

قسمت قدیم میثر آهورا^۱ در بند های ۱۱۳ و ۱۴۵ قابل ملاحظه است.

اضافات قدیم زرتشتی در بند های ۱، ۴۹-۵۹، ۷۳-۷۴،

۸۸-۹۴، ۹۹-۱۰۳، ۱۱۵-۱۱۹ دیده میشود.

اضافات جدید عبارتند از: بندهای ۱۲۰-۱۲۲

یشت ۱۳^۲: باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بند های: ۳۰-

۴۰، ۴۲-۶۱ (در آخر بندهای ۵۴ و ۵۶ تحریفات و اضافاتی صورت

گرفته است)، ۶۳-۷۰، ۱۳۰-۱۳۸.

اضافات زرتشتی عبارتست از بندهای: ۱-۱۲۹، ۴۱، ۶۲، ۷۱-۹۵،

۹۶-۱۲۹، ۱۳۹-۱۵۸. فهرست اسامی در بندهای ۹۶-۱۲۸ و ۱۳۹-۱۴۲

که بتقلید قطعه اصلی از بند ۱۳۰ تا ۱۳۸ ساخته شده خیلی قدیم است.

از میان قسمتهای خیلی جدید باید احتمالاً آخرین ثلث بندهای ۱۲۸ و

۱۲۹ را ذکر کرد.

یشت ۱۴^۳: باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۱-۳،

۶-۲۷، ۲۸-۴۵، ۵۴-۶۰. بند های ۱، ۶، ۸ و غیره اصلاح

شده و دست خورده اند. در بندهای ۲، ۷، ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۳،

۲۵، ۲۷ در صورتیکه کلمه اهمائی^۴ را، که مربوط به زر نوشتر^۵ در قسمت

۱- Miθra - Ahura

۲- رجوع شود به کتاب مؤلف موسوم به: تحقیق درباره مزدیسناى ایران کهن

ص ۱۰-۳۵ ۳- ایضاً همان کتاب ص ۷-

۴- Ahmāi ۵- Zardūstra

اصلاح‌شده عبارت قبل است، برداریم، وزن اشعار دوباره بدست‌می‌آید. بند. های ۲۸ - ۳۳ و ۳۴ - ۳۵ هم اصلاح شده و دست‌خورده‌اند. ابتدای بند ۵۴ با وارد کردن گنوش اُرون^۱ تغییر یافته و غرض از این تغییر محققاً توجیه بند ۶۱ (با بیان واقعه از روی یسنای ۴۸ بند ۵) بوده است که می‌بایست دردنبال بند ۵۶ قرار داشته باشد. بندهای ۵۷ - ۶۰ که ظاهراً جای آنها دراصل بلافاصله دنبال بنده ۴۵ بوده نیز باز مانده یشت اصلی است. اضافات زردشتی عبارتند از بندهای ۴ - ۵، ۴۶ - ۵۳، ۶۱، ۶۲ - ۶۴.

یشت ۱۵^۲: بازمانده های یشت اصلی عبارتست از بندهای ۱ (فقط کلمات تم و تم چیت یز مئید^۳)، ۷ - ۹، ۱۱ - ۱۳، ۱۵ - ۱۷، ۱۹ - ۲۱، ۲۳ - ۲۵، ۲۷ - ۲۹، ۳۱ - ۳۳. اسم موضع «اوپ کورینتم دوژیتیم^۴» ظاهراً بجای اسم یکی از مواضع ایران شرقی آمده و با اصولاً در ایران شرقی هم يك «کوی رینت^۵» وجود داشته است.

اضافات قدیم زرتشتی عبارتند از بندهای: ۳۵ - ۳۷.

اضافات جدید عبارتند از بندهای: ۱ (بعد از یز مئید^۶)، ۲ - ۵،

۶، ۱۰، ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۳۸ - ۵۸.

۱ - *Gəuš Urvan*

۲ - تحقیقات دربارهٔ مژوسنای ایران کهن ص ۴۱-۴۲

۳ - *təm vaemgit vuzamaide*

۴ - *upa kv ntəm dužitəm*

۵ - *Kvirinta*

۶ - *yazamaide*

یشت ۱۹ (خور یشت^۱): بازماندهای یشت اصلی عبارتند از بند
های ۲۵ - ۴۴، ۴۵ - ۵۲ (اصلاح شده)، ۵۵ - ۵۷.
اضافات زرتشتی عبارتند از بندهای ۹ - ۲۴ (۱۵ - ۱۷ = یشت
۱۰ بندهای ۸۲ - ۸۴)، ۵۳ - ۵۴، ۷۸ - ۹۶.
در اولین بخش بندهای ۱ - ۸ (زامیاد یشت) يك قطعه جدید است
که در اساس ربطی با یشت ۱۹ ندارد و حتی هیأت عادی يك یشت را هم
دارا نیست.



اکنون برای کسب اطلاعات روشنی در باره وضع مذهبی ایران در
آخرین قرن قبل از آغاز دوره مسیحیت شروع بتحقیق میکنیم.
میتوان فرض کرد که اولین تشعب و تفرقه عمیق که در مذهب آریایی
قدیم حاصل شده، همانست که پرستندگان اهورها را در برابر پرستندگان
دیوان قرارداد. اهورها خدایان قبایل نیم صحرا گرد زارع لیکن دیوان
مورد پرستش قبایل صحرا گرد راهزن بوده اند.^۲
روح ایرانی دوره ما قبل زرتشتی که از ورون^۳ی آریایی که خود
بستگی شدید به میترا (میترا) داشت، اهوری متعال، اهوری خردمند یعنی

۱- Xwar Yagt

۲- رجوع شود به کتاب «ملاحظاتى درباره قدیمترین عهد آیین زرتشتی». در

Acta Orientalia جلد چهارم ص ۸۷ پیوست.
Varuna — ۲

(اهورّ مزداه^۱) را بوجود آورده بود، يك ناتوراليسم مقرون بتمدن و دارای ارزش معنوی قابل ملاحظه‌یی بوده است. تهذیب زرتشت از آیین قدیم آریایی که در ایران شرقی صورت پذیرفته بود، مدتی متمادی در میان يك اندیشه ایرانی از مزدا پرستی ابتدائی، که بهیأت‌های محلی مختلف متظاهر بود، محصور ماند. از این مزدا پرستی ابتدائی یکی از لهجات ایران شرقی، سندی ادبی باقی است که بازمانده‌یی از اوزان قدیم ایرانی، بنحوی که میتوانیم از یشت‌ها بدست آوریم، در آن حفظ شده است. چنانکه آقای بنونیست^۲ ثابت کرده مزدا پرستی غیر زرتشتی را در آیین مغان مادی و در آیین رسمی پارسیان دوره هخامنشی میتوان یافت.

۳ - نخستین گویان بنا بر یشتهای مقدم غیر زرتشتی

از بند های ۱۳۰ - ۱۳۸ از یشت ۱۳ صورت نخستین شاهان را در هیأت ابتدائی آنها بدست می‌آوریم. این صورت با یم^۳ اولین بشر هند و ایرانی آغاز میشود. در یشتهای مقدم نظم نسبة جدیدتری مشاهده میشود که بنا بر آن پیش از یم دو پادشاه داستانی دیگر سلطنت کرده‌اند و آن دو عبارتند از هئوشینگه^۴ پر ذات^۵ (پر ذات یعنی نخستین مخلوق^۶) و تخم اوروی^۱ (Taxma Urupi). شکست دهنده و کشنده یم یعنی

۱ - Ahura Mazda

۲ - Benveniste

۳ - Yima

۴ - Haogyangha Paraḍāta

۵ - رجوع شود به یشت‌های ۵، ۹، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۶ - یشت‌های ۱۵ و ۱۹

ازدهای سه سر بنام اژی دهاک^۱ بنوبه خود بردست ترائئون^۲ بقتل رسید. چند تن از پهلوانان که نام آنان در یشتها آمده و در کتب ایران وسطی در شمار شاهان قدیم ذکر شده اند، مانند اوزو^۳ پسر توماسپ^۴، منوش چیثر^۵ (خلف «منو»^۶ که خود یکی دیگر از نخستین بشرهای هند و ایرانی است) پسر ائیریاو^۷ و کیرِ ساسپ^۸ از خاندان سام^۹ هنوز جای ثابتی در جداول تاریخ داستانی نیافته اند. در دنبال این نخستین شاهان و پهلوانان داستانی که سرگذشت آنان در اساطیر هند و ایرانی آمده، شاهانی ذکر شده اند که عنوان کوی دارند و بر تریبی خاص در یشت ۱۳ (بند ۱۳۲) و یشت ۱۹ (بند ۷۱) بیعد نام برده شده اند و عبارتند از: کوی کوات^{۱۰}، کوی آئی پی و هو^{۱۱}، کوی اوسندن^{۱۲}، کوی ارشن^{۱۳}، کوی پیسینه^{۱۴}، کوی بیرشن^{۱۵}، کوی سیاورشن^{۱۶} و کوی هئوسروه^{۱۷}. با کوی هئوسروه دوره سلاطین ماقبل دوره زرتشت، پایان میرسد. کوی ویشتاسپ^{۱۸} که جداگانه و خارج از دسته سلاطین هفتگانه سابق الذکر نام برده شده، آخرین پادشاه از سلاطینی است

Aži Dahāka - ۱

Tumāspa - ۴

Uzava - ۳

Θraetaona - ۲

Manu - ۶

Manuščiθra - ۵

Airyāva - ۷ از این هر دو یعنی منوش چیثر و ائیریاو در یشت ۱۳ سخن رفته است.

Sāma - ۹ یشت ۵، ۱۵، ۱۹. پسنا ۹

Kərəsāspa - ۸

K. Aipivohu - ۱۱

Kavi Kavāta - ۱۰

K. Usađan - ۱۲

K. Pisinah - ۱۴

K. Aršan - ۱۳

K. Syāvargan - ۱۶

K. Byarğan - ۱۵

K. Vištāspa - ۱۸

K. Haosravah - ۱۷

که در اوستای جدید اسم برده شده‌اند. بندهای ۹۶ - ۱۲۸ از یشت ۱۳ که از اصل زرتشتی است شامل نام عده زیادی از قهرمانان مذهبی است که از میان آنان محققاً چند تن از معاصران و یشتاسپ هستند و مابقی بدوره بعد تعلق دارند لیکن نام هیچ پادشاهی بعد از و یشتاسپ در اوستای جدید ذکر نشده و تاریخ کویان ایران شرقی باو ختم میشود.

در اینجا خلاصه‌یی از سرگذشت کویان را که حاوی نکات غیر زرتشتی یشتهای بزرگ است نقل میکنیم^۱: نخستین کس از هشت کوی قدیم که مردی جنگاور، نیرومند، کوشا، مقتدر و بی‌باک بود (یشت ۱۹ بند ۷۲) کوی کوات است. در باره کویان دیگر علی‌الظاهر یشتهای بهیچ‌روی از کوی‌ائی‌پی و هوو کوی‌ارشن و کوی‌پسینه و کوی‌پیرشن سخنی جز اسم بمیان نیاورده‌اند. کوی اوسندن یا کوی اوسن^۲ دارای نیرویی بیش از حد عادت انسان بود (یشت ۱۴ بند ۳۹) و بعالی‌ترین مراتب قدرت و تسلط بر همه کشورها و آدمیان و دیوان ارتقاء جست (یشت ۵ بندهای ۴۵-۴۷). کوی سیاورشن پدر کوی هئوسروه بدست فرنگرسین^۳ تورانی و کیرسوزده^۴ کشته شد (یشت ۹ بند ۱۸ و یشت ۱۹ بند ۷۷ و

۱- و رجوع شود به تحقیق درباره مزدیسناى ایران کهن ص ۲۹ ببعد.

۲- هیأت ثانوی در یشت ۵ و ۱۴ استعمال شده است.

Frangrasyan-۳

۴- کیرسوزده در منابع خیلی جدید برادر فرنگرسین است لیکن بستگی خانوادگی

بین این دو تن در هیچ جای یشتهای بنظر نمیرسد.

همچنین یشت ۱۷ بند ۴۲ لیکن یشت ۱۷ یعنی ارت یشت تقلیدی است که در عهد زرتشتی از یشت‌های خیلی قدیم شده است.)

از فروشی کوی هئوسروه استغائه شد که در برابر ساحران و سواحر و کویان^۱ و کرینان^۲ جبار و با شروری که جباران موجب آنها شده‌اند، بمبارزه برخیزد. فروشی کوی هئوسروه بدستیاری نیرویی که در پیکر زیبای او نهفته بود، و بیاری پیروزمندی خداداد و برتری فاتحانه و اوامری که از روی عدل و داد صادر میکرد، و دستورهای استوار و فرمانهای خلاف ناپذیر و غلبه بردشمنان و برتری و افتخاری که مزدا نصیب کرده بود، و بوسیله سلامت جسم، و اخلاف صالح و نیکوکار و دانشمند و فصیح و درخشنده، و صاحبان چشمهای روشن و نجات‌یابنده از مذلتها، و پر خاشجو، و بعثت سلطنت درخشان او و حیات طولانی و همه مزیتها و برتریهای خداداد، و نیروهای شفا دهنده‌یی که دارا بود، باین کار مبادرت کرد. (یشت ۱۳

بندهای ۱۳۳-۱۳۵)

دشمنان اصلی کوی هئوسروه عبارتند از فرنگرسین^۳ و کرسوزده^۴. در بعضی از قطعات یشتها از پیروزی افتخار آمیز این پادشاه بردشمنان خودسخن رفته است. کوی هئوسروه که فر^۵ (خورنه^۶) کیانی بدو تعلق داشت

۱- کوی Kavi در اینجا نام دسته‌یی از بدکارانست که همواره با کرینان Carpan یکجا ذکر میشود هیچ ربط معنوی میان این کلمه و لقب کوی بمعنی شاه نیست.

Keresavazdah -r

Carpan -r

Xvarənah -t

فرنگرسین تورانی را بقتل رسانید (یشت ۱۹ بند ۹۳)، آن خائن تورانی را که در يك قلعه زیرزمینی بسر میبرد (= هنکن^۱، یشت ۵ بند ۴۱). قطعه خیلی جدیدی از یشتها چنین حکایت میکند که فرنگرسین در ثلث میانین زمین زندگی میکرد و در آنجا در پناه حصاری از آهن بسر میبرد (یسنا ۱۱ بند ۷).

بنا بر بندهای ۳۰ - ۳۳ از یشت ۱۵ (رام یشت) ائوروسار^۲ صاحب کشور (دئینگهوپیتی^۳) برای ویو^۴ در میان «جنگل سفید» قربانی داد و از او این کامیابی را مسألت کرد که هئوسروه قهرمان سرزمینهای ایران، کسی که مایه ایجاد شاهنشاهی متحد شد، مرا نکشد و من بتوانم از جنگ کوی هئوسروه رهایی یابم لیکن کوی هئوسروه او را ضمن جنگ در جنگل آریائیان بقتل رسانید. جنگل سفید و آن جنگل آریائیان ظاهراً دو اسم از يك محل هستند.

Hankana - ۱

Aurvasāra - ۲

Vayu - ۴

Dainghupaiti - ۳

۵ - این قسمت ناقص و نا تمام است و باستفاده ائوروسار شروع و بنحو ذیل ختم میشود: «کوی هئوسروه او را در جنگل آریائیان کشت. ویو^۵ زبردست این برتری را بدو ارزانی داشت...». آخرین کلمات به هئوسروه راجع است. با مقایسه این قسمت با سایر قسمتهای یشت ۱۵ میتوان فرض کرد که انشاء اصلی آن بصورت ذیل بوده است: ائوروسار رهایی از جنگ هئوسروه را مسألت کرد لیکن ویو این کامیابی را بدو ارزانی نداشت. هئوسروه مسألت کرد که توفیق قتل ائوروسار بدو ارزانی شود. ویو این توفیق را بدو ارزانی داشت. پایان يك قسمت و آغاز قسمت دیگر از میان رفته است.

از بندهای ۷۳ - ۷۷ یشت ۱۹ (زامیاد یشت) معلوم میشود که خورنه^۱ به هئوسروه تعلق گرفت بنحوی که هئوسروه توانست بر «کرسوزده» در طول جنگل دراز که نه فرئورسا^۲ (؟) درازا داشت غلبه جوید در حالی که آن ملعون با روانی پلید بر پشت اسب بر هئوسروه حمله ور شده بود. کوی هئوسروه بر همه دشمنان غلبه یافت. جنایتکار تورانی فرنگر سین و کرسوزده را بزنجیر اسارت کشید. وی فرزند و انتقام کشنده سیاورشن و انتقام گیرنده اغر ارث^۳ بود که هردو از روی خیانت بقتل رسیده بودند.

تقلیدی از واقعه^۴ نسبة مبهم «راه دراز - میدان تاخت طولانی» در یشت ۵ بند ۵۰ دیده میشود و در این مورد که انشاء آن از دوره زرتشتی است محل واقعه از ایران شرقی تا سر زمین ماد کشانیده شده است و در ساحل چنچست^۵ که در عهد ما اورمیه نامیده میشود و در آند بایجان واقعست، هئوسروه به «آردوی سورا اناهیتا»^۶ قربانیهایی نثار کرده و ازو این موافقت را گرفت که قدرت مطلقه بر همه کشورها و بر آدمیان و دیوان را تحصیل کند... و در رأس دسته های سواران در «راه دراز» یا «میدان تاخت طولانی» در میان جنگل دراز که نه فرئورسا^۲ (؟) درازا دارد پیش تازد، در حالی که آن ملعون با روان پلید از پشت اسب بر او حمله ور خواهد شد.

Xvarənah - ۱

Frəθwərəsā - ۲

Aγraēraθa - ۳

ēaeēasta - ۴

Arədui-sūrā-Anāhitā - ۵

واقعه غلبه هئوسروه بر فرنگرسین که با انتقام خون سیاورشن و اغر ارث کشته شد، در دویشت زردشتی تقلید شده است، یعنی در یشت ۹ (گوش یشت) بند ۲۱-۲۲ و یشت ۱۷ (اردیشت) بند ۴۱-۴۲، و محل واقعه در هر دو حادثه کنار دریاچه چنچست است. بنا بر يك قطعه دیگر زردشتی کسی که فرنگرسین را ببند کشید «هئوم» از ایزدان بوده است (یسنا ۱۱ بند ۷).

از يك قطعه قدیم از یشت ۱۹ بند ۷۳ - ۷۷ چنین بر می آید که آن ملعون مورد نظر «کرسوزده» است. بنظر من خیلی دور از احتیاط است که فرض کنیم تمام قسمتهایی که در فوق نقل کرده ام مربوط به جنگ نهائی هئوسروه با دشمنان اوست که در يك جنگل بزرگ، که بصورت های مختلف نشان داده شده است، وقوع یافته، و نیز آن «فرمانروای ممالك» که در بندهای ۳۱ - ۳۳ از یشت ۱۵ از او نام برده شده، کسی جز فرنگرسین رقیب هئوسروه نیست که با او بر سر فرمانروایی بر ممالك آریایی در ستیز بود. بنا بر این ائوروسار که در قسمتهای فوق ذکر شده اسم خاص نیست بلکه یکی از عناوین فرنگرسین است و معنی ائوروسار^۱ ممکن است رئیس دلیر، فرمانروای شجاع، باشد.

فرنگرسین تورانی هنگامی که «زئینی گو»^۲ (زنگیاب) پرستنده کیش دروغ پرستی را بقتل آورد، مالک فر کیانی بود (یشت ۱۹ بند ۹۳). يك بار دیگر

هم بیهوده به آردوی بامید تصاحب فر (خورنه) ایرانی که در میان دریای «ووروکش»^۱ شناور بود، قربانیهایی نثار کرد (یشت ۵، آبان یشت، بندهای ۴۱ - ۴۳).

توصیفی رابع از کوششهایی که بوسیله فرنگر سین برای بدست آوردن فرممالك آریایی (= فرایرانی = ائیریانم خور ننگهه) بکار رفته، در بند های ۵۶ - ۶۴ از یشت ۱۹ (زامیاد یشت) ملاحظه میشود بدین نحو:
 «فرنگر سین گناهکار تورانی برهنه در آب جست ... و بسوی خورنه که ازو گریزان بود شتافت و بدین ترتیب خلیجی از دریاچه ووروکش که هئوسروه نام دارد بوجود آمد. فرنگر سین از دریاچه باز گشت در حالی که دشنامهای سخت بر زبان میراند و تهدید میکرد که خشک و ترو بزرگ و خوب و زیبارا بهم خواهد ریخت و اهورمزده را از آفت و آسیب بامان خواهد آورد. فرنگر سین یکبار دیگر کوشید تا مگر فر را بچنگ آورد و در نتیجه فرار خورنه ازو خلیج دیگری بنام ونگهزده^۲ پدید آمد و سومین بار خلیج اوژدانون^۳ تشکیل شد».

اسم ووروکش یعنی دارنده خلیجهای پهناور^۴، در اصل لغتی است که بیک دریاچه معروف در اراضی آریایی داده شده بود. هیچ دلیلی ما را بر آن نمیدارد که این اسم را که در یشت ۱۳ (فروردین یشت) و ۱۹ و ۵ آمده است، اساطیری

۱- *Vourukasha*

۲- این بندها را مؤلف بتلخیص نقل کرده است.

۳- *Varhazdāh*۴- *Awgdānvan*

۵- بجای خلیج دریاچه ای از ترجمه های یشتهالفت «آشار» بکار برده شد.

بشمار آوریم. فقط در یشت ۸ (تیر یشت) که انشاء آن احتمالاً خیلی جدیدتر از یشتهای ۱۳ (فروردین یشت) و ۱۹ و ۵ است، و همچنین در وندیداد که کتابی جدید تر از یشت مذکور است، اسم ووروکش بعنوان یک دریای آسمانی آمده است. پس باید دید دریاچه‌یی که ایرانیان دوره یشتهای بسیار قدیم ووروکش می‌نامیده‌اند، کدام بوده است؟ یشت ۱۹ جواب این سؤال را بصراحت معلوم میدارد. در قسمتی که بلافاصله بعد از مورد مذکور در فوق آمده، و در حقیقت دنباله منطقی آنست^۱، یعنی در بندهای ۶۵ - ۶۹، رود هاتومنت^۲ (= هلمند، هیرمند^۳) و رودهای دیگری که بدریاچه کاس ای^۴ (دریاچه هامون در سیستان) میریزند، با صراحت و تحقق جغرافیایی بسیار که جای تردید و تأملی باقی نمی‌گذارد، وصف شده است. در اینجا چنین آمده که فرکیانی (کوئیم خورنگه) با آنکس یار میشود که تسلط او از آنجا شروع شود که کاس ای که از «هاتومنت» تشکیل یافته، قرار گرفته باشد. فرکیانی و فرایرانی^۵ از زمانهای خیلی قدیم که از یادها زدوده شده است، بسرزمینهایی تعلق یافته که برگرد دریاچه‌یی که آیین زرتشتی بوسیله

۱ - با وجود مخالفت های هرتسفلد در باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۹

Etymandre —۳

Haétumant —۲

Kâsaoya —۴

۵ - نمیتوانم با (هرتسفلد باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۳۳) که امتیازی بین قطعات یشت ۱۹، آنجا که سخن از فرکیانی و فرایرانی بمیان آمده است، قائل گردیده، همداسته کنم.

اساطیر مربوط به دوره آخرالزمان آنرا تقدیس کرده است، قرار دارند. این دریاچه تحت حفاظت ۹۹۹۹۹۹ فروشی قرار دارد (یشت ۱۳ بند ۵۹) و بدون تردید تقدس آن از دوره پیش از زرتشت آغاز گردیده و اثری از آن دوره است. نویسنده زرتشتی یشت ۵ و مؤلفان زرتشتی یشت های ۹ و ۱۷ از ووروکش دریاچه چنچست^۱ را فهمیده اند که در مغرب ایران قرار گرفته و با درآمیختن افسانه مذکور در بند های ۵۵ - ۶۴ از یشت ۱۹ و روایت قدیم مربوط به جنگ هئوسروه با فرنگر سین و کرسوزده، محل این واقعه را در حدود دریاچه چنچست دانسته اند.

۴- کوی ویشناسپ و نزدیکان او بنا بر تحریر زرتشتی یشتها

در تحریر زرتشتی، کوی ویشناسپ^۲ چنانکه انتظار میرود نقش مهم و پر ارزشی بازی میکند. اسم پدر او فقط در بند ۱۰۵ از یشت ۵ آمده ولی در گائاهای ذکر نشده و آن ائوروئاسپ^۳ است. هوتئوسا^۴ زن ویشناسپ از خاندان نئوتر^۵ بود. در یشت ۱۵ بندهای ۳۵-۳۷ می بینیم که هوتئوسا که برادران متعددی داشت در خانه خاندان نئوتر^۶ برای ویو قربانیهایی نثار کرده و ازو خواست تا در خانه کوی ویشناسپ محبوب و نیکو مقدم

۱- *æaegasta* - ۲ *Kavi vištāspa*

۳- *Aurvataspa* - ۴ *Hutaosā*

۵- *Naotara*

۶- ویس آوی نئوترنام *Visa avi Naotaranām*

باشد. در اینجا گفته نشده است که خود وشتاسپ هم از خاندان نئوتر است و هوتوسا که هنوز در خاندان اصلی خود یعنی خاندان نئوتر بسر میبرد آرزوی آن دارد که در خاندان گشتاسپ وارد شود. لیکن بنا بر یکجای دیگر از یشتها یعنی بندهای ۹۸-۹۹ از یشت ۵ خاندان هوو^۱ و خاندان نئوتر برای اردوی^۲ قربانیهایی دادند. خاندان هوو تقاضای مال و مکت کردند و خاندان نئوتر تقاضای اسبان راهوار. بزودی خاندان هوو از حیث مال مردمی بسیار نیرومند شدند و دعای نئوتریان نیز مستجاب گردید بدین معنی که وشتاسپ در این کشورها صاحب اسبان بسیار رهوار شد (ولف^۳)، و یا بنا بر ترجمه لومل^۴ بزودی وشتاسپ نئوتری بین این طوایف دارنده اسبان بسیار راهوار شد. بهر حال از این قسمتها چنین مستفاد میشود که وشتاسپ از خاندان نئوتری بود. با اینحال قطعه بسیار قدیمتری این انتساب را رد میکند بدین معنی که کوی وشتاسپ در بند های ۹۹-۱۰۰ از یشت ۱۳ و در بندهای ۱۰۱-۱۰۳ از همین یشت در جزو نرینه های خاندان سلطنتی نام برده شده است. اسامی کسانی که در این موارد آمده است از زئیری وئیری^۵ که در روایات زرتشتی برادر وشتاسپ

۱- (Hvōva) هوگو Hvogva ی گاناها، خاندانی که فرشی اشتر^۶ Fragaostra

و جاماسپ Jāmāspa دوعنو معروف از دربار وشتاسپ و دوطرفدار بزرگ زردشت بدان مربوط بوده اند.

Wolf —۲ Arədvī —۲
Zairivairi —۵ Lommel —۴

دانسته شده است. شروع بـستوئیری^۱ و کوارسمن^۲ ختم میشود. ستوئیری

۱ - Bastavairi = بستور

این پهلوان خردسال از جمله پهلوانان مشهور کیانی است که نام او در شاهنامه آمده و «نستور» (Nastur) ضبط شده است :

ونستور پور زریب سوار زخیمه خرامید زی اسپ‌دار...
بنستور ده باره بر نشست مراوراسوی رزم دشمن فرست...
(از گشتاسپنامه دقیقی)

اسم این پهلوان در منظومه ایاتکار زریبران صورت «بستور» آمده است و بزرگترین پهلوانی است که بعد از کشته شدن زریب با انتقام پدر بر تورانیان تاخت ، و بدرفش جادو را که زریب بجادوی بردست او کشته شده بود بکشت و چندان جنگید تا در میدان جنگ با سفندیار رسید . اسندیار چون او را در میدان جنگ یافت سپاهسالاری را که پس از قتل زریب برعهده داشت بوی داد و خود جنگ «خیونان» را دنبال کرد .

یکی از مهمترین و زیباترین قسمت های، منظومه ایاتکار زریبران وصف جنگهای بستور است. فرزند خردسال زریب با آنکه سواری نمیتوانست و تبر انداختن نمیدانست بر باره نشست و بجنگ و بدرفش رفت و او را يك تیراز پای درآورد .

آن قسمت از ایاتکار زریبران که متضمن این معنی است در اینجا نقل میشود و در این نقل، بمتن منظوم اصلی کتاب که آقای بنویست از روی نسخه متداول ایاتکار زریبران ترتیب داده و بعد ازین درباره آن سخن خواهیم گفت اعتماد شده است :

از پهلوانان ایران تنها بستور پسر خردسال زریب بکین جویی برخاست و چنین

گفت :

«رزم ایران ینم - واینکه آن سبهد دلیر - پدرمن زریب - زنده است یا مردم -
پیش خدایگان باز گویم . - پس ویشناسپ شاه - گفت تومشو - چه تو اپورناکی
[آپورناک : نابالغ (م)] - و پرهیز رزم ندانی [پرهیز رزم : طریق دفاع (م)] - و
تیر ندانی افکند - و خیونان ترا کشند [خیونان در این منظومه همجا برای افاده
معنی ترکان بکار رفته است (م)] - و آنگاه خیونان دو ازمن برند - که از من زریب



را کشته اند - و از من بستور را کشته اند - اما بستور پنهانی - با خور سردار گفت -
 و شناسپ فرمان داد - آن اسب که زیر را بود - به بستور دهید - آخور سردار -
 اسب زین فرمود کردن - و بستور بر نشست - و اسب فراز هلید - و دشمن بکشت -
 تا بدانجاییکه رسید - که پدر مرده را بدید - و گفت ای پدر نامور ! - خون تو که
 ریخت ؟ - آن زین پرنده - باره تو که برگرفت ؟ - کام تو همه آن بود - که کارزار کنی
 اما اینک کشته افتاده ای - چون مردم بی تخت - و این موی و ریش تو - از باد یاشفته
 است - تن پاکت خسته و خاک برگردنت نشسته است - من اکنون چه میتوانم کرد -
 اگر فرود آیم - و سر تو بر کنار گیرم - و خاک از سرت بستم - از آن پس بر اسب -
 نشستن نمیتوانم - آنگاه بستور اسب فراز هلید - و دشمن بکشت - ویش و شناسپ شاه
 رسید - و گفت که من شدم (= رفتم) - رزم ایران درست دیدم - و سپهد را مرده
 دیدم - زیر پدر خود را - اما اگر شما خواهید - مرا هلید تا بشوم - و کین پدر
 باز خواهم ...

... اکنون ای تیر که از من شوی - ابروژ (فاتح) باش بر هر کس - بهر رزم
 و پات رزم (رزم : حمله ؛ پات رزم : حمله متقابل) - باید پیروزی نام آوری - و
 دشمنان را بکشی - و اکنون ای بارگی و درفش - از این سپاه ایران - پیشاپیش باشید
 و نام آور بود - تا روز جاودان ... - بستور اسب فراز هلید و دشمن بکشت - و کار زار
 بکرد - مانند زیر سپهد .

ارجاسپ چون چنان دید گفت :

ازین چنین پندارم - که از تخم و شناسپ - کسی کین زیر خواهد - اما از
 شما خیونان - کیست که شود - با آن کودک - کوشد و او را کشد - تا آن و هستان
 دخت خود را بزنی بدو دهم - که اندر همه کشور - ازو هرگز تر نیست . - و او را شهر
 بیتخش (وزیر مملکت . م.) کتم - چه اگر این کودک - زنده ماند - چندی نباید - که
 ازما خیونان - هیچ زنده نماند !

پس ویدرفش جادو - بر اسب نشست - آن ژوبین جادوی - بخشم و زهر ساخته
 را بر سر دست گرفت - و اندر رزم دوید .





بستور نگاه کرد و گفت : - ای دروند جادو! - پیش‌تر آی چه من - بارگی
زیر ران دارم - اما ناختن ندانم و تیر اندر تر کش دارم اما گشادن ندانم . پیش‌تر آی
تا جان خوش از تو دور کنم چنانکه از آن سپید تهم زیر، پدرمن، کردی . پس روان
زیر بانگ کرد که این ژوبین از دست بیفکن ! از کیش تیری بر آر و بدین دروند پاسخ
کن! بستور چنان کرد که روان زیر گفت و آنگاه :

از تن او آن موزه بر آورد - با آن جامه زرین زیر - و خود بر بارگی -
زیر نشست - و بارگی خویش - بدست فراز گرفت - و اسب فراز هلید - و دشمن
بکشت - تا بجایی رسید که گرامیک کرت [فرزند جاماسپ] آنجا بود - و درفش به
دندان داشت - و بدو دست کارزار همی کرد .

[بستور بدو گفت] : پیروزی‌دار - ای گرامیک کرت جاماسپان - این درفش
پیروزان را - و اگر من زنده رسم - پیش وشتاسپ شاه - گویم که تو کارزار - چنان
بپهلوانی کردی - بستور اسب فراز هلید - و دشمن بکشت - تا بجایی رسید - که سواریل
سپنددات آنجا بود - و چون او بستور را دید - آن بزرگ سپاه ایران - ببستور بهشت -
و خود بر سر کوه شد - تا ارجاسپ را بایور - سپاه از سر کوه بزند - و بدشت افکند .
سپنددات جنگید - و سوی گرامیک کرت براند - و گرامیک کرت جنگید و
سوی بستور براند ...

(نقل از حماسه سرایی در ایران تألیف مترجم این کتاب

چاپ دوم ص ۱۲۹-۱۳۱)

این کلمات دلپذیر حماسی که در شرح جنگاوری بستور آمده مقام او را در
ادبیات دینی و حماسی پهلوی آشکار می‌کند. این بستور همانست که در اوستا بست‌وئیری
Basta - Vairî یاد شده یعنی « جوشن بسته » یا « سینه بسته » .

همچنانکه گفتیم نام بستور در کشتاسپنامه دقیقی بستور آمده و من تصور میکنم
صورت اصلی این کلمه در اشعار دقیقی بستور (Bastur) از کلمه پهلوی « بستور » بوده
است و بعدها بر اثر اشتباه نسخ تنها در شاهنامه بصورت بستور در آمده است نه در موارد دیگر



همانست که در کتاب پهلوی ایاتکار زیریران^۱ پسر زئیری وئیری (زیریر)

→

چه در نسخ غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم از تعاللی (ص ۲۷۴) باشکال «بستور» و «بشتوز» و «بشیوز» و «بشیوز» و امثال آنها آمده و همه این صورنها مصحف است از کلمه «بستور»

Kavārasman - ۲

اسم کوارسمن در اوستا (فروردین یشت بند ۱۰۳) آمده و او از مقدسان و نیکوکاران بوده است. لیکن در شاهنامه از نزدیکان گشتاسپ و مردی بدخواه شمرده شده است که بسعایت او اسفندیار از چشم پدر افتاد و بدزگنبدان محبوس شد. ابیات دقیقی درباره او چنین است:

یکی سرکشی بود نامش کرزم	گوی نامبردار فرسوده رزم
بدل کین همی داشت ز اسفندیار	ندانم چه شان بود آغاز کار
شنیدم که گشتاسپ را خویش بود	پیورش همیشه بد اندیش بود
هر آنجا که آواز او آمدی	ازو زشت گفتی و طعنه زدی...

Ayādgār ē Zarirān - ۱

ایاذگار (ایاتگار) زیریران که ترجمه پارسی آن «یادگار زیریر» است نام کتابی است در ذکر جنگ میان گشتاسپ و ارجاسپ تورانی و بیان جنگاوربهای زیریر و پسرش بستور در آن جنگ. این کتاب موسوم است بنام زیریر پسر لهراسپ و برادر گشتاسپ، این پهلوان در روایات مدهبی و ملی و در اوستا مقام و مرتبه بلندی دارد. هنگامی که لهراسپ از سلطنت کناره گرفت سپاهسالاری را بزیریر و سلطنت ایران شهر را بگشتاسپ سپرد و او همه وقت سپهسالار ایران بود تا در جنگ میان ارجاسپ و گشتاسپ بدست بیدرفش جادو کشته شد. این پهلوان در اوستا بنام زئیری وئیری *Zairi - Vairi* موسوم و از کسانی است که نامش در یشت ۱۳ (فروردین یشت) بلافاصله بعد از نام ویشناسپ در صدرنام عده‌یی از کیانیان آمده (بند ۱۰۱) و فروشی او چون پاکان و نیکان ستوده شده است و گذشته ازین مورد نام او را دوبار در آبان یشت (بندهای ۱۱۲-۱۱۳ و ۱۱۷) می‌بینیم و مفصل‌تر از همه این موارد بندهای ۱۱۲ - ۱۱۳ یشت اخیر است

←



که بنا بر آن زریر سوار جنگجو قربانیهای تقدیم اردویسو را اناهیتا کرد و ازو درخواست که برهومیک (Humayaka) دیویسنا و ارجاسپ دروغ پرست در میدان جنگ ظفر یابد و اردویسورا اناهیتا نیز او را کامیاب و مظفر ساخت.

اما یادگار زریران بنسخه موجود خود یکی از آثار اواخر دوره ساسانی یعنی اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم میلادی محسوب میشود و کتابیست بنثر پهلوی و تا چندسال پیش کسی تصور نمی کرد که اصل آن بنظم بوده است تا در سال ۱۹۳۲ آقای بنونیست (Benveniste) نخستین بار ثابت کرد که کتاب مذکور با موضوع قهرمانی و حماسی خود بنظم بوده و بر اثر تصرفاتی که در عهد ساسانی در آن روی داده از صورت منظوم بیرون آمده و در شمار آثار منشور پهلوی قرار گرفته است.

ایرانشناسانی که پیش از بنونیست در این کتاب کار کرده اند مانند «پاگلیارو» (Pagliaro) و «گایگر» (Geiger) متوجه منظوم بودن آن نگردیدند لیکن بنونیست بعد از تحقیقات بدین نتیجه رسید که ابانگار زریران يك منظومه دوره اشکانیست که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی درآمده و اصل آن ظاهراً از روایتی که متعلق بر اویان شمال شرق ایران بود گرفته شده است.

از ظواهر امر چنین برمیآید که منظومه یادگار زریر مانند یشتها بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح و تفسیر در متن کتاب تغییرات مختصری یافته و از سیاق نظم دور شده است. بنا بر این اگر با توجه باین امر کسی میتواند کلمات و عبارات زائد دوره ساسانی را در این کتاب بیابد و از میان سایر کلمات و عبارات بیرون کشد، منظومه بی کامل بدست میآورد. بنونیست بچنین کاری دست زد و در کار خود توفیق یافت و پس از چندی مطالعه و تحقیق توانست زوائد دوره ساسانی را از متن کتاب بیرون کشد و اشعارش هجایی اصل را بیابد. اشعارش هجایی اصل کتاب همچنانکه گفتیم مربوط به عهد اشکانی بیش از قرن سوم میلادیست.

این منظومه اشکانی ظاهراً از منظومه دیگری که در عهد هخامنشی سروده شده و خابرس می تیلنی (Charès de Mitylène) از آن نام برده تقلید شده بود. آنته (Arhénée) نویسنده و مورخ یونانی قرن سوم میلادی مؤلف کتاب معروف «ضیافت سفسطائیان» (Banquet de Sophistes) از قول خابرس می تیلنی که در قرن چهارم





پیش از میلاد می‌زیسته و رئیس تشریفات سلطنتی دربار اسکندر در ایران بوده است ، از داستان عاشقانه‌ی در ایران یاد کرده که قهرمانان آن زریادرس (Zariadrès) و اودانیس (Odatīs) بوده‌اند .

نام زریادرس در این داستان بی‌شابهت به «زریر» در یادگار زریر نیست چنانکه کلمه اودانیس صورت یونانی شده «هودات» یا «هوتوس» ، هوتوس « باید باشد و تنها بر اثر شباهتی که میان اسم زریادرس و زریر وجود دارد بنویست تصور کرد منظومه پهلوی ایاتگار زریر تقلیدی است از داستانی منظوم زریادرس که مربوط به بعد هخامنشی بوده است لیکن مطالعه در موضوع داستان که آتنه از قول خارسی می‌بینی نقل کرده‌است ما را بر آن میدارد تا آنرا شبیه داستان گشتاسپ ، دختر فیض بدانیم خاصه که اسم قهرمان مؤنث این داستان یعنی (اودانیس) بی‌شابهت با اسم زن کی گشتاسپ یعنی هوتوس یا هوتوس بنظر نمی‌آید .

اهمیت منظومه ایاتگار زریران در آنست که واسطه میان منظومه های حماسی یشتها و حماسه‌های پارسی است و وجود آن مسلم میدارد که اندیشه ایجاد منظومه‌های قهرمانی از دوره یشتها بعد همواره در ایران وجود داشته است .

از این کتاب در ادبیات فارسی اثری بزرگ برجای مانده و آن عبارتست از داستان نخستین جنگ گشتاسپ با ارجاسپ در شاهنامه، در اینکه این نفوذ مستقیماً از یاد کار زریران در شاهنامه مانده و یا بالواسطه صورت گرفته بحث است . بعقیده من قبول این اصل که دقیقی نسخه پهلوی یادگار زریران را مستقیماً اساس کار خود در سرودن هزاریت خویش قرار داده‌باشد، دور از مطالعه و تحقیق است زیرا با آنکه شباهت و قرابت فراوانی میان این دو منظومه وجود دارد مغایرتهایی نیز در بعضی از موارد آن با منظومه ایاتگار زریران مشاهده میشود و از آنجمله است کشته شدن گرامی کرد در گشتاسپنامه دقیقی در صورتیکه در ایاتگار زریران گرامیک کُرت و بستور و سپنددات هر سه تا آخر با تورانیان جنگیدند و آنانرا شکستند . دیگر مغایرتیست که در گرفتن کین زریر مشاهده میشود. در یادگار زریر گیرنده کین زریر پسراو بستور است و اوست که بیدرفش را بقتل آورد اما در شاهنامه اگرچه بستور نخست بدین قصد بجنگ رفت لیکن کشتن



دانسته شده.^۱ در وسط این فهرست اسم «وست اورو» از خاندان نوتری را می‌یابیم و شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که تمام اسامی که پیش از اسم «وست اورو» آمده اسامی افراد خاندان ویشتاسپ از قبیل برادران و پسر- عمان و جز آنست و با «وست اورو» ذکر افراد خاندان نوزی شروع میشود که بستگان هوتوسا ملکه ویشتاسپ هستند و آن نیز بعد از اسم پسران

→

بیدرفش جادو بدست اسفندیار صورت پذیرفت .

مغایرتهای کوچک دیگری نیز میان این دو منظومه دیده میشود لیکن بطور کلی اختلافات این دوائر جزئی و بی اهمیت است چنانکه در اساس وحتى ترتیب روایات اختلافی میان هزاریت دقیقی و منظومه پهلوی یادگار زریر نمیتوان یافت. اما همین اختلافات جزئی خود مؤید عقیده ماست بر اینکه دقیقی مستقیماً از کتاب یادگار زریر استفاده نکرده بلکه متن دیگری که بنابر امارات دیگر همان شاهنامه نثر ابومنصوری بود در دست داشته و از آن در نقل روایت و نظم داستان استفاده کرده است . با این وصف عجب در اینجاست که بسیاری از کلمات و ترکیبات و افکار در منظومه دقیقی و ابانگار زریران عیناً یکدیگر شبیه است و بدین ترتیب باید گفت که مأخذ کار دقیقی در شرح نخستین جنگ مذهبی کشتاسپ و ارجاسپ از یادگار زریر متأثر و بعبارت دیگر یکی از منابع و مأخذ مؤلفان این شاهنامه کتاب یادگار زریر بوده است . مترجم این کتاب منظومه یادگار زریر را در شماره های ۶-۱۰ سال اول مجله سخن با مقدمه و مقایسه دقیق آن با گشتاسپنامه دقیقی بچاپ رسانیده است. قطعه‌یی از این منظومه را نیز در شماره مقدم بر همین یادداشت درج کرده‌ایم و آن از جمله بهترین قسمتهای منظومه مذکور بشماره یابد . (مترجم)

۱- تصور میکنم بتوان در این مورد بروایت بعدی اعتماد کرد زیرا نسبتنامه‌یی که طبق آن روایت ترتیب داده شده اسامی مذکور در فهرست فوق‌الذکر را در یک تعاقب طبیعی قرار میدهد .

ونوادگان ویشتاسپ ذکر شده است.^۱

با این تفصل آیا ویشتاسپ از خاندان نئوتر بوده است یا نه؟ و آیا باید تصور کرد که تنظیم کنندۀ یشت ۵ خاندان ویشتاسپ و هوتئوسا را با یکدیگر اشتباه و خلط کرده است؟ برای من اخذ تصمیم در این مسائل دشوارست.^۲

ویشتاسپ پادشاه معتقد و مدافع آیین زرتشتی (یشت ۱۳ بند ۹۹ . ۱۹ بند ۸۴ . ۵ بند ۱۰۵) و صاحب فرکیانی است (یشت ۱۹ بند ۹۳) . وی به اردوی^۳ نزدیک دریاچه فرزادنو^۴ (یشت ۵ بند ۱۰۸) و به «اشی» در کنار رودخانه دائی^۵ تیا^۶ (یشت ۱۷ بند ۶۱) قربانیهایی نثار کرد . و ندرمئی^۷ نیش^۸ و «ارجت

۱- هرتسفلد در یادداشت شماره ۱۵ از ج ۱ باستانشناسی ایران ص ۱۸۱، نئوتیریان naotairyāna را که یکبار دیگر در بند ۷۶ از یشت ۵ بعنوان صفت و ست اوروامده است «وابسته بخاندان نوزدی» ترجمه کرده است لیکن قبول این نکته مشکل است که نام یکی از افراد وابسته بخاندان نوزدی بتواند در فهرست اعضاء خاندان سلطنتی ذکر شود .
۲- فرضیه‌ای که مورد تأیید هرتل Herrel و هرتسفلد قرار گرفته مورد قبول من نیست بنابراین فرضیه نئوتر یعنی «شعبه کوچک» علت این تصور اعتقاد باین اصل است که گوی ویشتاسپ همان پدر داریوش اول است که شعبه کوچک خاندان هخامنشی تعلق داشت . نئوتر مانند «هوو» بدون شك يك اسم خانوادگی است و بنظر من كاملا مستبعد میرسد که ترکیب «شعبه کوچک» بتنهايي بمنزله يك اسم خانوادگی بکار رفته باشد .

۳- *Frazdānu* - ۴

۴- *Aradvi*

۵- *Dāityā*

۶- *Vandaramaini* . در اوستای موجود این تنها موردی است که از « وندر

مئی نیش» سخن رفته است . در منابع جدید این شخص را برادر ارجاسپ دانسته‌اند یعنی اندریمان برادر ارجاسپ در طبری و شاهنامه فردوسی .

اسپ^۱ از آردوی درخواست کردند که آنانرا در غلبه بر کوی ویشناسپ یاوری کند، لیکن باین آرزو نرسیدند (یشت ۵ بندهای ۱۱۶-۱۱۷) و برعکس ویشناسپ بر همه دشمنانش غلبه جست یعنی اشت اورونت^۲ پسرو سپ تئورو^۳ دارنده هفتصد شتر، ودرشینیك^۴ و «سپین جئورو شک^۵» وپشن^۶ را که از دیویسنایان بوده اند شکست داد و «تائریونت^۷» وارجت اسپیی بدکارو هیانی^۸ را منهزم ساخت و قوم هیان^۹ را در هم شکست و از کشور آنان دوزن با خود آورد یکی هومایا^{۱۰} و دیگر واریذکنا^{۱۱} (یشت ۹ بند ۳۰-۳۲. ۱۷ بندهای ۴۹-۵۲. ۵ بندهای ۱۰۸-۱۱۰. ۱۹ بند ۸۷)^{۱۲} و جنگاوران

Arjataspa - ۱ - Aglaurvant - ۲

Vispatauru - ۳ - Darginika - ۴

Spinjauruska - ۵ - Tādryavant - ۶

Hyaona - ۷ - یاخیان Xyaona. این کلمه در متون پهلوی بصورت «خیون»

آمده و در روایات دوره ساسانی بر بعض قبایل زردپوست اطلاق شده است (م).

Humāyā - ۸

Vāriḍkanā - ۹

۱۰- در شاهنامه از دو دختر کی گشتاسپ یعنی «های» و «به آفرید» سخن رفته است که در دومین حمله ارجاسپ بایران اسیر و در روبین دژ محبوس شدند و سرانجام اسفندیار بارنج بسیار خود را بدان دژ رسانید. و آندو را رها کرد. در بند ۳۱ از درواسپ یشت یکی از خواهشها و آرزوهای ویشناسپ آنست که دیگر باره هومایا و واریذکنا را از کشور هیان (= خیان) بخانه خود باز گرداند و این قول بتمام معنی باروایت شاهنامه همانند است. در منظومه ابانکار زیریران یکبار از هومایا بصورت هوماك (هماك) یاد شده

اواز جنگها پیروز یازمی گشتند (یشت ۵ بند ۱۳۲)

در قسمت غیر زرتشتی یشت ۱۳، آنجا که نام شاهان و پهلوانان ازمنه قدیم آمده (بندهای ۱۳۰-۱۳۸)، دسته کویان به کوی هئوسروه ختم میشود. یکی از اخلاف کوی هئوسروه یعنی آخرو^{۱۰۰}ر^{۱۰۱} هم در این فهرست آمده لیکن لقب کوی برای او ذکر نشده است. اسم کوی ویشناسپ را در قسمت دیگر (بندهای ۹۹-۱۰۰) می یابیم که از اصل زرتشتی است و نام پیروان مهم زرتشت در آن آمده. بندهای ۱۰۱-۱۰۳ این یشت حاوی فهرست خاندان و پسران نوادگان ویشناسپ و «هوتوسا»^{۱۰۲} و روابط زناشویی آندو

→

است که زیباترین دختران ایرانی بود. گشتاسپ هنگامی که از قتل زربیر آگاهی یافت و بکین خواستن گمر بست بر لشکریان آواز داد و گفت: «کیست که شود و کین زربیر من خواهد - تا هو ما ک دخت خود - بزنی بدو دهم - که اندر همه کشور - ازو هزیرتر نیست ... نام واریذ کنا در متون بعدی بابکی فراموش شده و بابه «به آفرید» چنانکه در شاهنامه می بینیم تغییر شکل داده است و بهر حال مؤلف این کتاب او را دختر گشتاسپ نمی داند (م).

Axvāra - ۱

۲- Huraōsā این اسم در متون پهلوی بصورت «هوتوس» دیده میشود. وی از خاندان ثوتوری (فوذری) و با گشتاسپ از يك نژاد بوده است. در روایات اسلامی و در شاهنامه چنین اسمی برای زن گشتاسپ ملاحظه نمیشود زیرا در این روایات زن گشتاسپ دختر قیصر روم و موسوم به «ناهید» بود که شاه وی را «کتابون» میخواند و چنانکه میدانیم مواصلت گشتاسپ با این زن نتیجه يك داستان عشقی مشهور است که در شاهنامه بتفصیل آمده. معلوم نیست داستان حماسی عشق گشتاسپ و کتابون کی در روایات کیانیان راه جست. و بنا به قیده من بعید نیست این امر مربوط با اواخر عهد ساسانی، مثلاً

با یکدیگر است. اولین اسمی که در این فهرست دیده میشود نام زئیری وئیری برادر ویشتاسپ است که در بندهای ۱۱۲-۱۱۴ از یشت ۵ بصورت دشمن غالب بر شخصی بنام «پئوچینگه اشتوکان»^۱ (؟) و هومیک^۲ دیویسنا یاد شده، و عنوان يك جنگجوی نام‌آور در جنگ با ارجتاسپ، طرفدار کیش دروغ‌پرستی دارد. ویست اورو از خاندان نوزدی^۳ نیز یکی از

بعد از دوره خسرواپرو ویزانسان با یکدیگر خویشاوندی یافتند. واز جانی دیگر داستان عشق گشتاسپ با کتایون بی‌شبهت بـداستان زریا درس و اودائیس نیست که پیش ازین در حواشی همین کتاب یاد کرده‌ایم. (م.)

۱- *Pāōēingha Aglōkāna*

۲- *Humayaka*

۳- خاندان نوزدی از خاندانهای بزرگ در داستانهای ملی است. این خاندان بنابر روایات ملی که مبتنی بر اوستاست از اعقاب نوزد پسر منوچهر بوده و بزرگترین افراد آن توس (= طوس) و ویستخم (= ویستم = گستم) و زراسپ بوده‌اند. در اوستا از خاندانی بنام نئوشیریان (*Naotairyāna*) سخن رفته که طوس و گستم و ویشتاسپ و زنش هوتوس از آن بوده‌اند. از این خاندان در شاهنامه نیز یاد شده و فرد مشخص و بزرگ آن طوس و گستم هستند.

نام طوس در اوستا توس *Tūsa* آمده و در بندهای ۵۳ و ۵۴ از آبان یشت از و چنین یاد شده است: توس پهلوان بر پشت اسب خویش وارد دوسور اناهیتا درود فرستاد و از و برای خود وستوران خویش نیرو و تندرستی خواست تا آنکه دشمنان را از دور بتواند دید و بر هم‌آوردان و بدسگالان خویش چیره تواند گشت. توس از اناهیتا درخواست ناوی را بر پسران دلیر «وَسَک» (وبه) در گذرگاه بلند «خَشْترو سَوَک» بر فراز «کَنگَهه» (کنگه) برافراشته و مقدس غلبه دهد و بسیاری از تورانیان را بقتل آورد. در ادبیات پهلوی هم چنانکه بارها در همین کتاب اشاره شده طوس از جاویدانانست.

اما گستم پسر دیگر نوزد در اوستا «ویست اورو» نام دارد. از این ویست اورو که

قهرمانان این جنگ‌هاست که باندازهٔ موی سر خود از پرستندگان دیوان را بقتل آورد و آردوی با او یاری کرد تا بی آنکه جسم او ترشود از رود «وی تنگ هوئی تی»^۱ عبور کند (یشت ۵ بندهای ۷۶-۷۹). قسمت ۱۳۹-۱۴۱ یشت ۱۳ حاوی اسامی چندتن از زنان جامعهٔ زرتشتی است. در بند ۱۴۰ سخن از چند زن شوی‌دار با توضیحاتی راجع بشوهران آنان، و در بند ۱۴۱ سخن از چند دوشیزه می‌رود. اما بند ۱۳۹ حاوی نام ده زن است که راجع بآنها توضیحاتی در جای دیگر نیست. اینان زنانی بوده‌اند که نسب و خاندانشان کاملاً معروف و شناخته شده بود. نخستین آنان «هووی» دختر فرش اشتر^۲ زن زرتشت است و سه زن دیگر فرنی^۳، نری تی^۴ و پوروچیستا^۵ دختران زرتشتند که از سومین در گاناها نیز سخن رفته است (یسنای ۵۳ بند ۳). سپس از هوئوسا و هومایا^۶ زن و دختر ویشناسپ یاد شده است. بنابر یک قطعه که قبلاً نیز نقل شده (یشت ۹ بند ۳۱) هومایا در سرزمین

→ از خاندان نوذریان بود دوبار در اوستا یاد شده است و او بسیاری از دیویسنایان را کشته. این اسم در ادبیات پهلوی و سستخم یا ویستهم و در ادبیات فارسی گسته‌م شده و در بعضی از مآخذ پهلوی (زندو هومن یشت) جز جاویدانان است. (م)

۱- Vitanghvaitē

۲- اما کن جغرافیایی را که در تاریخ کوی ویشناسپ ملاحظه می‌شود، باید در ایران شرقی جستجو کرد. برای اطلاع از فرزندان Frazdanu و «وی تنگ هوئی تی» رجوع شود به باستانشناسی ایران تألیف هر تسفلد ج ۲ ص ۵۸. بعد. دائی یا Dāityā هم یکی از رودخانه‌های ایران شرقی است و جز در کتب پهلوی در سایر سواراد جنبهٔ اساطیری ندارد.

۴- Frōni

۵- Pouruṣistā

۳- Fraṣaogtra

۶- Hriti

۷- Humāyā

هی^۱ اَنی^۱ باسارت افتاده و پدرش ویشتاسپ بعد از پیروزی او را از آنجا با خود آورده بود^۲.

۵- آیا دوره کیان اساطیری است یا تاریخی؟

این بود موادی که راجع بکیانیان میتوان از یشت ها گرد آورد. کوی ویشتاسپ که سر گذشتش باسر گذشت زردشت بستگی دارد، و یکی از شخصیت های بسیار مهم در گائاه‌است، باید بعنوان يك فرد کاملاً تاریخی محسوب گردد. البته عناصر افسانه‌یی در تفصیلات مربوط به لشکر کشیهای او چنانکه در یشتها ملاحظه می‌گردد، موجود است، منتهی باید در نظر داشت که در گائاه‌ها اشاراتی راجع بجهنگهای ویشتاسپ با کویان و کرینان یعنی علمای مذهبی دیویسنا، وجود دارد و بعید نیست اسامی بعضی از همین کویان و کرینان در روایاتی که بوسیله یشتها بما رسیده است محفوظ مانده باشد. صحت نام پدر ویشتاسپ که فقط در يك مورد از یشت ۵ دیده میشود (اُوروت اسپ) قابل تردید است ولی هیچ دلیل قاطع برای انکار قطعی آن نداریم و همچنین بسبب اینکه کلمه اُوروت اسپ (دارنده اسب تندرو) بعنوان صفت خورشید وایزد ایام نیت^۳ بکار رفته، دلیلی نیست بر آنکه نام پدر ویشتاسپ نباشد.

اما راجع به هشت پادشاه مقدم، بر ویشتاسپ که دارای عنوان کوی

Hyaonite - ۱

۲- اسیر دیگر که رهایی یافت یعنی واریذکنا *Vāriḍkanā* ظاهراً دختر ویشتاسپ نبوده و نام او در فهرست یشت ۱۳ بند ۱۳۹ ذکر نشده است.

Apām napat - ۳

بوده‌اند مطالب ذیل قابل توجه است :

۱- اگرچه اولین شاهان مذکور در یشتها بدون تردید افراد اساطیری یا داستانی و نمونه‌های مختلف از نخستین بشر، نخستین شاه، انسان ازدها، پیکر، کشته‌ای ازدها، و غیره هستند، و غالباً از عهد هندو ایرانی باقیمانده‌اند، لیکن کوی‌ها که سلسله منظمی را تشکیل می‌دهند، افرادی کاملاً ایرانی می‌باشند. تاریخ آنان بر مبنای اساطیری استوار نیست و اعمال آنان عبارتست از قهرمانیهایی که کاملاً جنبه عادی بشری دارد^۱. با آنکه در روایات بعدی یشت‌ها داستانهای فرعی اساطیری در سرگذشت تاریخی کوی اوسدن^۲ و کوی هئوسروه وارد شده است، ولی این امر نباید علت کمراهی ما در تحقیق گردد

۱- در روایات مربوط به فرنگرسین^۳ از روزگاران اولیه عناصر اساطیری نفوذ کرده است. هر تل در رساله خورشید و میتر (Die Sonne und Mithra) ص ۳۲، از این امر چنین نتیجه می‌گیرد که فرنگرسین رب النوع جنگ و رب الارباب تورانیان بوده است و این استنتاج بنظر من دعوی دور از اتفاق و تحقیقی است

۲- آیا میان اوسنس کاوی Usanas Kāvya مذکور درودها و کوی اوسدن (اوسن) مذکور در اوستا ارتباطی موجود است؟ و آیا اشاراتی از این کوی زورمند در گودا Rgveda میتواند نفوذ کند؟ جواب این سؤال را و دانشانسان میتواند بدهند. استبعاد ندارد که شهرت کیان در دره سند (ایندوس) نفوذ کرده باشد زیرا ارتباط بین آریاییان ایران شرقی و آریاییان هند بسیار آسانتر از ارتباط بین قبایل ایران شرقی و غربی بوده که بوسیله صحاری بزرگ از یکدیگر جدا میشده‌اند. شاریپاتی J. Charpentier معتقد است در کوی اوسنس (اوسنس کاوی) که معادل «کوی اوسن» اوستاست، و همچنین در بعضی دیگر از افرادی که برگرد «ایندرا» قرار داده شده‌اند، مسلماً آثار وجودی افراد آدمی از ازمئه قدیم دیده میشود. (Le Monde oriental, 1931, p. 24)

چه حتی یکی از افراد تاریخی مانند گیوهم که از میان افراد سلسله شاهان اشکانی برداشته شده، چنانکه بعداً خواهیم دید، در روایات ایرانی بصورت موعودی جاویدان درآمده است.

۲- پادشاهان اساطیری دریشتها اصلاً بعنوان کوی ذکر نشده‌اند و این اصطلاح خاص ایران شرقی برای شاهانی محفوظ مانده که نخستین آنان کوات است و همین اصطلاح را عهد زرتشت از لحاظ تاریخی تأیید و ابرام کرده است.

۳- اسامی خاص کویان بمنزله نمونه‌هایی از اسمها و کلماتی است که در عهد زرتشت متعارف بوده و زیاد بنظایر آنها باز میخوریم^۱ لیکن با آنکه عده‌بی از اسامی زرتشتی بهمین صورتی که ترکیب شده و در یشت ۱۳ می‌بینیم، از اندیشه‌های دینی گائاه‌نشات^۲ گرفته است، با اینحال برخی از اسامی کیان مورد بحث (ارشن، بیرشن، سیاورشن) دارای ترکیبات قدیم ایرانی و عهد مقدم بر زرتشت میباشد و هیأت ظاهری آنها هم دارای هیچ نشانه خلاف معمول و متضمن اشتباهی نیست.

۴- نسب‌نامه‌یی که بنابر آن اوسذن، ارشن، پسینه و ایرشن برادران یکدیگر، و پسران ائی‌پی و هونواده کوات بوده‌اند، جز در منابع نسبة جدید ذکر نشده است اما بنابر دلایل عقلی خیلی سهل بنظر میرسد که متضمن یک روایت اصیل باشد زیرا دانشمندانی که درباره کتب مقدسه اطلاعات وافی داشته‌اند، اگر میخواستند روابط نسبی شاهان قدیم را معلوم دارند، اطلاع

۱- رجوع شود به: تحقیق درباره مزدیسناي ایران کهن ص ۱۷، بعد.

دیگری جز متعاقب بودن اسامی آنان در یشت ۱۳ و یشت ۱۹ نداشتند و ازینروی ناچار بودند هر هشت اسم یاد شده را بهمان نحو که پشت سر هم قرار گرفته است بیاورند و هر فرد مؤخر را مستقیماً فرزند فرد مقدم بدانند. شاید بتوان تصور کرد که این چهار برادر که همه عنوان کوی دارند، در زمانی واحد هر يك بر سرزمین معینی حکومت میکرده‌اند و چند گاهی هم یکی از آنان، یعنی کوی اوسدن بر تمام اراضی قبایل آریایی تا مشرق تسلط یافت بنحوی که بنا بر تعبیر یکنواخت یشتها « بر همه کشورها، بر آدمیان و بر دیوان » حکومت کرد.

سلسلهٔ سلاطینی که از کوی کوات تا « کوی هئوسروه » ممتدست، بنا بر شرح فوق از پنج نسل پدید می‌آید. از « ائوروت اسپ »، پدر تاریخی یاداستانی و یشتاسپ، در موارد مذکور یاد نشده و نام و یشتاسپ هم در یشت ۱۳ در جای خود بتنهایی آمده‌است. تنظیم کنندگان زرتشتی یشتها مسلماً هئوسروه را بعنوان آخرین فرد خاندانش شمرده‌اند و گویا در این مورد از يك خاطرهٔ تاریخی متأثر بوده‌اند، بدین معنی که در دربار کوی و یشتاسپ بدون شك نسب‌نامهٔ پادشاهان پیشین و مسائل مهمی از سرگذشت آنانرا میدانسته‌اند و خاطره‌یی از آن هنوز در محیط زرتشتی باقی مانده بود.

با این توضیحات، باید قائل بیک دورهٔ سلطنت غیر مشخص، بین دورهٔ سلطنت کوی هئوسروه و کوی و یشتاسپ شد، و خیلی دور از حقیقت

نیست اگر فرض کنیم که سلطنت سلسله کویان نموداری تاریخی است از عهد بعد از استقرار آریائی‌ان مهاجر در ایران شرقی، و درآمدن آنان تحت روش سلطنتی منظمی که تا دوره ظهور زرتشت بطول انجامید.

اگر این برهان پذیرفته شود، اطلاعاتی که میتوان از یشتها استخراج کرد، دارای مختصر ارزش تاریخی برای روشن کردن تاریخ ایران شرقی در عهد مقدم بر دوره هخامنشی است، و بدون این اطلاعات تاریخ ناحیه مذکور مبهم و تاریک میماند. نسبت به روایاتی که تاریخی شناخته میشوند، و صفت عمومی آنها مغایر با قبول حقیقت تاریخی دیگری نیست، شیوه مطلوب بنظر من آنست که نباید آن حقایق تاریخی را بمنزله اطلاعات اساطیری فرض کرد، بلکه باید این روایات را هم بعنوان روایاتی تلقی نمود که وقتی بنیانی از حقیقت را داشته است، و در عین حال باید آنها را در پرتو قوانین معرفه النفسی تشکیل داستانها مورد آزمایش و تحقیق قرارداد.

باتوجه باین مقدمه باید گفت: در سرزمینهای واقع در بین صحراهای مرکزی ایران و حوضه سند، قبایل آریایی که از شمال می آمدند تشکیل حکومتهای استبدادی در زیر فرمان پادشاهانی میدادند که عنوان کوی داشتند. یکی از این کویان یعنی اوسدن همه سرزمینهای آریایی را تحت اطاعت خود در آورد چنانکه درباره او همان سخنانی را میتوان آورد که در یشت ۱۰ (بندهای ۱۳ - ۱۴) بنحو شاعرانه بی درباره میسر گفته شد است: « بر تمام

سرزمینهای آریایی نظرمیافکند، از آنجا که آبهای پهناورامواج خود را
 بطرف ایشکت^۱ و پوروت^۲ و مرکیانا^۳ و آریا^۴ و گو^۵ (سغد) و خوراسمی
 (خوارزم) سرازیر میکند. وی دشمنی قوی داشت بنام فرنگرسین^۶ که
 فرمانفرمای بزرگ قبایل تورانی بود و این قبایل «تورانی» خود ظاهراً از نژاد
 ایرانی بوده اند. فرنگرسین که سیاورشن پسر کوی اوسدن را بقتل آورده
 و همچنین فردبارزدیگری را بنام اغرارث^۷ از خاندان نروی^۸ کشته بود،
 توانست فرکیانی را بدست آورد یعنی رشمار کویان درآید و بر قبایل آریایی
 حکومت یا بدویکی از دشمنان خون آشام آنان را که در روایات دارای نامی
 است که ظاهر آریایی دارد، یعنی زئی نی گو^۹ (زنکیاب) را، منهزم و مقتول
 سازد. اما هئوسروه پسر سیاورشن شروع بجنگ بافرنگرسین کرد و قدرت
 را از چنگ او بیرون آورد. فرنگرسین بیهوده چندبار کوشید فرکیانی
 را که بنابر عقیده ایرانیان جز پادشاهان قانونی تعلق نمی گرفت، فراچنگ
 آورد و چند جنگ بزرگ که در يك ناحیه جنگل زار بوقوع پیوست
 بمبارزات بین آندو خاتمه داد، فرنگرسین و کرسوزده که (نگاهبان اصلی
 تخت و تاج فرنگرسین بوده) شکست یافتند و هر دواسیر و بانتقام خون
 سیاورشن و اغرارث مقتول شدند.

Pouruta - ۲

Areia - ۴

Aγraeraθa - ۶

Zaingav - ۸

Igkata - ۱

Margiana - ۳

Gava - ۵

Naravi - ۷

این جنگ قهرمانی اثری فراموش نداشتنی در اذهان باقی گذاشت و بزودی این غاصب در افسانهها دارای خصائصی شد که گویا از سرگذشت مرد ازدها پیکر یعنی ازی دهاک^۱ گرفته شده باشد.

با کوی هئوسروه چنانکه معلوم است دورهٔ مجدوعظمت کیان پایان رسید و بعد از او تنها خاطره‌یی از یک پسرش بنام آخرور^۲ که دارای عنوان کوی نبوده است، باقی ماند. در دورهٔ بعدی سرزمینهای مشرق مسلماً تحت اطاعت شاهان کوچکی درآمد که همگی عنوان کوی داشتند. و یکی از آنان کوی ویشناسپ بود. ویشناسپ هونتوسا را از خاندان نئوتر بزی اختیار کرد و مسلم نیست که او خود از خاندان نئوتر باشد. در کشور ویشناسپ زرتشت (زرتوشت^۳) از خاندان سپی تم^۴ با دعوت خلق بمزدا پرستی اصلاح شده بی قیام کرد. این کیش با آیینی که بر پرستش مظاهر طبیعت استوار بود، و علی‌الخصوص با دیوسنا، مغایرت داشت. نخستین کسی که بدو ایمان آورد مئی ذیوئی مانگه^۵ پسر آراستی^۶ بود. بنا بر ماخذ خیلی جدیدتر این مئی ذیوئی مانگه پسر عم زرتشت و آراستی برادر پوروشسپ^۷ پدر زرتشت

āxrūra - ۲

Azi Dahāka - ۱

Spitama - ۴

Zarathustra - ۳

Maiḍyōimaongha - ۵

ārāstyā - ۶ بشت ۱۳ بند ۹۵ و همچنین رجوع شود به گاتاها، یسنای ۵۱ بند ۱۹

Pouruḡaspa - ۷

بود.^۱ بعد از آن وشتاسپ و دوتن از امرای بزرگ دربار او یعنی فرش اشتر^۲ و جاماسپ دو برادر از خاندان هوگو^۳ قبول آیین اصلاح شده زرتشت کردند و جنگ با کویانی را که بدیوسنا پابند بودند، و روحانیان آن کیش یعنی کرینان، آغاز نمودند. جنگ وشتاسپ علیه ارجت اسپ پادشاه قوم هی ان که دختر وشتاسپ یعنی هوما یا وزنی دیگر بنام وارید کنار از میان رعایای وشتاسپ باسارت برده بود، ممکن است مبنای تاریخی داشته و یا فاقد چنین اصلی باشد.

بعد از این وقایع تاریکی ابهام همه حوادث را در خود می پوشاند در یشت ۱۳ نام عده زیادی از مردان و زنان که خدماتی بآیین جدید کرده اند آمده لیکن بهیچیک از سلاطین بعد از وشتاسپ اشاره یی نشده است.

در اینجا باید یکبار دیگر بموضوع تاریخ اصلاح دین زرتشتی باز گشت و موضوعی را که آنهمه مورد بحث قرار گرفته است، از سر گرفت. تصور میکنم در آغاز این کتاب موضوع تطبیق کوی وشتاسپ را بر پیرداریوش رد کرده باشم. کوی وشتاسپ و پسرش سینتودات قهرمان بزرگ آیین زرتشتی بهیچروی شبیه ویکسان با وشتاسپ و پسرش داریوش نیستند. این دوتن اخیر آیین زرتشتی نداشتند و علاوه بر این دوره سلطت کوی وشتاسپ را باید بزمانی پیش از

۱ - نام پدر زرتشت احتمالا در نزد نویسندگان یشتها معلوم بود با اینحال در

یشت ۵ بند ۱۸ و یشت ۹ بند ۱۳ ملاحظه نمیشود.

Hvogva - ۳

Fraogotra - ۲

Spantōdāta - ۵

Hyaona - ۴

دوره ورود ایران شرقی در قلمرو حکومت هخامنشیان منسوب داشت، زیرا از امارت نشین‌های کویان مشرق ایران اثری در کتیبه‌های هخامنشی و کتب مورخان یونانی بر جانمانده. قبلاً گفته‌ایم^۱ که نتایج تحقیقات آقای بنونیست درباره دین هخامنشیان ما را متوجه این موضوع کرده است که ممکن است اصلاح زرتشت در تاریخی جدیدتر از آنچه ما در رساله خود بنام «ملاحظاتی درباره قدیم‌ترین عهد آیین زرتشتی»^۲ آورده‌ایم، صورت گرفته باشد. بنابراین عقیده‌یی که درباره مبدا یشتها اظهار کرده‌ایم باطل شده و تاریخ تحریر آنها بزمان بسیار مؤخرتری عقب کشیده میشود. لیکن بسبب اختلاف بین زبان گائاهای و اوستای جدید لازم نمیدانیم بفاصله قابل ملاحظه‌ی بین اوستای قدیم و یشتهای مقدم غیر زرتشتی قائل شویم^۳. مسلماً زمان قابل ملاحظه‌ی بعد

۱ - صفحه ۹ باورقی شماره ۴ از همین کتاب.

۲ - *Acta Orientalia*, IV p. 86 sqq.

۳ - باتأمل در بحث و توضیحی که در صفحه ۱۴ - ۱۵ از همین کتاب دیده میشود، میتوان نتیجه گرفت که لازم نیست ترکیب مزداه اهور (Mazdâh - ahura) که در گائاهای آمده خیلی قدیمتر از ترکیب اهور مزداه در اوستای جدید باشد، لیکن بهر حال ترکیب مذکور یعنی مزداه اهور بصراحت مبین علاقه زرتشت بنشان دادن اختلاف بین آیین جدید و مزدا پرستی اصلاح نشده است. راجع به اشارات بعضی از مؤلفین یونانی که زرتشت در ۶۰۰ سال قبل از لشکر کشی خشایارشا بسرزمین اروپایی یونان، و یا در ۶۰۰ سال قبل از افلاطون می زیسته است، بنویست در *The Persian Religion according to the Chief - Greek Texts*, p. 15 sqq. و کومن (Cumont) در: *Revue de l'Hist. des Religions*, 1931, p. 58 معتقدند که این روایت تحت تأثیر اندیشه قدیم ایرانیان در این که تاریخ عالم شش هزار سالست، بوجود آمده و اساس تاریخی ندارد.

از انشاء قسمتهای خیلی جدید اوستای قدیم لازم بود تا شیوع پرستش خدایان عمومی، رؤسای مذهب اصلاح شده را بر آن دارد که یشتهای مبتنی بر پرستش ارباب انواع را برسمیت بپذیرند. این فاصله زمانی را بزحمت میتوان اقلأ در حدود يك قرن تخمین زد. باید بر این مدت دوره‌یی را که حد فاصل بین تحریر قسمتهای جدید اوستا و اوستای قدیم، یعنی اوستای عهد پیغمبر است، افزود. بنابراین یشت ۵ با هیأت زرتشتی خود در حدود سال ۴۰۰ قبل از میلاد یا قدری دنبال‌تر نوشته شده است^۱ ولی این امر مانع آن نیست که امکان تحریر بعضی از یشتهای دیگر را در زمانهای خیلی قدیمتر قبول کنیم. اگر عهده‌ی را که بین نشر تعالیم زرتشت و آغاز قبول یشتهای غیر زرتشتی در ردیف مسائل مذهبی زرتشت، فاصله شده است، بحدود دویست سال تخمین بزنیم، در این صورت ناچاریم دوره پیغامبری زرتشت را بحدود ۶۵۰ الی ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح عقب ببریم و باین ترتیب به سال ۶۳۰ قبل از میلاد که در روایات دینی زرتشتیان سال بعثت زرتشت محسوب شده است نزدیک میشویم لیکن با توجه باینکه سال ۶۳۰ قبل از میلاد با محاسبه تاریخی ساختگی بدست آمده است، من برای این هم آهنگی هیچگونه ارزشی قائل نمیشوم. برای تعیین مدت فترت بین دوره سلطت کوی هئوسروه و ظهور زرتشت در دوره سلطت کوی ویشتاسپ قرینه‌یی در دست نداریم و بنابراین

۱ - رجوع شود به ملاحظاتی در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی ص ۱۴

و تحقیقات در باره مزدیسناى ایران کهن ص ۴.

آنرا در نهایت ابهام و تقریب از ۲۵ الی ۱۵۰ سال فرض می‌کنیم. دوره پنج کوی قدیم تقریباً یکصد و پنجاه سال می‌شود و بنا بر این می‌توانیم دوره سلطنتی مشرق ایران را بین ۹۰۰ و ۷۷۵ سال قبل از میلاد مسیح فرض کنیم. مهاجرت قبایل ماد در نواحی ایران غربی ظاهراً در قرن نهم قبل از میلاد صورت گرفته و می‌دانیم اولین مرتبه‌یی که اسم یکی از امرای کوچک مادی در تاریخ آمده، آنست که در سال ۸۳۵ قبل از میلاد در کتیبه سلم‌نسر^۱ ذکر شده. همه قرائن موجود ما را بقبول این حقیقت و امیدارد که دوره بعد از کوی وشتاسپ و زرتشت عهد انحطاط سیاسی و برهم خوردن تشکیلات سلطنتی آن بوده است که به تابعیت سرزمین مشرق از شاهنشاهی هخامنشی منجر گردید. در دوره اطاعت از شاهنشاهی هخامنشی قبائل زرتشتی مذهب بمراسم دینی خود عمل می‌کردند لیکن شاهنشاهان هخامنشی قرن ششم و پنجم قبل از میلاد بر دین زرتشتی نبودند و موقعی که در قرن چهارم قبل از میلاد مغان بنشر آیین زرتشتی برخاستند آن آیین بادیوسنا درآمیخت.^۲ این وضع علت مسکوت گذاشتن نام هخامنشیان را در اوستا تاحدی بر ما روشن می‌سازد.

اگر تنها بروایات قدیم مربوط بکیان که در یشتها ثبت شده است

۱ - Salmanassar

۲ - رجوع شود بفصل چهارم از The Persian Religion تألیف بنویست و

مقاله‌بی‌از همین نویسنده بعنوان Un rite Zervanite chez Plutarque در روزنامه آسیایی سال ۱۹۲۹ ص ۲۸۷ بیعد.

اكتفا كنيم هيچ قرينه يی بدست نمي آوريم كه يادآور تاريخ شاهان مادي و هخامنشي باشد. بعقيده من بايد سلطنت كويان ايران شرقي را بعنوان اولين تشكيلات بزرگ و خالص سياسي آريايي در سرزمين ايران بشمار آورد و بنا برين عهد كويان اولين دوره پهلواني ايران قديمست.



روایات مربوط به تاریخ قدیم در دوره ساسانی^۱

۱- روایات دینی و روایات ملی

علاوه بر توضیحاتی که در فصل قبل نقل کرده ایم، اوستای دوره ساسانی متضمن اشارات فراوانی درباره کویان بوده است که میتوان خلاصه آنها را در مجلد هشتم ونهم دینکرد، کتاب پهلوی قرن نهم میلادی، مشاهده کرد. در این کتاب بعضی از ۲۱ نسل اوستای ساسانی بنحوی شرحی تلخیص گردیده ولی نسبت به قسمتی دیگر اطلاعات ناقص و محدودی نقل شده است. تعیین تاریخ این قسمتهای

۱- راجع باصول نقل املاء پهلوی به لاتین نمیتوانم با نظر کسانی موافقت کنم که معتقدند باید هنگام نقل املاء پهلوی مغلوطی از رسم الخط قدیم ایرانی را همراه رسم الخط عهد ساسانی، که نماینده املاء خط پهلوی است، بکاربرد. مثلاً اگر کسی از لحاظ فونتیک يك متن انگلیسی را باین بهانه که املاء انگلیسی بر صورت قدیم آنست، تغییر دهد و بنحوی غیر از آنچه به تلفظ درمیآید بنویسد، نمیتوان نظر او را قانع کننده دانست. مللی که الفبای لاتین در میان آنان معمول نیست، اسامی خاص انگلیسی یا فرانسه را بنا بر تلفظ آنها بشهر در میآورند مثلاً نام Lloyd George را در فارسی بصورت «لوید جرج» مینویسند نه بصورت «للوید کورگه» و اگر اسم Jean Jeacque Rousseau را «یه ان یا کقوس رووسه او» بنویسند در نظر فارسی زبانان بسیار عجیب خواهد بود. علاوه بر این اصل تبدیل املاء کلمات بصورت تحت اللفظ نه تنها برای احتراز از نوشتن کلماتی که از لحاظ ریشه غلط هستند (مثل آتخش ātaxš) بلکه در موقعی که میخواهند معادل ایرانی ایده او گرامها را بنویسند، دورانداخته میشود. از آنجا که سرمشق ادبیات پهلوی موجود آثار پایان عهد ساسانی بوده است، بنظر من بسیار عادی میرسد که متون «چینه حافیه در صفحه همد»

مفقود اوستای ساسانی ممکن نیست مگر بطور استثنائی. آقای «گوتز»^۱ ثابت کرده است که يك قسمت از بندهشن^۲ ایرانی احتمالاً از دامدادنسک^۳ گرفته شده است و مبنای آن متن قدیمتری متعلق بقرن چهارم قبل از میلاد است. اما راجع به اشارات تاریخی عهد اولیه که نسکهای مفقود متضمن آنها بوده اند، مشکل است بطور قطع اظهار کرد که چقدر از روایات اصلی در آنها وجود داشته است، لیکن با احتمال و تقریب میتوان گفت که در این قسمتهای مفقود غالب داستانها متضمن مطالبی بوده است که در یشتها

« بقیه حاضیه از صفحه ییش »

آنها صورتی که تقریباً زبان مورد تکلم آن عهد را نشان دهد املاء کنیم. اگر ما فرانسه و انگلیسی جدید را بنا بر املاء کلمات آنها تلفظ نمی کنیم بجه دلیل لهجه ایران میانه را با خط تاریخی که خلاف منطق است در املاء لاتین آن بخوانیم، بنحوی که احساس نکنیم زبان ایران میانه يك روز در شمار زبانهای زنده بوده است. مسلم است که نمیتوان تلفظ واقعی تمام کلمات را بنحوی که در حدود سال ۶۰۰ میلادی بوده است بدست آورد، و همچنین بر ما مسلم نیست که بهترین شکل قرائت کلمات ادبی و اسامی خاص نیم اوستایی چه بوده است، و نیز رسم الخط پهلوی بماجرأت اخذ تصمیم در این باره نمی دهد که آیا هنگام قرائت يك کلمه بایک واژه پارسی (پهلوی ساسانی) یا اشکانی (پهلوی شمالی) سروکار داریم یا بایک کلمه ادبی و علمی. مثلاً بر ما معلوم نیست که «؟» بعد از حرف مصونه باید «ز» تلفظ شود یا «ژ» یا «ج» یا «ح». اما املاء لاتین کلمات پهلوی در عمل و همواره مواجه با مشکلات میشود و علاوه بر این بنظر من بهتر است پهلوی را با يك تلفظ تقریباً صحیح قرائت کرد تا بایک رسم الخط کاملاً قرار دادی.

می‌بینیم. این نکته هم قابل توضیح است که بنا بر اشاره‌یی که در مقدمه کتاب هشتم دینکرت^۱ آمده، خلاصه‌یی که در آن ترتیب یافته از روی «زند» یعنی ترجمه و تفسیر پهلوی اوستا است.

اهمیت زنده‌روایات تاریخ داستانی ما را بر آن میدارد که بملاحظات و بحثهایی در باره آن مبادرت کنیم. چند بار در اوستای جدید متن کتاب مقدس «با تفسیر» (= مت‌آزینتی)^۲ همراه شده است. این تفسیر که مانند متن اصلی زبان اوستایی نوشته شده بود شامل تأویلات و توضیحاتی بوده است. برای نمونه‌یی از تأویلات میتوان بیعضی از قطعات مانند یشت ۱۹، زامیاد یشت، بند های ۱۲ - ۱۴ و یشت ۲۰ بند های ۱ - ۵ و یشت ۲۱ بندهای ۱ - ۴ مراجعه و آنها را بعنوان نمونه ذکر کرد. در غالب موارد نیز عباراتی بعنوان توضیح در متن جای داده شده است مثلاً در یشت ۱۰ بند ۸۶ و در وندیداد فر کرد اول بند ۳ و ۱۴ و ایضاً و ندیداد فر کرد ۱۸ بند ۵۵ و باز و ندیداد فر کرد ۲ بند ۳۱ و ۳۲ که اهورمزدا^۳ به «ییم» فرمان میدهد تا یاک «ور» زیرزمینی بسازد، و باو میآموزد چگونه خاک را باعصائی که در دست دارد (؟) بشکافد و با دست خمیر کند. در این مورد مفسر این عبارت را

۱ - فصل ۱ بند ۲ چاپ پشوتن سنجانا؛ فصل ۱ بند ۳ از چاپ وست؛

(Pahlavi Texts, IV, p. 3). هر جا که در این کتاب بفصول و بندهای دینکرت

بدون تعیین متن اشاره کنیم مراد چاپ وست است.

۳ - Ahura mazdāh

۲ - mat āzainti

۴ - Yima

افزوده است: « چنانکه در عهدما مردم گل (خاک نمداده) را خمیر می کنند. »
 بعداً وقتی در دوره ساسانیان، ترجمه پهلوی اوستا را تهیه می کردند تفسیرهایی
 را هم که بزبان اوستایی بر متن افزوده شده بود، بپهلوی درآوردند. در تفسیر
 پهلوی که امروز در دست است در بعضی موارد به کلمات اوستایی باز میخوریم
 که مترجمین اولیه آنها را در صورتهای دستوری خاص باقی گذاشته اند
 و در متن تفسیر شده موجود نیست و از آنجمله میتوان کلمات خشوایی وانی
 برشن^۱ را در سنای پهلوی ۹ بنده ۳ (مطابق بایسنای ۹ بند ۱۱ از متن اصلی)
 ذکر کرد. در بسیاری از موارد عبارات تفسیر اوستایی بدون ترجمه رها
 شده و این عمل حتماً از آن جهت بوده است که آنرا نمی فهمیده اند.^۲

هنگام ترجمه تفسیر قدیم فقط باین عمل اکتفا نمیشد، بلکه مفسرین
 دانشمند توضیحات شخصی خود را هم بر ترجمه میافزوده اند. شارحانی از قبیل
 «آبارغ»^۳ و «کی آندبوزد»^۴ و «گوکشنسپ»^۵ و «مینوغماه»^۶ و «ماه ونداد»^۷

xgvaēpaya vaēnaya baregna - ۱

۲ - شیدر Schaeder در يك مقاله راجع به زندیک *Zandik* (رجوع شود به:
Iranische Beiträge, 1, Halle 1330, p. 280 sqq.) توجه خواننده را باین
 نکته جلب کرده است که مفسر از يك قسمت بدون آنکه اصلاً يك کلمه از تفسیر اوستایی
 یا متن اصلی آنرا ترجمه کند، گذشته است و علت این کار آن بوده که میخواست
 از بعضی توضیحات که نسبت به حوزه روحانیت خطرناک شمرده میشد صرف نظر کند.

Kay-ādur-bōzēd - ۴

Abāraγ - ۳

Mēōdγmāh - ۶

Gōgugnasp - ۵

Māhvindāδ - ۷

و «ماه گشنسب» و «رشن» و «سوشنس»^۲ و جز آنان در تفاسیر موجود در کتب مذهبی پهلوی بارها نام برده شده اند. در بند ۳ از فصل اول شایست نشایست^۴ (چاپ تاوادیا)^۵ سلسله های مفسرین بدین ترتیب حفظ شده است: مینوغ ماه از کو گشنسب از آذر اهرمزد^۶، - و ابارغ از سوشنس و او از آذر فریغ نرسیه^۷. میتوان فرض کرد که بهر حال قدیمترین این مفسران از عهد ساسانیان هستند. تفسیری که در دست ماست مجموعه یی از آثار مفسران مختلف است که مبنای کار همه آنها تفسیر قدیم بزبان اوستایی بوده است.

قسمتهایی از اوستای عهد ساسانی که حاوی تفصیلاتی از مراسم دینی و غیره بوده، مخصوصاً موجد تفسیرهای مفصلی گردیده است، چنانکه نمونه یی از آنها را در هیروادستان^۸ و نیرنگستان^۹ که امروز در دست است ملاحظه می کنیم. ظاهراً وضع نسکهای که متضمن قواعد و قوانین قضایی بود بهمین منوال بود و خلاصه این نسکها خصوصاً در کتاب هشتم دینکرد با تفصیل بیشتری آمده است. اما بالعکس راجع بتاریخ و داستانهای ازمنه قدیم، چنین بنظر نمی رسد که مفسرین مطلب مهم تازه یی برای افزایش بر اطلاعات متون اوستایی، یعنی برشته ها، و بعضی کتب دیگر که امروز در دست نیست، مثل دامداد^{۱۰} و چهار داند داشته اند، بلکه این مفسران غالباً باین امر قناعت کرده اند

Pōgn - ۲

Māhgušnasp - ۱

gāyast - né - gāyast - ۴

Sogans - ۳

ādur - ōhrmizd - ۶

Tavadia - ۵

Hervāštān - ۸

ādur Farrbaγ Narsēh - ۷

Dāmdād - ۱۰

Nirangastān - ۹

که يك قسمت از اوستا را با نقل مطالب از سایر قسمتها توضیح دهند.
 با ملاحظه این مقدمات میتوان تقریباً با اطمینان خاطر اظهار کرد
 همهٔ موادی که دربارهٔ اصول تکوین عالم، اساطیر، تاریخ داستانی و بحث از
 دورهٔ آخر الزمان، در کتب پهلوی از قبیل مینو کت خرت^۱، داستان دینیک،
 کتاب مشهور به «روایت پهلوی» که همراه نسخهٔ داستان دینیک آمده،
 مختارات زات سپرم^۲ و زندوهمن یشت^۳ و غیره، و يك قسمت از اطلاعاتی که از
 بندهشن^۴ بنست میآوریم، از اوستای عهد ساسانی و تفسیرهایی که با آن همراه
 بوده استخراج شده است. منابع کتب پهلوی در موارد مختلف بصراحت
 نشان داده شده مثلاً از دامداد نسک در زات سپرم فصل ۹ بند ۱ و ۱۶^۵، و از
 سوئگر نسک^۶ در زند وهمن یشت فصل ۲ بند ۱، و از تفسیر بهمن یشت اوستایی

Mēnuγ ē xrad - ۱

بنا بر عقیدهٔ نی برگ (Nyberg) (Journal Asiatique, 1929, p. 242 sqq.)
 که بنظر من هم کاملاً محتمل میرسد، اسم این کتاب را باید داستان مینو کت خرد
 خواند و مینو کت در اینجا صفت است.

Zāδ - spāram - ۲

Zande Vahman yašt - ۳

۴ - برای اطلاع از منابع بند هشت رجوع کنید به فصل بعد از همین کتاب.
 ۵ - اشاره باین دو مأخذ در فصول مربوطه بندهشن دیده نمیشود و همین امر مدلل میدارد
 که زات سپرم آنطور که وست ادعا میکند (Pahlavi Texts, 1, intr. p. XLVII)
 مستفاد از بند هشت نیست.

۶ - *Sūdγar*. صورت صحیح این اسم سوز گویا سوئگر است نستود گر *Stūdγar*.
 در مجموعهٔ آثار مذهبی پهلوی که در دست طبع است کلمهٔ سوزی گریه *Sūdhēgarēh* یعنی
 «نباش» دیده میشود.

دروهمن یشت فصل ۲ بند ۱، و از چهار دادنسك در شایست نشایست فصل ۲۰ بند ۲۸، نقل و مأخذ ذکر شده است. در شایست نشایست مخصوصاً به نسکهای که اطلاعاتی از آنها اخذ شده، اشاره گردیده است. از بند ششم فصل اول وهمن یشت چنین برمیآید که يك توضیح معین در تفسیر چندین نسك یافته میشود. علاوه بر این برای بیان نقل از اوستا و از زند تنها عباراتی از قبیل گَوِوت پَدین^۱ (یعنی در کتب دینی چنین گفته شده است) یا کوفت استیت^۲ (یعنی گفته شده است) یا پیدا گ^۳ (یعنی معلومست) آمده و اشارات مربوط بتاریخ داستانی و تاریخ ازمنه قدیم که در ادبیات دینی پهلوی دیده میشود، باستثنای چند قسمت از بندهشن، نماینده روایات مذهبی یا روحانی محض است که مبانی آنها در دوره اشکانی نهاده شده بود.

نلد که ثابت کرده است^۴ که اسامی مأخوذ از تاریخ داستانی در عهد کوان^۵ اول پادشاه ساسانی در خاندانهای بزرگ استعمال عمومی پیدا کرده بود. خود کوان که در وسط قرن پنجم میلادی ولادت یافته بود، موسوم باسم اولین کوی بود یعنی «کوات» که «کواز» (= قباد) از آن مشتق است و سه تن از فرزندان او بنام کاؤس^۶ مشتق از «کوی اوسن» و خسر و مشتق از «هئوسروه»^۷

govē pa dēn - ۱ guft éstēc - ۲

Nöldeke - ۴ paydāg - ۳

Geschichte der Perser und Araber - ۵

zur zeit der Sassaniden , p. 147 , note 1

Kāūs - ۷ Kavādh - ۶

Haosravah - ۸

و جم مشتق از یم^۱ نامیده میشدند، و سیاوش (مشتق از سیاورشن) نام یکی از رجال بزرگ شاهنشاهی است. این امر مبین توجه خاصی است که در این عهد نسبت بدوره پهلوانی ایجاد شده بود. در حدود وسط قرن پنجم دانشمندان و شعرا متوجه ازمنه قدیم شدند که خاطره مربوط با آنها در کتب دینی محفوظ مانده بود و حوادث و قهرمانیهای آن ایام با عواطف ملی ایرانیان سازگار بود. لیکن در آثار خود فقط بشرح ساده زندگی شاهان قدیم، بنحوی که از کتب مقدس برمیآید، اکتفا نمیکردند بلکه تغییرات و اضافاتی را که افسانههای مذکور در روایات مذهبی حاصل نموده بود، در نظر میگرفتند و فضایی قوم نیز طرحهای تاریخی خود را ضمن تنظیم روایات متون قدیم براین روایات می افزودند و بدین ترتیب تاریخ منظم و مشروحی که از نخستین شاه عالم شروع میشده و بلاانقطاع تا عهد مؤلفین امتداد می یافته است، پدید آوردند. این عمل تنظیم و ترتیب در کتاب تاریخ عظیمی بنام «خوتای نامگ»^۲ که در اواخر عهد ساسانیان تألیف شده بود، بمرحله کمال رسید. بیرون از «خوتای نامگ» مقداری کتابهای کوچک عمومی یعنی افسانههای پهلوانی وجود داشت که در آنها یکی از پهلوانان یا خاندانی از خاندانهای پهلوانی موضوع بحث داستان قرار گرفته بود.

از مجموعه این آثار ادبی روایات ملی پدید می آمده است و بنابراین

Yima - ۱

Xvaδāy - nāmag - ۲

درحالی که روایات دینی اساساً متعلق بقبل از دوره ساسانی است، روایات ملی بدوره ساسانی تعلق دارد^۱.

در مدت نخستین قرنهای اسلامی «خوتای نامک» ساسانی یعنی «نامه شاهان» چندبار بزبان عربی ترجمه و تهذیب شد و این ترجمهها و تهذیبتها که همه از میان رفته، بمنزله منابعی برای مورخین عرب زبان و ایرانی بوده است که غالباً اطلاعات مأخوذ از افسانههای عامیانه را نیز که ترجمه عربی قسمت بزرگی از آنها در دست بود، بر مطالب آنها افزوده اند^۲. از میان کتابهایی که راجع بداستانهای نخستین دوره های قهرمانی بود، فقط یکی تا دوره ما بمتن پهلوی و زبان اصلی خود باقی مانده و آن «ایاتگار زریران» است که از قهرمانیهای زئیری وئیری (زریر) برادر و یشتاسپ در جنگ با ارجتاسپ (ارجاسپ) حکایت می کند. علاوه بر این اسم و موضوع عده ای از افسانههای مکتوب دیگر را نیز میدانیم^۳. مؤلفین عرب زبان و ایرانی از

۱- در عین استعمال این دو اصطلاح باید معترف بود که روایاتی که آنها را مذهبی میگویم کاملاً برکنار از روح ملی نبود و همچنین است روایات ملی که دارای خصائص کاملاً زرتشتی بوده است.

۲- در این باره رجوع شود بکتاب من تحت عنوان «سلطنت شاه کواذاول» ص ۲۲ یبعد
Le règne de roi Kawadh 1 et le communisme mazdakite, p. 22 sqq.

۳- رجوع شود بمقاله دانمارکی من بعنوان: Om den historiske Roman litteratur paa Pehlevi Studier tilegnede Professor Fr. Buhl
ص ۲۶ یبعد و توضیحاتی که بعداً در فصل مربوط به «کیانیان در روایات ملی» داده خواهد شد.

پیش خود بنحو دلخواه تاریخ قدیم ایران را باروایات مأخوذ از کتب عهد عتیق^۱ و کتب تلمود و افسانه‌های عربی درهم آمیختند.

روایات مذکور در کتب عربی و فارسی اگر ازین اختلاطها برکنار شود روایات ملی ایرانیان را برای ماروشن خواهد ساخت و از روی آنها ملاحظه می‌کنیم که در روایات ملی بسیاری از موارد اساسی باروایات دینی تفاوت دارد. بدون شك مؤلفین اسلامی تا حدودی روایاتی را که تحت تأثیر مذهب زرتشتی بود، حذف می‌کردند لیکن مسلم است که در روایات ملی عهد ساسانی بسیاری از داستانهای اساطیری را که در روایات مذهبی آمده بود، بمرحله عادی انسانی تنزل دادند، اگرچه قهرمانان مذکور در آنها از حیث نیرو و طول مدت حیات همچنان در حال فوق بشری باقی مانده‌اند.

بنابر روایت دینی گیومرت (گیه‌مرتَن دریشتها) نمونه اول نوع بشر بوده است که هنوز در روایات مربوط باو آثار تصورات اصلی و اولی اساطیری مشاهده میشد، چنانکه از نطفه خشک شده او که در زمین مخفی شده بود، مشیک و مشیانگ^۲ بوجود آمدند. بنابر روایت ملی گیومرت نخستین پادشاه جهان گردید و تنها در خارج از اولین سلسله شاهان که بوسیله جانشین او تشکیل میگردد، قرار داده شد. درست است که بعضی از

۱- مراد کتب مقدسه یهود است.

۲- رجوع شود به کتاب من : Le premier homme et le premier roi : dans l'histoire légendaire des Iraniens , I , Upsala , 1918, p.11sq.

نویسندگان عرب زبان مثل حمزه و مسعودی و بیرونی از میان روایات مختلف مربوط بمبداء ظهور انسان، داستان کیومرث را بعنوان نخستین نمونه بشرنگاه داشته و از ایجاد معجزه آسای اولین جفت بشر نیز سخن گفته‌اند، لیکن از روایت حمزه چنین برمیآید کدمأخذ قول او تفسیر اوستا یعنی ترجمه مذهبی آن بوده است^۱.

هوشنگ (هوشینگه دریشتها) و برادرش «ویگرد» در روایت دینی دارای عنوان خانوادگی «پیشداز» هستند که ترجمه «پرذات»، عنوان هوشنگه دریشتهاست. در روایت ملی هوشنگ مؤسس نخستین سلسله یعنی سلسله پیشدادی است که متضمن تمام پادشاهان تا «اوزو» است.^۲

در روایت ملی «کاوگ» آهنگر مرتبه بزرگی دارد و وی بر «دهاگ» غاصب (دهاک دریشتها) خروج کرد و پیش‌بند چرمی خود را روی نیزه‌یی قرارداد و این مبنای درفش شاهنشاهی ساسانی شد که درفش کاویان نام داشت یعنی «درفش کاوگ». این داستان از معنی غلط کاویان پدید آمده و معنی صحیح درفش کاویانی «درفش شاهی»^۳ است. این افسانه از روایت دینی گرفته نشده است.

۱- نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان ج ۱ ص ۸۰

۲- رجوع شود به مقاله من بزبان دانمارکی تحت عنوان :

« Smeden Kāvāh og det gamle persiske Rigsbanner » (Det . Kgl. Danske Videnskabernes Selskabs hist. -filol. Meddelelser, II.7)

بنابر روایت مذهبی « فریتون » (نَرَاتُون در یشتها) با دیوان مازندران جنگید و این داستان در روایت ملی مسکوت مانده است .
 جنگ میان منوش چهر (منوش چیتر در یشتها) و فراسیاب (فرنگرسین)
 بنابر روایت ملی با تیر انداختن معجزه آسای آرش تیر انداز خاتمه میپذیرد
 و سرحد میان دو کشور در محل افتادن آن تیر معلوم میشود . از این حادثه
 در یشت ۸ بند ۶ سخن رفته ولی اصلاً رابطه‌ی باتاریخ منوش چیتر ندارد
 و در روایت دینی متأخر هم علی‌الظاهر این واقعه بتاریخ پادشاه مذکور
 ارتباط نیافته است .

از عنوان کوی (در پهلوی : کَی) نه تنها در روایت ملی، بلکه در
 اوستای ساسانی یا در تفسیر پهلوی آن، نام يك سلسله سلطنتی بوجود آمده که
 کَی کَوَات (کوی کوات در یشتها) نخستین شاه آن سلسله است . لیکن
 تاریخ پادشاهان کیانی، چنانکه بعداً خواهیم دید، در دو روایت ملی و دینی
 چه از حیث داستانهای که در آن ذکر شده و چه از باب افرادی که یاد شده
 اند، دارای اختلافات بسیار هستند .

۴- منابع بندهشن

از میان کتب دینی پهلوی ، هنگام بحث از اساطیر و تاریخ داستانی
 زرتشتیان ، کتاب بندهشن را بیش از همه کتب دیگر پهلوی نام میبرند .
 بنابر این تحقیق در موضوع منابع کتاب بندهشن اهمیت خاصی دارد .

راجع بموارد ارتباط دو نسخه ایرانی و هندی بندهشن با یکدیگر، نسخه معروف بهندی را باید تلخیصی از نسخه ایرانی دانست.^۱ اختلافی که بین دو نسخه بندهشن در مواردی که هر دو از يك مأخذ استفاده کرده اند، موجود است، فقط مولود عدم دقت ناسخین است که گاه بسیار شدید میشود، یا نتیجه تغییرات بی اهمیتی است مثل تبدیل يك ایده او گرام (مراد هوزوارش است. م.) يك كلمه ایرانی، یا ثبت يك اسم خاص با حروف اوستایی بجای حروف پهلوی، و نظایر این موارد. بالنتیجه در مواردی که در این دو نسخه از يك مأخذ استفاده شده اختلافات موجود بمثابة اختلافی است که در دو نسخه از يك کتاب وجود داشته باشد و برای ترتیب يك نسخه صحیح باید هر دو دسته از نسخ هندی و ایرانی را با یکدیگر مقابله و موارد مختلف آنها را با هم تکمیل کرد، چنانکه نیرگ در اولین فصل بندهشن که مربوط بیان اصول خلقت عالم است همین روش را بکار برده است.^۲

روش استنساخ از متن اصلی هم در هر دو دسته از نسخ بداست چنانکه تحقیق در قطعاتی را که در نسخه ایرانی وجود ندارد مشکل میسازد. کلمات و جمله‌هایی در موارد مختلف حذف شده و اسامی خاص غالباً در يك نسخه بصورت‌های گوناگون آمده است. در چاپ بندهشن ایرانی که با اهتمام انگلساریا با ثبت نسخه بدلها انجام گرفته است ناسخ در صفحه ۳۳۳ از بند ۱، ۱۵ در

۱- رجوع شود به نیرگ (Nyberg) در Le Monde Oriental ۱۹۲۹ ص ۳۴۴

۲- Hilfsbuch des Pehlevi, 1.p.62-89 et J.A. 1929, p.206 - 228.

ضمناً باید متذکر بود که مطالعه و تحقیق درباره این فصل بسیار دشوار است.

يك عبارت عين مطلب و عباراتی را که پیش از آن صحیحاً در صحیفه ۲۳۳ بند ۵،۱ بی‌عده آمده بود از سر گرفته و این تجدید متن تا صحیفه ۲۳۴ بند ۴،۱ ادامه یافته است. از آنجا که این قسمت در فهرست نسخه بدلهای نسخه DH موجود نیست مسلم است نسخه اخیر که نسخه اساس انکلساریا بود یعنی نسخه TD₂ از روی آن استنساخ گردیده است، همین تجدید مطلب و عبارت را که اسم برده ایم داراست. جای تأسف است که انکلساریا نسخه بدل TD₁ را ضبط نکرده است. مسلماً مقابله کاملی از تمام نسخ موجود بندهشن ایرانی ما را در فهم چندین قسمت مبهم یاوری بسیار خواهد کرد و اینك يك نمونه از آن:

در صحیفه ۲۱۲ بند ۲،۱ از چاپ انکلساریا چنین میخوانیم: «كمنوش چهر اوزد بوت دی تیگر فرا سیاپ مت از ایرانشهر آ بازداشت ...»
این کلمات معنی ندارد و عبارت آن مغشوش است لیکن دارمستتر که همین قسمت را در جلد دوم از زنداوستای خود (صفحه ۴۰۰) نقل کرده متن کامل آنرا از روی نسخه TD₁^۱ چنین ترجمه کرده است: «چون منوش چهر کشته شد افراسیاب باردیگر بازگشت، نهبهای بسیار در ایرانشهر کرد و آنرا ویران ساخت و باران از آن بازداشت ...» در اینجا هم بنظر می‌رسد که در نسخه DH همان غلطی باشد که DH₂ دارد.

۱- رجوع شود به وست (West) در : Giph, II, p. 99

ایران شناسان همگی موافقت دارند که نام واقعی کتاب موسوم به بندهشن زند آگاسیه^۱ (معرفت سنت دینی) است. ولی این دعوی تا حدی مشکوک است. دو مورد از مقدمه بندهشن ایرانی قابل ملاحظه است. در مورد نخستین (چاپ انکلساریا ص ۱) مؤلف کتاب میگوید که غرض از تألیف بیان مبدا و خلقت (بندهشینه) است. پارسیان از این کلمه اسم کتاب را انتخاب کرده اند. در مورد دیگر (همان چاپ ص ۲) رامیتوان بنحو ذیل ترجمه کرد:

«کسی که بخواهد این دانش و این سر^۲ را دریابد نمیتواند بکنه آن برسد، اگرچه برای حرکت از جایی بجای دیگر قوت بسیار فراهم کند، و تحمل همه مشکلات و متاعب را بر خود هموار سازد، آن دانش عبارتست از سنت مذهبی (هان زند آگاسیه)». مراد از این عبارت آنست که آنچه دانشجو بیسپودگی در پی آن رنج میبرد علم بر سنت مذهبی است، بنا براین در مورد فوق تصریح نشده است باینکه زند آگاسیه اسم کتاب است^۳. با این حال مؤلف نسخه تلخیص شده بندهشن که به نسخه هندی

۱- Zand - āgāseh

۲- یعنی اصول مزدیسنا.

۳- اگر مؤلف کتاب میخواست کتابش را زند آگاسیه بنامد میبایست عبارت فوق را بنحو ذیل نوشته باشد. «این زند آگاسیه»، یعنی اینست کتاب زند آگاسیه: نیرنگ برای رفع این اشکال بدین فرض متوسل شده است (ژورنال آزیاتیک ۱۹۲۹ بقیه در حاشیه صفحه بعد

بندهشن معروف است، از عبارت فوق چنین مقصودی را دریافته است زیرا عده‌یی از نسخ بندهشن هندی دارای عنوان زندآ کاسیه هستند و در بعضی دیگر عنوان کتاب «از زندآ کاسیه» است.

از مدتها پیش معلوم شده است که قسمت مربوط باصول خلقت از کتاب بندهشن مأخوذ از دامدادنسک است.^۱ بطور کلی موادی که در اینگونه کتب گرد آمده، از نسکهای اوستای ساسانی گرفته شده است. غیر از دامدادنسک، چهار دادنسک نیز یکی از منابع بندهشن ساسی بوده است لیکن میتوان بوسیله خلاصه‌یی که از نسکهای اوستا در دینکرت گرد آمده است، ملاحظه کرد که مؤلف بندهشن از نسکهای دیگر نیز استفاده برده است و یا ممکن است مواردی که از سایر نسکها اقتباس شده در تفاسیر نسکهای دامداد

از حاشیه صفحه پیشین

ص ۲۶۰ بعد) که هوزوارش (ایده انگرام) ZK (که معمولا هان Hān یعنی آن خوانده میشود) در اینجا برون پهلوی اشکانی بکار برده شده است که بعقیده نیبرگ در این مورد معادل ایم = im هست یعنی ضمیری که در پهلوی ساسانی معنی «این» از آن مستفاد میشود. نیبرگ برای اثبات نظر خود يك مورد از کتیبه حاجی آباد را که بدو زبان پهلوی و یونانی است ذکر می کند که در انشاء اشکانی آن ترکیب Zk Vēm آمده و معادل است با عبارت (ZNH daraket یعنی: این شکاف سنگ) از انشاء ساسانی. در نظر من بسیار مستبعد است که هوزوارش «ZK» در متن بسیار جدیدی از پهلوی کتابی بتواند دارای معنی دیگری غیر از «آن» باشد. علاوه بر این کلمات ZNH darake دو مرتبه در کتیبه حاجی آباد که پهلوی ساسانی است آمده که یکبار در انشاء ساسانی با ZKvēm است و بار دیگر با ZNHvēm در انشاء اشکانی.

و چهارداد ذکر شده و از آنها وارد بندهشن گردیده باشد.

دامداد نسک مأخذ اساسی فصول ۱- ۱۴ از نسخه هندی بندهشن است که مساویست با فصول ۱- ۱۳ از نسخه ایرانی بندهشن چاپ انکلساریا^۱ با اینحال مطالب فصول ۳ و ۱۹-۲۰ نسخه هندی بندهشن در ورشتمانسر^۲ نسک یافته میشود (رجوع شود به دینکرت جلد ۱۹ فصل ۳۲ بندهای ۹- ۱۰). آغاز فصل ۳ بند ۲۷ را در سوتگر^۳ نسک (دینکرت کتاب ۱۹ فصل ۲۰ بند ۳) می توان یافت. مطالب فصل ۱۲ بندهای ۱-۲ قابل مقایسه با مقدمه یشت ۱۹ است. فصل ۱۵ بندهشن هندی (فصل ۱۴ از بندهشن ایرانی) مستند بر چهارداد نسک است (دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بندهای ۱-۴) و فصل ۲۴ (فصل ۱۷ بندهشن ایرانی) ظاهر آازیا جگ^۴ نسک گرفته شده (دینکرت کتاب ۸ فصل ۷ بند ۱۷) که خود مأخذ فصل ۲۵ از بندهشن ایرانی است. (رجوع شود به دینکرت کتاب هشتم فصل ۷ بندهای ۲۱-۲۳) اما بندهای ۴-۵ از فصل ۲۵ و فصل ۲۶ ظاهراً متضمن اشاراتی از «نیکانوم نسک» است. (دینکرت کتاب هشتم فصل ۲۰ بندهای ۹۹-۱۰۰). در فصل بیست و نهم از هر دو نسخه بندهشن بندهای ۱-۲ از رت دات ایتگ^۵ نسک (دینکرت کتاب ۸ فصل ۸ بند ۲) و بندهای ۴-۶ از سوتگر نسک (دینکرت کتاب ۱۹ فصل ۱۶ بندهای ۱۲-۱۹) و بندهای ۷-۹ نیز ظاهر آاز سوتگر نسک است (دینکرت

۱- دلیل اینکه بندهشن هندی را اول ذکر میکنم بجهت عملی است. تنها تحلیلی از فصول و بندهای بندهشن هندی را که در دست است و ست در جلد اول «متون پهلوی» ذکر کرده است. اشاره بموارد مختلف دینکرت در اینجا از روی تقسیم و فهرست بندی وست در «متون پهلوی» جلد ۴ شده است.

کتاب ۱۹ فصل ۱۵ و ۲۳ بند ۶). بعد از این فصل در بندهشن ایرانی، چهار فصل ۳۰-۳۳ می‌آید که در بندهشن هندی دیده نمی‌شود. از فصل ۳۰ بندهشن ایرانی، آغاز آن مأخوذ از سوتگرنسک (دینکرت، کتاب ۱۹ فصل ۲۰ بند ۳) و باقی ظاهراً بقیه‌مت دیگر از سوتگرنسک مربوط است (دینکرت، کتاب ۱۹ فصل ۱۷ بند ۱). در فصل ۳۱ از بندهشن ایرانی ترجمه و تفسیر فرگرد اول ازوندیداد اساس کار قرار گرفته است و این تنها فصلی است که مأخذ آن تمامی موجود است. با اینحال تفسیری که مؤلف بندهشن در دست داشته و از آن استفاده میکرده‌است، در بعضی موارد با متن موجود و ندیداد اختلاف داشته. قسمتی از فصل ۳۲ از بندهشن ایرانی ظاهراً دارای همان منابعی است که در فصل ۲۹ دیده‌ایم و در فصل ۳۳ گویا از چهاردادنسک (دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳) و سوتگرنسک (دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۱-۲۳) اطلاعاتی کسب شده‌بود.

فصل ۳۰ از نسخه هندی بندهشن (فصل ۳۴ از بندهشن ایرانی) کلاً یا بعضاً از سپندنسک (دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۴ بندهای ۱۲-۱۵) استفاده شده‌است. قسمتی از فصل ۳۱ از بندهشن هندی (فصل ۳۵ از بندهشن ایرانی^۱) مبتنی است بر چهاردادنسک (برای بندهای ۱-۲۹ رجوع شود به دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ بندهای ۱-۱۶؛ و برای بند ۳۰ بهمان کتاب فصل ۱۳ بند ۱۷ مراجعه شود) و میتوان فرض کرد که فصل

۱- بندهای ۱۶-۳۹ از این فصل بنظر وست جز در نسخه ایرانی بندهشن موجود نیست و وست این قسمت را از آن نسخه برای جای دادن در ترجمه بندهشن هندی برداشته است.

۳۲ بندهشن هندی و آغاز فصل ۳۳ که وست آنرا جز در نسخه ایرانی بندهشن نیافته از همین نسك برداشته شده است. با این حال نسب‌نامه موبدان در فصل ۳۳ از ترجمه وست تا دوره حیات مؤلف شرح داده شده و بنابراین از مآخذ دیگر استفاده گردیده است. راجع به فصل ۳۴ یعنی آخرین فصل کتاب در بندهشن هندی (معادل فصل ۳۶ در بندهشن ایرانی) بعداً سخن خواهیم گفت.

بعضی ملاحظات پراکنده نیز مسلماً از طرف خود مؤلف بعمل آمده مانند اشاره بحمله عرب (بندهشن هندی فصل ۲۳ بند ۳) و اشاره راجع بسال قمری تازیان (ایضاً فصل ۲۵ بندهای ۱۸-۱۹).

در باب بحث از مبادی خلقت و دوره آخر الزمان و تاریخ داستانی، منابع اصلی بندهشن همانها هستند که در سایر کتب دینی پهلوی مورد استفاده قرار گرفته‌اند مثل نسك های اوستای ساسانی و تفاسیر آنها، معهذا در بندهشن مواردی یافته میشود که گویا از مآخذ دیگر متأثر است. موضوعی که در این زمینه خیلی جلب توجه مرا کرده آنست که کیو پسر گودرز در فصل ۲۹، ودستان و رستختم^۱ (رستم) در فصل ۳۱ (۳۵ بندهشن ایرانی) مذکور افتاده‌اند. این افراد داستانی که مقام بزرگی در روایت ملی دارند

۱- اسم رستختم *Rōdšaxm* رادر کتاب پهلوی درخت آسوریک (بند ۴۱) از چاپ اونوالا. و رجوع شود بمقاله بنویست در ژورنال آزیاتیک سال ۱۹۲۰ ص ۱۹۳ (بعید نیز می‌بایم و همچنین است بصورت يك اسم عام بمعنی « دلیر » در ایاتگار زیر بران (چاپ پاکلیارو بند ۲۸) ؛ ولی هیچیک از این دو متن مبتنی بر روایت مذهبی نیستند. اسم کیو در جاماسپ نامک ذکر شده و آن اثر تازه‌یی است که خود مبتنی بر بند هشت است.

در هیچیک از مآخذ دیگر پهلوی که شامل روایت مذهبی هستند دیده
نمی‌شوند. با توجه باین اصل چگونه میتوان این وضع خاص را در بندهشن
توجیه کرد؟

پیش از هر امر باید در نظر داشت که بندهشن تألیف نسبتاً جدیدی
است. ظاهر آنسخه‌یی از بندهشن در قرن نهم میلادی تدوین شده بود که نسخه
موجود تحریر جدیدی از آنست و از اشاره‌یی که در پایان نسخه بندهشن
ایرانی ذکر میشود چنین برمی‌آید که بندهشن در وضع فعلی خود در سال
۵۲۷ سال یزدگردی معادل سال ۱۱۵۸ میلادی تدوین شده است.^۱

در صفحه ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲-۱۴ از چاپ انکلساریا عبارتی می‌یابیم که
وست^۲ آنرا بنحو ذیل ترجمه کرده است:

All the other *Mōjads* who have been renowed in the
empire were from the same family it is said , and were of
this race of *Mānūščihr* .

اینک عین عبارت متن پهلوی را نقل می‌کنیم: « آباریگ هرو
موبدان از شان پ خوتاییه نامگ از همدوتگ گویت از این توخمگ مانوش
چهرهند »

جی. جی. مودی^۳ ترجمه صحیح این عبارت را بنحو ذیل آورده است:

۱- رجوع شود به west, PT, I, p. XL و مقدمه انکلساریا بر طبع بندهشن

ایرانی ص XXXIV-XXXV

۲- فصل ۳۳ بند ۹ : PT, I, p. 147

J. J. Modi -۳

All other priests , who are spoken of in the *Xvaēdāy - nāmaγ* , as belonging to the same family , are of this family of *Mānūgēihr* .

با توجه باین عبارت باید قبول کرد که مؤلف بندهشن خوتای نامگ، یعنی مأخذ اصلی روایت ملی را می‌شناخته است .

موضوع دیگر قابل توجه و ذکر اینست که فصل آخر از نسخه هندی کتاب بندهشن^۲ دارای این عنوان است : « سال مرگیه زمان » یعنی استخراج سنین زمان. لیکن در نسخه بندهشن ایرانی^۳ عنوان فصل مذکور چنین است : در استخراج سنل، نزد تازیان : « سال مرتازیگان ».

صحت قرائت اخیر از مطالعه در متن همین فصل از کتاب بندهشن بخوبی معلوم و آشکار میشود . در این مورد برای تعیین شماره سنوات سلطنت شاهان قدیم ایران از ترجمه ها و تهذیب های عربی خوتای نامگ استفاده شده است و چنانکه میدانیم این ترجمه ها و تهذیب ها هم بین خود دارای اختلاف بسیار بوده اند^۴ و همچنین فهرست سلاطین در آثار مورخانی از قبیل حمزه و بیرونی و مسعودی و جز آنان از لحاظ شماره سالها بایکدیگر دارای اختلافاتی هستند. مطالب

An untranslated Chapter of the Bundehesh. A Paper read -۱
before the Bombay Branch of the R. As. Soc. on 1st August, 1901

۲- چاپ وسترگارد Westergaard ص ۸۰

۳- چاپ انکلساریا صفحه ۲۳۸

۴- سنی ملوک الارض چاپ گوتوالد Gottwald ص ۱۶-۱۷

آخرین فصل بندهشن بر روی هم با منابع عربی سازگار است ولی نسبت به عدد سنین سلطنت پادشاهان با هیچیک از ماخذی که گفته‌ایم وفق نمی‌دهد لیکن با اولین فهرستی که بیرونی داده است^۱ توافق بیشتری دارد، و همچنین قابل ذکر است که در این فصل اسم اوزو پادشاه داستانی، در نسخه هندی بندهشن بصورت عربی و فارسی یعنی «زاو» ضبط شده است، در صورتی که در نسخه ایرانی صورت صحیح پهلوی آن یعنی «اوزو» را می‌یابیم اما نام «کوی اوسن» در هر دو نسخه «کی کُ اوس» یا «کی کایوس» با تکرار «کی» بروش عربی و فارسی، نقل گردیده در حالی که صورت صحیح پهلوی آن که در دینکرت و داستان دینک و مینوگ خرت و غیره آمده «کی اوس» است. در آغاز فصل مورد مطالعه خلاصه‌ی از داستان گیومرت و مشیگ و مشیانگ مشاهده می‌شود که مبنی بر روایت مذهبی است لیکن این افسانه‌ها را چنانکه دیده‌ایم^۲ حمزه و مسعودی و بیرونی هم می‌شناخته‌اند. بنابر این دلیلی برای تردید در این نکته نداریم که در این فصل استخراج سنین نزد اعراب مورد مطالعه قرار گرفته است یعنی عبارتست از اشاراتی درباره توارنخ مستفاد از ترجمه عربی خوتای نامگ، و ما حق داریم که چنین نتیجه بگیریم که مؤلف بندهشن خوتای نامگ پهلوی را که احتمالاً در قرن دوازدهم موجود نبوده است، در دست

۱- الاتار الباقیه چاپ زاخاتو م ۱۰۳۰ بعد . Uzav - ۲

۳- رجوع شود به همین کتاب ص ۶۷

نداشته و از ترجمه ها و تهذیبهای عربی ان استفاده کرده است .

این استنتاج ما را يك موضوع مهم راهبری میکند و آن چنانست که باید در میان منابع بندهشن يك ترجمه عربی یا ترجمه های عربی خوتای نامک را نیز ذکر کرد ، و ما با تحقیق مفصل در فصولی از بندهشن که راجع بتاریخ داستانی است، سعی میکنیم این عنصر ثانوی را از آن کتاب بیرون بکشیم .

فصل ۲۹ از هر دو نسخه بندهشن ۱ .

در بند ۱ مسلماً از روی « رت دات ایتگ نسک » اسامی افرادی از دوران قدیم که بر شش کشور و یا ممالك خارجی واقع در اطراف کشور مرکزی یعنی خونیرس فرمانروایی میکرده اند، ذکر شده است . این رؤسای ششگانه همه از مردمان مقدس و از پاکانی هستند که اسامی آنان در فهرست یشت ۱۳ دیده میشود . پادشاه کشور خونیرس بنا بر بند ۲ خود زرتشت است و در بند ۳ مؤلف میگوید در خونیرس امکنه مهمی است که دارای اثر فراوانی در جنگ بزرگ بادشمن در روز واپسین خواهد بود . بندهای ۴-۱۵ راجع باین امکنه و نجات دهندگان یا جنگجویانی از دور مرستاخیز صحبت میدارند که در اینجاها بجنگ برمیخیزند . مؤلف اطلاعات خود را راجع باین موضوع از نسکهای مختلف اوستای ساسانی فراهم آورده است . يك مورد از سوتگر نسک

۱- این فصل از صفحه ۶۸ از چاپ وسترگارد (نسخه هندی) و صفحه ۱۹۶

از چاپ انکساریا (نسخه ایرانی) شروع میشود .

(دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بندهای ۱۲-۱۹) یکایک از هفت فرمانروای جاویدان خونیرس را بر شمرده است. در مورد دیگر از همین نسک (دینکرت کتاب ۹ فصل ۳۲)^۱ از چهار جاویدان سخن رفته و این نکته اضافه شده است که نام پهلوان جاویدان در مورد دیگری از کتاب مقدس آمده است. بالنتیجه اسامی جاویدانان چندبار در ادبیات مذهبی پهلوی، لیکن با اختلافات مهمی در باره اسامی و عدد آنان، ذکر شده است.^۲ اصل موضوع در این عقیده عبارتست از یک اندیشه کهن که مخصوصاً در میان اقوام هند و اروپایی رواج داشته و راجعت بقهرمانی که بدون مرگ در خواب ممتدی فرو رفته و در روز بلاومحنت عالمیان از جای بر میخیزد تا ملت خود را بجانب پیروزی هدایت کند.^۳ این اندیشه در نزد ایشان بعد از سقوط آیین مزدایرستی در نزد شیعه بصورت ظهور مهدی آشکار شده است. نقش ظهور در دوره آخر الزمان و کوشش در نجات عالم را در تاریخ آیین زرتشتی قدیم و تاریخ داستانی ایرانی با افراد مختلفی نسبت داده اند. مفسران این افراد مختلف را از لحاظ تقدس عدد هفت، در یک دسته هفت نفری منحصر کرده و مذکور داشته اند، لیکن چون عدد مهدیان مذکور در موارد مختلف اوستای ساسانی

۱- کتاب ۹ فصل ۱۵ بند ۱۱ از چاپ پشون سنجانا.

۲- کتاب ۹ فصل ۲۲ از چاپ پشون سنجانا.

۳- رجوع شود به ماخذ مذکور.

۴- بدون آنکه بتوضیحات مفصّلی در این باره بپردازم فقط بشاره داستان فردریک

باربروس Frédéric Barberousse و اوژیه Ogier دانمارکی قناعت میکنم.

از این حد متجاوز بوده تا گزیر در کیفیت تشکیل دسته های هفت نفری میان آنان اختلاف قول افتاد. مؤلف بندهشن به عدد هفت توجه نکرده بلکه نخست در بندهای (۴-۵) شش تن را که از شش جای معین هستند، و سپس در بند ۶ سام یعنی کرساسپ را که وظیفه او در دوره آخر الزمان معین و مشخص است، ذکر کرده. این فصل (در بند های ۱۰-۱۵) یک شرح جغرافیایی از مواضعی که ذکر آنها در بندهای ۴-۵ آمده است ختم میشود. بند ۴ باین عبارتست: «انگوشیدک هان کشورها دی تیگر چیگون کنک دز [زمیگ سائو کوتا ا دشت تازیگان ا دشت پیشانسی] روت ناوتاگ ایران ویج وریم کرت کشمیر اندرون»

کلماتی که در قلاب گذاشته ام در نسخه ایرانی بندهشن دیده نمیشود لیکن چون سا اکوستان^۱ (= سا اکوتا) ویشانسی^۲ در بند ۱۳ از هر دو نسخه بندهشن ذکر شده، بنابراین این دو اسم در نسخه اصلی بندهشن وجود داشته و از نسخه بندهشن ایرانی سقط شده است. کلمه «کشورها» برای مترجمان اروپایی ایجاد اشکالی در ترجمه کرده است، زیرا از بند ۳ چنین برمی آید که همه نواحی مورد بحث را در کشور خونیرس باید جستجو کرد. بهمین جهت در ترجمه یوستی ووست اختلاف و ابهامی ملاحظه

۱ - طبع وستر گارد ص ۶۸، انگلاریا ص ۱۹۷

۲ - Sāokavastān

۳ - Pélānsé

میشود، لیکن معنی کلمات پهلوی بی شک چنین است :

« در این سرزمین (یعنی کشور خونیرس) نواحی دیگری قرار گرفته است از قبیل . . . » کلمه کشور در اینجا بمعنی عام « ناحیه » که معمولاً در فارسی دارد، استعمال شده است ، بنابراین تمام عبارت مذکور را بنحو ذیل ترجمه میکنیم : « در این سرزمین نواحی دیگری قرار گرفته است مانند کنگ دز ، سرزمین ساا کوستان ، دشت تازیان ، دشت پیشانسی ، رود ناوتاگ ، ایران ویج ، و رجمکرد و کشمیر داخلی . »

کنگ دز قلعه مشهوری است که سیاوش (سیاورشن) بنا کرد و در کتب پهلوی غالباً ذکر آن آمده است . سرزمین ساا کوستان (؟) که قرائت آن غیر محقق است^۱ ، معلوم نشده کجاست . چنانکه از بند ۱۳ برمیآید میتوان این سرزمین را در اقصای شمال در سرراه ترکستان بچین دانست، یعنی در همان طرف که کنگ دز را باید جست و جو کرد. در بند ۱۴ از یشت ه کنگه یعنی کنگ دز بصورت محلی ذکر شده که توس (طوس) بر پسر « و اسک » تورانی در نبرد « خشتر و سوك » غلبه یافت . میتوان فرض کرد که اسم این محل^۲ در دوره ساسانیان بعنوان قلمرو سلطنت « سوك »

۱- قرائت سگستان (سیستان) که یکبار در نسخه هندی بندهشن آمده مسلماً نتیجه اشتباه ناسخ است .

۲- بعقیده هر تفسلد خشتر و سوك قرائت غلطی از تلفظ اصلی آن یعنی چتر و سوك است (باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۸)

(= سَوُك) تلقی میشد و از آن در داستانها مملکتی بنام «سَوُکستان» یا «سَوُکستان» پدید آورده بودند.

صحرای «پیشانی» (= پیشانیه) در ناحیه دریاچه «پیشیناه» (یشت ۵ بند ۳۷) قرار دارد و آنرا بر دره «پشین» تطبیق مینمایند. اما ناتاوگ^۲ یا نایوتاگ^۳ که در نسخه هندی بندهشن، فصل ۲۰ بند ۷ و فصل ۲۱ بند ۶ ذکر شده، ممکن است نام يك رودخانه قابل کشتی رانی و یا بنا بر رأی هرتسفلد چیزی شبیه به سد و آبگیر بوده و باید آنرا بهر حال در ایران شرقی و در ناحیه هامون تصور کرد.

«ایران ویج» همان ائیرین واجه^۴ در اوستا یعنی سرزمین قوم آریا است. در رشتهها این مملکت فقط عبارتست از سرزمینی که قبایل زرتشتی ایران شرقی در آن سکونت داشتند. در ادبیات خیلی جدیدتر دو نظر در این باره در برابر یکدیگر قرار میگیرند: یعنی از طرفی ایران ویج يك ناحیه اساطیری تلقی می شود و از طرفی دیگر خواسته اند آنرا يك ناحیه معین از نواحی ایرانی نشین بیندارند. این ناحیه اول همان

۱- *Pigināh*

۲- Markwart (Marquart) «Woher stammt der Name Kaukasus ? » , p . 31 ;

و رجوع شود به ملاحظات هرتسفلد در باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۹ .

۳- *Nāvtāg*

۴- *Nāyotāg*

۵- هرتسفلد باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۶۲ .

۶- رجوع شود به ملاحظات درباره مزدیسناي ایران کهن بقلم نگارنده این کتاب در :

Acta Orientalia, IV , p . 81-82.

خوارزم^۱ (وندیداد فرگرد اول) و بعد ها ناحیه آذربایجان^۲ که در عهد ساسانی محل آتشکده مشهور «آتور گشسپ» بوده است، دانسته شد.

ورجمکرد، یکدژ زیرزمینی است که در استان مذکور در فرگرد دوم از وندیداد بتفصیل درباره آن سخن رفته و بنابر بند ۱۴ از همان فرگرد محل آن درپارس معلوم شده است.^۳

راجع به «کشمیر داخلی» آثار جغرافیایان و یسان اسلامی^۴ مشعر است بر اینکه کشمیر را کی کاوس بنا کرد و آنرا بدو قسمت خارجی و داخلی تقسیم نمود. قسمت خارجی شامل هفتاد هزار آبادی بود و قسمت داخلی بیش از یکصد هزار آبادی داشت. شهر قنوج پایتخت پادشاه کشمیر در کشمیر داخلی واقع بوده است.

در بند ۵ جاویدانان کنگدژ و «سوکستان» و «پیشانی» و «ناوتاگ» و «ایرانویج» و «ورجمکرد» یاد شده اند ولی ازدشت تازیان و از کشمیر داخلی سخنی بمیان نیامده است زیرا مسلماً هم این دو ناحیه در روایت های مربوط به پهلوانان جاویدان وجود نداشته و از راه منابع عربی به بند ۴ راه جسته است.

۱- Marquart, *Erānshahr*, 118, 155

۲- بندهشن نسخه هندی: فصل ۲۹ بند ۱۲.

۳- هر تیفلد باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۶۴ پیوست.

۴- دمشقی ترجمه Mehren ص ۲۴۶.

بنا بر بند ۵ جاویدانان عبارتند از ^۱ «پیشیوتن» پسر وشتاسپ در کنگدز؛ اغریث در سئوگستان؛ ^۲ «فرتخت خومبیگان» در دشت پیشانی؛ ^۳ «اشم یخمی هوش» در ناوتاگ؛ ^۴ «ون یوت یش» (= درخت رنجزدا) در ایران و بیج؛ ^۵ «اوروات نر» پسر زشت در ورجم کرد.

«پیشیوتن» پسر وشتاسپ همان «پیشی شی اثن» ^۶ در پشت ۱۳ بند ۱۰۳ ملقب به «چهرمینوگ» است.

اغریث همان «اغراث» ^۷ در پشتهاست که از راه خیانت بدست فرنگرسین ^۸ کشته شد. در اینجا و در نسخه هندی بندهشن فصل ۳۱ بند ۱۵

۱- Westergaard, p.68, 1.17-69, 1.5 ; Anklesaria, p.197, 1.2-10

۲- بندهشن، نسخه هندی. بنابر قرائت اوستایی چنین است: پرشد کاخومبیان

Parṣadgā Xvəmyān

Pišigyaothna - ۳

۴- رجوع شود به نیرک در Monde Oriental, 1929, p.345 و هرنسفلد

در باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۷.

۵- قرائت این کلمه روشن نیست. این اسم در نسخه چاپی بندهشن ایرانی به تچرومان *Tačrōmān* تبدیل یافته است؛ بنابر داستان دینیک (برسشن ۸۹) پیشیوتن ملقب بوده است به چهرمیهن *čihrmēhan* (یا چهرمیان *čihr-miyān*) و این عنوان بمناسبت رودخانه‌یی به همین اسم باو داده شد که از کنگدز میگذرد. (بندهشن هندی فصل ۲۰ بند ۷ و ۳۱).

۶- رجوع شود به همین رساله ص ۲۰-۲۱

با توجه بروایت ملی که در کتب عربی و فارسی آمده، وی پسرپشنگ است و بنا بر فصل ۳۱ بند ۱۵ برادر افراسیاب و کرسیوز (= کرسوزده) است. او را «گویت شاه» هم مینامند اما بنا بر مورد دیگری از بندهشن (فصل ۳۱ بندهای ۲۰-۲۲ بنا بر ترجمه وست) «گویت شاه» پسر اغریث است. گویت شاه يك فرد اساطیری است. در مینوگ خرت (فصل ۲۶ بند ۳۱)، که محل او را در ایران ویج معلوم کرده، او را بصورت مخلوقی وصف کرده اند که از پا تا کمر بهیأت گاو و از کمر تا سر بصورت آدمی است. او نوالا گویت شاه را اثری از پیکر بابلی مرکب از انسان و گاو میداند که در اساطیر عهد زرتشتی جدید پذیرفته شده و ظاهراً وسیله این انتقال عیلامیان بوده اند که خود بشدت تحت تأثیر تمدن بابلی قرار داشتند. بنظر من بسیار محتمل می آید که رؤیت پیکرهای مرکب از انسان و گاو در خرابه های تخت جمشید، باعث شده باشد که ایرانیان بعد از دوره هخامنشی بفکر ایجاد داستان گویت شاه یعنی پادشاهی که قوایش مانند گاو باشد ییقتند و از آنجا که رابطه نسبی گویت شاه با اغریث در متن اوستا دیده میشود میتوان چنین تصور کرد که این اشاره بدست مفسران اوستایی در آن کتاب راه جسته است. در بند ۱۴ از فصل ۱۶ از کتاب نهم دینکرت نام گویت بی آنکه به نسبت او با اغریث اشاره یی شده باشد، آمده است. نسب نامه یی که بنا بر آن اغریث پسرپشنگ و برادر افراسیابست

ظاهراً جزو روایات ملی است.

«فرتختِ خومبیگان» همان «فردا خشتی» پسر «خومبی» است که در بند ۱۳۸ از یشت ۱۳ ذکر شده. در بندهشن خومبی و خومبیگان مانند لقب و عنوانی تلقی شده‌اند.

«اشم یخمی هوش» همان «اشم یهمائی اوش» مذکور در بند ۱۲۰ از یشت ۳۰ است.

وَن یوت یش (درخت رنج زدا) یا «وَن هروسپ تخمگ» چند بار در بندهشن (نسخه هندی فصل ۹ بند ۵. فصل ۱۸ بند ۹. فصل ۲۷ بند ۴) ذکر شده است. این درخت داستانی در دریاچه «ووروکش» رسته و دارای تخمهایی است که همه گونه گیاه از آنها می‌روید.

«اوروتدنر» (اوروتنر در یشت ۱۳ بند ۹۸) یکی از سه پسر زرتشت است. نام او دروندیداد بعنوان فرمانروای «ورجم کرد» ذکر شده (فرگرد ۲ بند ۴۳) و یکبار دیگر هم در فصل ۳۲ بند ۵ از نسخه هندی بندهشن آمده است.

جاویدانان دیگری که نامشان در بند ۶ آمده است عبارتند از: «نرسیه» پسر «ویونگهان»؛ توس پسر نوذر؛ گیو (در نسخه ایرانی بندهشن ویو) پسر کودرز؛ بئیرزد (یعنی بر انکیزاننده جنگ)؛ «اشوزد» پسر

پورو داخشت . همه این جاویدانان در روز رستاخیز جهان برای یآوری کردن سوشیانس^۱ آماده میشوند .

نرسیه پسر و یونگهان برادر جم (یم) نخستین بشر ، کسی جز ایزد نئیر یوسنگه^۲ نیست که در اینجا بصورت قهرمانی از آدیان در آمده است . این نئیر یوسنگه (نیروسنگ) در مزدیسنا دورۀ ساسانی از جمله ایزدان مشهور بوده است . بنابر اشارات نویسندگان سریانی که او را به نام « نرسای » میخوانده اند ، اساطیر و داستانهای متعددی راجع باو رائج بود و همچنین تصور میرود که بسیاری از اساطیر و داستانهای مربوط بایزدان نیز باو نسبت داده میشد . بنظر میرسد که بعضی از داستانهای مربوط بگیومرث نخستین بشر هم باین ایزد منسوب شده باشد^۳ .

در فصل ۳۱ از نسخه هندی بندهشن (فصل ۳۵ از نسخه ایرانی) بنام « نرسی » یا « نیر گیوان »^۴ یا نرسک وی وانیک^۵ (قرائت شود : نرسک و یونگهان) باز میخوریم و از آن فصل چنین مستفاد میشود که این ایزد همه روز از بازارها میگذرد و خوردنیها را از آرایش بر کنار میدارد . اصل عبارت چنین است : « گَووت کُوش خورا پردات استیت کوهر و روز اندر وازاریها

۱- Sôšyans

۲- رجوع شود به :

Cumont, Recherches sur le manichéisme, 1, p.60 sqq .

۳- Nesr é Gyāvān

۴- Narsag é Vīyavānig

بی وبتیرت هماگ خورشن یوشدسریاک بی کونت^۱.

توس (طوس) پسر نوزد^۲: درمیان پهلوانانی که دریشتها مذکورند فقط یک تن با عنوان «نئوتری» (نوزری) یاد شده و آن «ویست اورو» است. توس^۳ دریشت ۵ بند های ۵۳-۵۹ ذکر شده است بدون آنکه از خانواده او ذکری بمیان آید و فقط در روایات ملی (مانند طبری و فردوسی و جز آنها) است که پدر او بنام نوزد معلوم گردیده است. با احتمال قریب یقین میتوان تصور کرد که این پهلوان جاویدان یعنی ویست اورو، در روایات دینی «ویست اوروی نوزری» بوده است. در روایت فردوسی نام این پهلوان بصورت «گستهم» یاد شده و معادل پهلوی آن «ویستخم» است. این نام که در دوره ساسانی خیلی رایج بود بجای اسم «ویست اورو» بکار رفت. فردوسی

۱- چاپ انکلساریا ص ۲۲۸، در بند هشتن نسخه هندی (چاپ وسترگارد ص ۷۷ بندهای ۱۰-۱۲) کلمه «وازارها» بفلط «آزارها» خوانده شده است.

۲- Nōdar - ۳ Tusa

۴- در یشت ۵ (بندهای ۷۵-۷۹) اسم ویست اورو بین اسامی اشوزده Agavazdah پسرپورودا خشتی Pourudāxti (یکی از پهلوانان جاویدان که در همین بند از فصل ۲۹ بندهشتن ذکر شده) و یوايشت Yōigta (ی ویشت Yāvigta) از خاندان فریان آمده است. این پهلوان اخیرالذکر در داستان دینیگ (فصل ۹۰ بند ۳) و بهمن یشت (فصل ۲ بند ۱) در شمار جاویدانان ذکر شده است.

۵- دارمستتر، تبعات ایرانی ج ۲ ص ۲۳۰

طوس و گسته‌م را دو پسر نوزد دانسته است. بنابراین روایت بندهشن در این مورد تحت تأثیر یکی از منابع عربی، است که مبتنی بوده است بر خوتای نامک (خدا بنامه) پهلوی.

کیو پسر کوترز (= کودرز). - در نسخهٔ ایرانی بندهشن نام این پهلوان جاویدان بصورت «ویو» آمده است. طبری این اسم را بصورت «بی» آورده که خود از «ویو» مشتق است. در کتیبهٔ اشکانی بیستان (یستون) اسم کیو را بصورت «کئو» در ترکیب: «گوترزس گئوپوتروس»^۱ می‌بینیم یعنی کودرز پسر کیو^۲. در داستان دینیک فصل ۳۶ بند ۳ این پهلوان جاویدان بنام «ویون» ذکر شده لیکن نام پدر وی در آنجا نیامده است. از آنجا که نام غالب جاویدانان از فهرست مفصلی که در پشت ۱۳ آمده است گرفته شده، بنابراین بدون شك باید کلمهٔ ویون را مأخوذ از «گئاونی» پسر وهونمه دانست که در بنده ۱۱۵ از پشت ۱۳ ذکر شده است.^۳

مؤلف بندهشن تحت تأثیر کتب عربی و فارسی این شخص را با کیو پسر

۱- Gotarses Géopothros

۲- Herzfeld, Am Tor von Asien 'p. 40 رجوع شود به:

۳- بعقیده من در آمدن گئاونی Gaēvani بصورت ویون Vévan و کیو بصورت

ویو Vēv نتیجهٔ استنساخ غلط صورتهای اولی دو نام مذکور است و این حال از قانون تبدیل «ک» به «و» در نخستین حرف کلمات نتیجه شده است.

گودرز یکی از پهلوانان بزرگ روایات ملی اشتباه کرده است.^۱

«بئرز» همان «بیزیرشتی»^۲ در بند ۱۰۱ از یشت سیزدهم است و
«اشوزد» پسر «پوروداخش» همان «اشوزده»^۳ پسر پوروداخش است
که نام او در بند ۱۱۲ از یشت سیزدهم و بندهای ۷۲-۷۴ از یشت پنجم
ذکر شده است.

بندهای ۷-۹ وقف بر سام مشهورترین جاویدانانست. در این بندها
چنین آمده است که: سام با کیش مزدیسنا از در خلاف درآمد و در نتیجه
یک تن از ترکان بنام «نوهین»^۴ موقعی که او در دشت «پیشانسی» خوابیده
بود، تیری بر او انداخت و این ضربت او را بحالت بوشاسب و یک نوع رخوت
و سستی که بمرگ شبیه است در افکند و سام تا روز شمار در این حال خواهد

۱- راجع بمنشاء داستان حماسی خانواده گودرز و پسران وی که از روایات مربوط
بخاندانهای اشکانی اخذ شده است، رجوع شود به نلدکه: حماسه ملی ایران بند ۸.

۲- *Barazyaršti*

۳- رجوع شود به Nyberg, Le Monde Oriental, 1929, p. 345

۴- *Ašavazdah*

۵- *Pourudâxšti*

۶- چاپ وسترگارد ص ۶۹؛ چاپ انکلساریا ص ۱۹۷ و ص ۱۹۸

۷- این نام در هر دو نسخه بندهشن بصور مختلف در آمده و شاید صورتهای
گوناگون دیگر هم خوانده شده باشد.

ماند^۱ و در این هنگام برای سرکوبی «دهاگ»، که «فریتون» (فریدون) او را در روزگار پیشین بدعاوند کوه محبوس کرده بود و در روزهای واپسین زنجیر خواهد گسست، از خواب گران خود برخاست.

کِرِشاسپ از خاندان سام یکی از قهرمانانی است که در یشتها راجع باو بیش از همه سخن رفته است و در همین موارد است که آخرین جنگ فاتحانه با اژی دهاگ بنام کِرِشاسپ ضبط و حفظ شده و این جنگ یکی از بزرگترین اعمال در آخرین نبرد میان قوای خیر و شر شمرده میشود. از اعمال کِرِشاسپ هنگام رستاخیز، در ادبیات پهلوی بسیار سخن رفته و در این متون معمولاً نام او بصورت «کِرِشاسپ» یا «کِرِشاسپ» و «کِرِشاسپ سامان» و با سام تنها آمده است. بنابراین تردیدی نیست که داستان او بنحوی که در بندهشن ذکر شده مأخوذ از روایت مذهبی است. نفوذ روایت ملی ظاهراً در این مورد آشکار میشود که دشمنی که بر سام ضربت زد و در صورت اصلی داستان ظاهراً از قبیله تورانی بوده، در روایت ملی بعنوان ترك یاد شده است. در دوره خسرو اول پادشاه ساسانی (نوشیروان) ترکان جای هفتالان را گرفته و حکم دشمنان اصلی سرحدات شمالی ایران پیدا کرده بودند و

۱- وی در میان سرما خفته است و برف بر او میبارد. این عبارت در نسخه

بندهشن ایرانی آمده ولی، مبهم است و عبارت متن در هر دو تحریر بندهشن مفشوف است.

بهمین سبب در کتاب خدای نامه ملت ترك غالباً بعنوان معادلی برای اسم داستانی قدیم تورانیان بکار رفته است .

فصل ۴۴ از نسخه ایرانی بندهشن^۱

این فصل را جست بمساکن و قصوری که کیانیان ساخته اند. کلمه کیان در اینجا، چنانکه در بسیاری از موارد دیگر بندهشن دیده میشود ، بمفهوم تمام پادشاهان قدیم از هوشنگ تا ویشناسپ است. این مساکن عبارتند از کاخ «جم» در کوه البرز، قصر «دهاگ» (ضجاک) در بابل که آنرا «کوریندوشیت»^۲ می نامند، و قلعه «کنگ دز» که سیاوش آنرا بنا کرد ، و قصر زیرزمینی فراسیاب، و رجمکرد در پارس و دو قصر که دهاگ، یکی در «یمبران» (بامختصر اصلاحی این کلمه را میتوان حمیران قرائت کرد) که همان ها ماوران فردوسی است^۳، و دیگری در سرزمین هندوان . در این باره بعد ازین نیز سخن خواهیم گفت .

۱- چاپ انکلساریا ص ۲۰۹-۲۱۱ .

۲- *Kurind dušit* این اسم معادل است با کورینت دوژیت *Kvirinta*

dužita در بشت ۱۵ بند ۱۹ و رجوع شود به : هرتسفلد ، باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۶۸ پیعد .

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر درباره یمبران رجوع شود بتحقیق مترجم این سطور در کتاب حماسه سرایی در ایران چاپ دوم ص ۵۰۶-۵۰۸ .

فصل ۳۳ از نسخهٔ ایرانی بندهشن^۱

این فصل داستان گزندهایست که در هر هزاره بایران شهر رسید^۲ و اولین قسمت آن که تابدورهٔ زرتشت پیغامبر ختم میشود، بوسیلهٔ دارمستتر ترجمه شده است و در حقیقت تلخیصی از تاریخ ایرانیان از آغاز جهان تا دورهٔ تسلط عربست و بعد از آن مجملی از وضع آینده بنا بر پیشگوییهای زرتشتیان ذکر شده است. وقایع نخستین هزاره با حملهٔ اهریمن بر کیومرث و گاوا یوک دات و زندگانی مشیگ و مشیانگ شروع میشود و آنچه دربارهٔ این موضوعات در فصول مقدم آمده در اینجا تلخیص شده است. هوشنگ و تخمورپ دیوان را بقتل رساندند. یم (جم) بدست دیوان اراه شد. در هزارهٔ دوم اژیدهاگ هزار سال بظلم و جبر پادشاهی راند و آنگاه بدست فریدون در بند افتاد، در هزارهٔ سوم فریدون کشور خود را بین سه پسر بخش کرد و بر اثر این واقعه جوانترین آنان ایرج بدست دوبرادر دیگر بقتل رسید و منوش چهار انتقام او را گرفت. فراسیاب منوشچهر را به «پتشخوارگر» عقب نشاند و دو پسر او فرش و نوذر^۳ را بقتل رساند، و باز یک بار دیگر ایران شهر را

۱- چاپ انکلساریا ص ۲۱۱-۲۲۰

۲- رجوع شود به زنداوستا ج ۲ ص ۳۹۸ ببعد.

۳- فرش نوذر منوشچهر بی‌اورد *Fraē Manuščihr bē ōzad* (ص ۲۱۲، ۱).

دارمستتر آنرا چنین ترجمه کرده است «فرش نوثر پسر منوشچهر را بکشت» لیکن این مورد را باید چنین گزارش کرد: «اوفرش [و] نوثر پسران منوشچهر را بکشت» زیرا فرش و دور سرو *Dūrasrav* برادران نوذر بوده‌اند (بندهشن نسخهٔ هندی فصل بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد).

غارٔ کرد و باران از آن بازداشت و چون اوزو پیادشاهی رسید باران بایران شهر
 بارید و فراسیاب را بعقب راند، لیکن باز او مهاجمات خویش را آغاز کرد.
 بعد ازین وقایع کی کواز بسلطنت برگزیده شد، در دورهٔ سلطنت کی اوس
 دیوان نیرومند شدند، اوشنر بقتل رسید، کی اوس بر آسمانها رفت، لیکن
 بزمین افتاد و خور (فر) را از کف داد. لشکر کشی بیحاصل کی اوس به
 ممبران (حمیران) به گرفتار شدن او و پهلوانانی که باوی بودند منجر
 گردید. زنگیاب تازی، کفزه درنگاه خود داشت، بر ایران تاختن آورد
 و بدست فراسیاب که ایرانیان او را بمدد کاری خوانده بودند کشته شد
 لیکن فراسیاب بار دیگر ایران شهر را ویران کرد تا آنکه رستختم^۱
 کی اوس را از بند هاماوران نجات داد و فراسیاب را بترکستان بازپس راند.
 بخیانٔ سوتا یگ زن کی اوس سیاوش پسر کی اوس ناگزیر شد که بفراسیاب
 در ترکستان پناه برد. وی در آنجا بعد از آنکه دختر فراسیاب را بزنی کرده

از حاشیهٔ صفحهٔ پیشین

۳۱ بند ۱۳. بنابر روایت زات سپهرم فصل ۱۳ بند ۶ فرش (فریش) نوادهٔ دورسرو پسر
 منوشچهر است. نام فرش را ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه بدین نحو آورده است :
 فرش پسر دورسرو پسر منوشچهر. لیکن ابن اسامی در متن کتاب غلط استنساخی دارد.
 و مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۰ نیز چنین آورده : فرسن پسر ایرج پسر منوشچهر.
 و نیز رجوع شود به نامهای ایرانی، یوستی، ص ۱۰۴

بود، کشته شد. ازدختر فراسیاب تورانی کیخسرو بزاد. چندی بعد کیخسرو فراسیاب را بکین پدربکشت، و پس از باز گذاشتن پادشاهی به لهراسپ خود در کنگ دز معتکف شد.

درسی امین سال پادشاهی ویشناسپ چهارمین هزاره آغاز شد و زرتشت دین او هر مزد بیاورد، ویشناسپ با ارجاسپ جنگید^۱، بعد از پادشاهی و همن پسر سندیات (=سپنتودات) دختر او همای بر تخت پادشاهی نشست. در عهد دارای دارایان الکسندر قیصر بر ایران تاخت و دارای را بکشت و خاندان شاهی ایران شهر را برافکند. از این پس سلطنت در دست کنگ خوتایان^۲ افتاد. دیر گاهی پس از این اردشیر پاپکان ظهور کرد، کنگ خوتایان را بر انداخت و کشور را آیین داد، و مزدیسنا را رونق بخشید. در دوره کودکی شاهپوهر پسر هر مزد (شاپور دوم) تازیان بایران تاختند و شاهپوهر پس از آنکه بزرگ شد آنانرا بشکست و فراری کرد. در عهد پیروز پسر یزدگرد (دوم) خشکسالی در ایران پدید آمد که شش سال بکشید. خوشنواز^۳ پادشاه هفتالان^۴ پیروز را بکشت. پس از وکواز که آتش (مقدس) را به هفتالان

۱- در اینجا قسمتی که در ستر آنرا ترجمه کرده است پایان می یابد.

۲- «کنگ خوتای» را مورخان عربی زبان «ملوک الطوائف» معنی کرده اند و

در اینجا به همین مفهوم بکار رفته است. ۳- Xšunvāz

۴- رجوع شود به: نلد که تاریخ ایرانیان و تازیان (طبری) ص ۱۲۳ یادداشت

گروگان داده بود بر تخت نشست^۱. در عهد او مزدک پسر بامداد ظهور کرد^۲ که اشتراك مردم را در زن و مال مباح دانسته بود. وی کواز را فریفت لیکن چون « خسرو انوشک رووان » بزرگ شد، مزدک را کشت و کیش مزدیسنا را مستقر ساخت و سپس ترکان را منهزم کرد. چون بیست سال از سلطنت یزد گرد [سوم] گذشت تازیان بر ایران تاختند و یزد گرد که برای بدست آوردن کمک بخراسان و ترکستان گریخته بود، کشته شد. پسر او بدیار هندوان شتافت و در آنجا سپاهی گرد آورد لیکن سپاه او پراکنده شد. چیرگی تازیان آیین های کهن و کیش مزدیسنا را تباه کرد و پس از خلقت عالم این بزرگترین بلایی بود که بر ایرانزمین زوی آورد. در عهد آینده هنگامی که رومیان بر ایران شهر یکسال چیره شوند، کی وهرام و رچاوند پهلوان، فرمانروایی ایرانیان و مزدیسنا را تجدید خواهد کرد^۳ و آنگاه پیشو تن از کنگ دز بیرون خواهد آمد تا رستخیر را اداره کند. پس ازین پنجمین هزاره، هزاره اوئیدر آغاز خواهد شد، و در ششمین هزاره پس از

۱- کواز نهاد کی آتش پ گروان ا هیقتالان بود :

Kavādh nihādh kē ātaš pa garvān ō Haiyaftālān burd

(ص ۱۰۲۱۵، ۸-۹). قباد خود در درباره قتلان بگروگان بود. رجوع شود به نلد که،

طبری، ص ۱۳۳ یادداشت ۶.

۲- بجای مزدک (Mazdak) در اینجا مانند و همن یشت فصل ۲ بند ۲۱،

«مزدیک» آمده لیکن در فصل ۱ بند ۱۰ ترکیب « داز مزد کیه » یعنی قانون (آیین)

مزدکی استعمال شده است.

۳- رجوع شود به مقاله مار کوارت در کتاب یادنامه مودی ص ۷۵۸ ببعد.

ظهور اوشیدر ماه وسوشیانس عالم بنهایت خواهد رسید .

محتاج بگفتن نیست که مؤلف بندهشن همه این تفصیل را در اوستای دوره ساسانی و تفاسیر آنها نیافته است بلکه قسمتی از آن، خاصه تاریخ ساسانیان و غلبه مسلمین ، مأخوذ بوده است از ترجمه های عربی «خوتای نامک» . در بندهشن اسامی بسیاری از کسان را که جزو اعلام روایات ملی بوده اند مشاهده می کنیم مانند رستخیم یا رستخیمک و سوتا پیک (سودابه) که یکبار هم نام او بصورت سوتا پیک و بار دیگر سوتا پیه آمده و این صورتهای گوناگون نتیجه تأثیر رسم الخط عربی و فارسی است. این نکته هم قابل ذکر است که نام «تخمورپ» در این کتاب تخمورت (= طهمورث در عربی و فارسی) و نام «فراسیاب» یکبار (ص ۲۱۱، ۱۴۰۱) افراسیاب (افراسیاب در عربی و فارسی) نوشته شده است . مطالب و حوادث مربوط بششمین هزاره عالم را مؤلف بندهشن از منابع عربی که روایات آنها منتهی بخداینامه میشده است ، برداشته و توضیحاتی ارمیان روایات دینی بر آنها افزوده است و از آن جمله است داستان اوشنرو زنگیاب که آنجا که اطلاع دارم در منابع عربی و فارسی موجود دیده نمیشود . موضوع قابل ذکر دیگر آنکه مؤلف بندهشن نام هفتالان را بصورت هیفتالان^۱ در آورده است . این اسم بدو صورت که اندکی با یکدیگر مغایرت دارند ذکر شده

ست اما در هر دو بار با «ف» (یا «پ»)، و بنا بر این صورت اصلی تری از هیطل که در کتب عربی می‌یابیم در آن وجود دارد.^۱

فصل ۳۰ بندهشن (نسخه هندی) = ۴۴ از نسخه ایرانی^۲:

در این فصل وقایع ششمین هزاره مربوط به هوشیدر ماه و سوشیانس بتفصیل آمده است. بنا بر این دنباله و ذیل فصل مقدم (یعنی فصل ۳۳ از نسخه ایرانی) است و نیز معلوم میدارد نسخه هندی بندهشن که فصل ۳۳ بندهشن ایرانی از آن حذف گردیده اختصاری از نسخه اصلی است. موضوع این فصل کاملاً مأخوذ است از روایات دینی.

فصل ۴۱ نسخه هندی بندهشن، معادل نخستین قسمت از

فصل ۴۵ بندهشن ایرانی^۲:

موضوع این فصل ذکر انساب کیان^۳ یعنی شاهان ایران قدیم و از آنجمله ساسانیان است که نژادشان پیشدادیان و کیان، بمعنی اخس، می‌کشد. از نسخه هندی بندهشن نصف دوم این فصل افتاده است لیکن وِست در ترجمه خود آن قسمت را از نسخه ایرانی بندهشن نقل کرده و بندهای ۱۶ الی ۴۱ را بدین طریق فراهم آورده است. ظاهراً ترجمه این فصل بتمامی و بدون تصرف از نسخه اصلی بندهشن صورت گرفته و مأخذ اصلی

۱ - رجوع شود به مارکوارت، ایران شهر ص ۵۹

۲ - ترجمه وسترگارد ص ۱۰۷۰ - ۱۲ - انکلساریا ص ۱۰۲۲۸.

۳ - ترجمه وسترگارد ص ۱۰۷۷. ۳ : انکلساریا ص ۱۰۲۲۸.

۴ - جمع «کی» بمعنی شاه، رجوع شود به حماسه سرایی در ایران تألیف

مترجم این سطور چاپ دوم ص ۴۹۱-۴۹۳

آن چهار داد نسك بوده است. این حدس را میتوان با مطالعه خلاصه چهار داد نسك که در کتاب هشتم ازدینکرت بندهای ۱-۱۷ آمده است تأیید کرد. در این قسمت از کتاب بندهشن روایت ساسانی را که بدون شك مبنی بر تفاسیر بوده است، ملاحظه میکنیم. این قسمت فقط در نسخه ایرانی بندهشن دیده میشود^۱. کرشاسپ که در کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۲ ازدینکرت بین کی کوانو کی اوس ذکر شده^۲ در بندهشن میان کیخسرو و کی لهراسپ آمده است. مفسران اوستا از لحاظ تعیین محل این پهلوان (کرشاسپ) در فهرستهای تاریخی، بایکدیگر اختلاف داشتند.

علاوه برین چنانکه از منابع عربی و فارسی بر میآید، در کتاب «خوتای نامگ» نسب نامه خاندانهای قدیم سلطنتی ایران یعنی خاندان فریدون و منوچهر و افراسیاب و کیانیان، بنحوی که مفسران اوستا ذکر کرده بودند، آمده بود.

بهر حال در این فصل بندهشن بعضی مطالب قابل بحث موجود است. آنچه در بندهای ۱-۱۷ از فصل ۱۳ از کتاب هشتم دینکرت تلخیص شده، منطبق است بر بندهای ۱-۳۹ از کتاب بندهشن که در نسخه ایرانی فقط

۱- از فهرست نیاکان ساسانیان (چاپ انکلساریا، ص ۱۰۲۳۲. ۱۰-۱۲)
محققاً چند اسم ساقط شده است و برای اثبات این مدعا میتوان آنرا با دومین نسب نامه مذکور در تاریخ طبری ص ۸۱۳ (نلدکه: تاریخ ایرانیان و تازیان ص ۲) مقایسه کرد.

۲- چنانکه در مینوگک خرد فصل ۲۷ بند ۴۹ بیعدمی بینیم.

از بند ۱۶ تا ۳۰ موجود است. تفصیل بند ۱۸ از فصل ۱۳ از کتاب هشتم دینکرت فقط در بندهای ۱-۶ از آن قسمت بندهشن ایرانی که وست از آن فصل سی و سوم خود را ترتیب داده است، ملاحظه می شود و در نسخه هندی بند هشت نیز اصلاً موجود نیست. همچنین ممکن است که قسمت اخیر فصل سی و یکم از چاپ وست (فصل ۳۵ بندهشن ایرانی) از بند ۳۱ ببعدهمتنی بر چهار داندسک نباشد. این قسمت نهایی نخست در بندهای ۳۱-۳۵ از چاپ انکلساریا صفحه ۲۳۲ و صفحه ۲۳۳، شامل ملاحظاتی درباره مادر کی آیوه (کوی آئی پی و هو) و مادر «اوزو» است و سپس در بندهای ۳۶-۴۱ از چاپ انکلساریا ص ۲۳۳، ۱. ۹- ۱، ۲۳۴. ۱۴ متضمن فهرست اخلاف سام میباشد. میدانیم که سام نظیر و قابل انطباق بر کرشاسپ است^۱ و شجره نسب کرشاسپ در آن قسمت از فصل مورد بحث بندهشن که اصل آن بچهر داندسک می کشیده، موجود است و مقصود از این قسمت بندهشن بندهای ۲۶-۲۷ است (و مراجعه شود به بند ۱۲ از فصل ۱۳ از کتاب هشتم دینکرت). اگر از اخلاف کرشاسپ در چهار داندسک ذکر می میان آمده بود، ممکن بود نام او را در این مورد یافت چنانکه بندهای بعد از آن (یعنی بندهای ۲۸ و ۲۹) نخست نام اجداد کی لهراسپ و سپس نام اخلاف او را مذکور میدارد

۱- زیرا سام در اوستا نام خانوادگی کرشاسپ است. رجوع شود بکتاب حماسه

سرایبی در ایران تألیف مترجم این اوراق ص ۵۵۷-۵۶۰.

و ذکر اخلاف سام در مورد جدا گانه‌یی بعد از ذکر مادر کی آپیوه و اوزو این تصور را پیش می‌آورد که قسمت مذکور از مأخذ دیگری اخذ شده است. در بندهای ۳۶ - ۴۰ چنین آمده است که سام شش جفت فرزند داشت و از هر جفت یکی نرو دیگری ماده و هر دو را يك نام بوده است^۱ و از معانی نسبتاً مبهم چنین بر می‌آید که نام این شش جفت دمنگ (یا: یمنگ)^۲ خسرو، مرگندک (یا مهر گندک)^۳ ایرنک، سپرنک و دستان. از جفت دستان آنکه نر بود از هر شش پسر دیگر مشهور تر بوده است. هر يك از این شش پسر حکومت یکی از ولایات سام را داشت که مرکز آنها در ایران شرقی واقع بود و کشور اوتاری و پندشخوار کر (پندشخوار کر = تبرستان) نیز امتداد می‌یافته است. حکومت سگان سی (سیستان) بر عهده دستان نهاده شد.

از بند ۴۱ چنین بر می‌آید که رتستخم و اوزوارگ پسران دستان بوده‌اند، چون دستان و دو پسر او روتستخم و اوزوارگ (رستم و زواره در روایت فردوسی) مربوط بروایت ملی بوده‌اند، بنابراین میتوان تصور کرد که تمام قسمتی که فعلاً مورد بحث است مستند بر منابعی است

۱ - این وضع خاص بدون شك متضمن این معنی است که هر جفت خواهر و برادر بقانون ^{مخوتو} که دس، که نزد زرتشتیان از امور مورد تحسین و مشوب محسوب می‌شده، زن و شوهر بوده‌اند.

۲ - رجوع شود به هرتسفلد، باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۰۸.

۳ - هرتسفلد همان مأخذ: مهر یوندك با مهرانك

که حاوی روایات ملی بود. البته مآخذ موجود عربی و فارسی حاوی اسامی فرزندان دیگر سام (غیر ازدستان یعنی زال) هستند لیکن بعضی از کتب پهلوی در دست بود که اکنون فقط عنوان آنها معلومست و در آنها داستانهای مربوط بخاندان سام ذکر شده بود.^۱

اگرچه مسلم نیست که بندهای ۳۱ - ۳۵، در باره مادر کی ایپوه و اوزو، از چهار داد نسک گرفته نشده باشد، ولی اصل آنها بدون تردید از تفاسیر اوستا گرفته شده زیرا در شجره نسب فرانگ^۲ مادر کی ایپوه، و در داستانهایی که راجع بسر گذشت این زن و پسر اوز ذکر شده است، آثاری از روایت مذهبی مکتوم است. در این باره بعد از این باز بحث خواهیم کرد. وست چنانکه باید توضیحات مربوط بسلسله نسب فرانگ را نفهمیده است.^۳ بدیهی است نسلهایی که میان فرانگ و منوشچهر فاصله شده اند عبارتند از همان نسل اولیه از شجره نسب «آذینمهر سپندان»^۴ من اسامی مذکور را بنحویذیل قرائت می کنم: «وهیجرو» پسر «فرشت» پسر «گا گوخش» پسر «فریا» پسر «رچن» پسر «دورسرو» پسر منوشچهر. شجره نسب فرانگ نیز چنین است: فرانگ دختر «وهجر گا» پسر «فراشتا» پسر «اورونگی»

۱ - رجوع شود به فصل مربوط به «کیانیان در روایت ملی» و نیز به باستانشناسی

ایران تألیف هرتسفلد ج ۱ ص ۱۰۸

Frânag - ۲

۳ - انکلساریا ص ۲۳۲. بند ۳۱ در چاپ وست.

۴ - انکلساریا ص ۲۳۷. فصل ۳۳ بند ۳ از چاپ وست.

پسر « فریاذ » پسر « راک » پسر « دوراسرو » پسر منوشچهر . « و هجر گاه »
و « و هجرو » هر دو صورت های محرفی از ونگ هوجرو ^۱ (= جرونگهو ^۲
یشت ۱۳ بند ۱۱۳)^۳ « فراشتا » یا « فراشت » پدر و هجر گا (و پسر گی اور و اخش
= اور و اخش گی ؟) رامیتوان همان « فرایزنت »^۴ پدر « جرونگهو » مذکور در
یشت ۱۳ دانست. از این اشاره معلوم میشود که یشت ۱۳ چه برای اصلاح
نسب نامه ها و چه برای تجدید افراد شجره انساب اساطیری ، مأخذ پایان
ناپذیری برای علمای انساب زرتشتی بوده است.

فصل ۴۴ از نسخه هندی بندهشن = ۴۶ از نسخه ایرانی:

راجع باخرین فصل هر دو نسخه بندهشن که مربوطست بسنین تاریخ
قدیم ایران بروایت مورخان عربی زبان، قبلاً سخن گفته ایم. بنظر میرسد
این فصل در حکم ضمیمه یی برای فصل ۳۳ از نسخه ایرانی بندهشن باشد.
در این فصل عده سنوات تمام سلطنت ها در هزاره های سه گانه اول تاریخ،
باضافه سالهایی از چهارمین هزاره که مقدم بر غلبه تازیان است ذکر شده. نتیجه
تحقیقات ما آنست که اطلاعات مربوط بانساب و سنین و تفصیل تاریخ
داستانی قدیم ایران که از بندهشن بدست می آید، از منابع مختلف استفاده
شده است. مؤلف بندهشن علاوه بر ترجمه پهلوی و تفاسیر چهار داد نسک

۱ - Vanghu jarô -

۲ - jarô vanghu -

۳ - تحریفات دیگری که در اسامی فوق شده بدین نحو است: ویتی ریسا Vitirisa

(رجوع شود بکلمه « ویتی ریسا » در: کتاب نامهای ایرانی تألیف یوستی) ویدرسا ، وید
ریسا در طبری ، و همچنین وکتر گا Voktargâ در بندهایی از فصل مورد بحث بندهشن
که دنبال سلسله نسب فرانگ ذکر شده است .

۴ - Frâ yazenta -

و شاید کتب دیگری که مبتنی بر روایت مذهبی بوده است، از ترجمه‌ها و یا تهذیب‌های عربی خدای نامه نیز استفاده کرده است. کتاب بندهشن برعکس سایر کتب پهلوی قدیم که حاوی روایت صرف مذهبی هستند، روایت دینی را در حال اختلاط با موضوعاتی که منشاء آنها روایت ملی دوره ساسانی است، و از منابع اسلامی اقتباس شده است، مذکور می‌دارد.



کیانیان بنابر روایت دینی

در ادبیات دینی پهلوی غالباً بشاهان سلسله کیان اشاره شده است .
در این موارد بموضوعاتی باز میخوریم که از وجود آنها در یشتها اطلاع داریم
و همچنین مطالبی می یابیم که اصل آنها از نسکهای مفقود اوستا و تفاسیر
آنها بوده است. اکنون شجره نسب کیانیان را بنحوی که در نسخه ایرانی بندهشن
آمده نقل می کنیم (بصفحه مقابل رجوع شود)^۱

کَی کَواذ (کوی کوات) در چهار داد نسک^۲ بعنوان یکی از اخلاف
منوشچهر مذکور افتاده و مؤسس خاندان کیانی و شاه ایران دانسته شده است.
در ادبیات پهلوی درباره او اشارات مختصری می یابیم که از مجموع آنها چنین
بر می آید که: وی نخستین پادشاه کیانی (بمعنی اخص کلمه) و پادشاهی نیک
و مردی نیکو خصال بود و سلطنت او مایه رفاه و سعادت خلق بوده است.^۳
از ماخذ پهلوی راجع بنیاکان کیقباد اطلاعی بدست نمی آید ولی از یک افسانه
که در نسخه ایرانی بندهشن ذکر شده^۴ چنین بر می آید که او را «او زو»
آخرین پادشاه سلسله پیشدادی بفرزندى پذیرفته بود. این داستان بیشتر
مبتنی است بر وجه تسمیه کیقباد و بدبختانه چند کلمه بسیار مهم در این
قسمت نامفهوم است بنحوی که حل معمارا دشوار می کند. ترجمه آن قسمت

۱- چون گنجائیدن شجره مذکور در این صفحه ممکن نبود، در صفحه مقابل درج شده است.

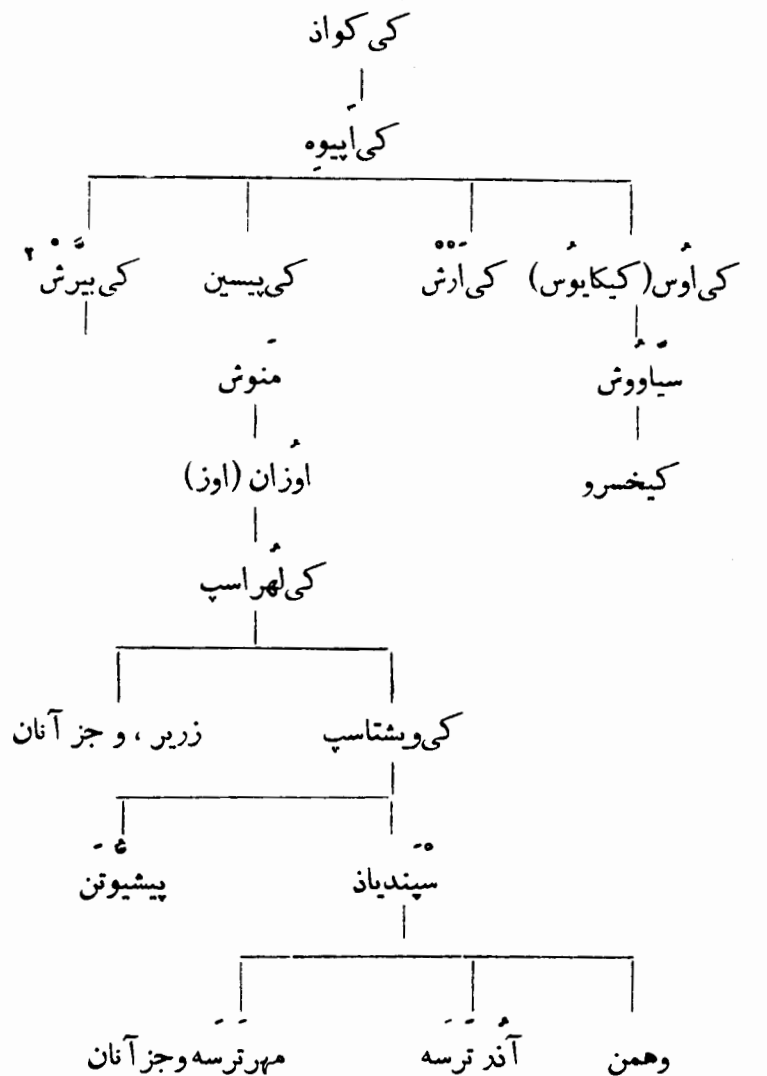
۲ - دینکرت کتاب ۱۸ فصل ۱۳ بند ۱۲

۳ - دینکرت کتاب هفتم فصل اول بند ۳۳؛ داستان دینیگ فصل ۳۷ بند ۳۵:

مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۴۵ - ۴۸

۴ - انکلساریا ص ۲۳۱ - ۲۳۲؛ وست فصل ۳۱ بند ۲۴

شجره نسب کیانیان بنحوی که در نسخه ایرانی بندهشن آمده است^۱ (مربوط بصفحه مقابل) :



۱- انکلساریا ص ۲۳۲؛ وست فصل ۳۱ بندهای ۲۵ - ۲۹

۲- در ترتیب اسامی این برادران از یشتها (یشت ۱۳ بند ۲۳۲ و یشت ۱۹ بند ۷۱) استفاده کرده‌ام. در بندهشن این اسامی بنحو ذیل تنظیم یافته‌است: کی‌ارش، کی‌یرش، کی‌یسین، کی‌اوس.

چنین است: «کَواز کُود کی اندر کَسپوئی^۱ بود که آنرا بآب رودخانه افکنده بودند، و در کَواز گان^۲ خود از سرما می لرزید (۴)، اوزو او را دید و او را بفرزندی [در خاندان خود] پذیرفت، فرزندخواند، و کَواز نام نهاد. «نکته اساسی این افسانه یافتن بچه سرراهی است که آنرا از ایام خیلی قدیم (سارگن اول در حدود ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) بامراء مشهوری که مؤسس ممالک یا سلسله‌هایی بودند، نسبت داده‌اند.^۳

مجموع آنچه از روایت دینی راجع به کَواز (قباد) بر می‌آید همین است که نوشته‌ایم.^۴

کَی آپیوه (کوی آئی پی و هو) اسم این کی بندرت در کتب پهلوی آمده

۱ - قن‌داق؟ ۲ - معنی این کلمه «کَوازگان» معلوم نیست

۳ - این داستانها بدو صورت مختلف در آمده‌است: نخست قرار دادن طفل بر روی آب (چنانکه در داستان موسی می‌بینیم). دوم قرار دادن طفل بر سر راه (زمین) و شیر دادن حیوانی باو (مانند رومولوس Rómulus و رِموس Rémus)

۴ - قابل توجه است که دینکرت (کتاب هفتم فصل اول بند ۳۴) در خلاصه تاریخ داستانی پخشرو Paxtsrav نواده ناز پادشاه عرب را بعد از کیقباد قرار داده است. این شخص داستانی بی شک همان پخشرو نواده ناز است که بنا بر نقل کتاب هشتم دینکرت (فصل ۱۳ بند ۹) پدرزن سه پسر فریدون بوده و همانست که فردوسی در شاهنامه او را «سرو» گفته است. و میتوان در این باره رجوع کرد به عبارت وندیداد پهلوی فصل ۲۰ بند ۴: ثروتمند و نیرومند چون پخشرو. هر تسفلد (بادداشت صفحه ۱۴۸ مجلد اول از باستانشناسی ایران) پخشرو یا پخشرو Parxusrav را همان بوخت نرسیه (بخت النصر) یعنی نبوکدنسر میدانند. و رجوع شود به بادداشت شماره ۲ از ص ۴۲ از کتاب ایران شهر تألیف مار کوآرت و بادنامه مودی ص ۱۶۰ بعد.

است. در نسخهٔ ایرانی بندهشن راجع با و افسانهٔ خاصی نقل شده که تفصیل آن با مشکلاتی همراه^۱ و موضوع آن چنین است: مادر کی اپیوه فرانگ نام داشت^۲ فر فریدن در ریشهٔ نیی پنهان شاه بود که در دریاچهٔ ووروگش رسته بود «وهجرگا»^۳ پدر فرانگ بنیرنگ و جادوی ماده کاوی پدید آورده بود که آنرا بدین محل آورد. سه سال آبی را که از نی بر میآمد می کشید و بدین گاومی داد بنحوی که فروارد جسم گاو شد. سپس شیر گاو را دوشید و به پسر خود داد. و با اینحال فر برخلاف آنچه اومی اندیشید در پیکر هیچیک از این سه فرزند راه نجست^۴ بلکه بجسم فرانگ در آمد. «وهجرگا» چون از این حال خبر یافت کوشید تا با دختر خویش در آمیزد. لیکن فرانگ از و گریخت و نذر کرد که نخستین پسر خود را به «اوشبام» دهد. اشبام او را از چنگ پدرهایی بخشید و فرانگ نیز نخستین پسر و فرزند خود را بدوداد واو کی اپیوه بود. عبارت این افسانه اندکی مبهم است و معلوم نیست که کی اپیوه فرزند «وهجرگا» است یا اوشبام، و بهر حال بین این افسانه و

۱- انکلساریا ص ۲۳۲ - ۲۳۳: وست فصل ۳۱ بندهای ۳۱ - ۳۴

۲- دربارهٔ نسب نامهٔ فرانگ رجوع شود بهمین کتاب ص ۱۰۳ - ۱۰۴

۳- وَ هَجَرَگا یا وَ هِجَرَو: در این مورد اسم مذکور و کترگا آمده است

۴- در این مورد چند کلمه مبهم ذکر شده است.

۵- محققاً این عمل را بامید داراشدن پسر از و میگرد که فر بدو انتقال می یافت

۶- Ubbâm این اسم تحریفی است که در پهلوی از اسم اوسی نمه Usinamah

شوهر فرنی Frani شده است (بشت ۱۳ بند ۱۴۰)

شجرهٔ نسبى که در بندهشن آمده و قبلاً ذکر شده است اختلاف وجود دارد زیرا در آن شجره کی ایویه فرزند کی کواذ (کیقباد) است. در هیچ مورد دیگر از ادبیات پهلوی بین کی ایویه و اوشبام رابطه‌ی موجود نیست و من تصور می‌کنم که شباهت اسم فرانگ با «فرنی» زن اوسی نمه باعث شده است که اوسی نمه (اوشبام) جای اوششیت نمه^۱ (پهلوی: اوشیندر بام) نجات بخش مشهور دورهٔ آخر الزمان^۲ را بگیرد و در نتیجه پیروی از صورت اصلی داستان فرانگ در حال فرار از پدر خود، کی ایویه پسر خویش و کی کواذ را بخدمت^۳ اوشیندر بام^۴ بگمارد و این خود بایک مورد از سوتگر نسک^۵ که کی ایویه را یکی از جاویدانان شمرده است که در رستاخیز جهانی دورهٔ آخر الزمان شرکت خواهد کرد، مطابقت دارد^۶. از کتاب هفتم دینکرت فصل اول بند ۳۵^۷ دربارهٔ کی ارش (کوی ارشن) و برادران او یعنی اخلاف کی کواذ چنین بر می‌آید که همهٔ آنان نیرومند و پرهیزگار و صاحب معجزات بوده‌اند. از این قسمت بی‌بعد که خود خلاصه‌ی از بند

۱ - Uxšyat- nōmah - ۱

۲ - نامهای ایرانی، ص ۳۳۶

۳ - دینکرت کتاب نهم فصل ۲۳ بند ۲ (کتاب نهم فصل ۲۲ از چاپ پشتون سنجانا)

۴ - از فصل ۴۸ بند ۳۳ از داستان دینیک (وست، متون پهلوی، ج ۲ ص ۱۷۱) ظاهراً چنین بر می‌آید که فرانگ مادر کی کواذ بود لیکن باید قرائتی را که در متن منحصری یافته میشود تبعیت کرد که از آن چنین بر می‌آید که فرانگ از او (یعنی از نزد پدر خود ویتی رسا= و هجرگا) بنزد کی کوات آمد و در حالی که از پیش پدر خود گریخته بود، یکی کوات پناه برد (و از او کی ایویه را بزاد).

۵ - در چاپ پشتون سنجانا: کتاب هفتم، مقدمه بند ۳۵

هفتاد و دوم از یشت نوزدهم است، راجع به کی ارش و کی بیرش (کوی بیرشن) و کی پسین (کوی پیسینه) اطلاعی بدست نمی آوریم. بر عکس از کتب پهلوی درباره کی اوس (کوی اوسن) اطلاعاتی بدست می آید که در یشتها دیده نمیشود. از میان نسکهای اوستای عهد ساسانی سوتگر نسک مخصوصاً در باره این پادشاه حاوی اطلاعاتی بوده است.^۱

کی اوس (کوی اوسن): بنا بر بند ۳۵ از فصل اول از کتاب هفتم دینکرت که ذکر آن گذشته است کی اوس از برادران دیگر بسال بزرگتر بود و این قول با ترتیب اسم این چهار برادر در یشتها سازگار است. بنا بر نقل دینکرت^۲ کی اوس (کیکوس) بر هفت کشور پادشاهی یافت در صورتیکه سلف او کی کوان و خلف او کی خسرو تنها پادشاه ایران خوانده شدند. این اشاره مسلماً اثریست از تصریح یشت پنجم (بندهای ۴۵-۴۷) باینکه کوی اوسن بیالاترین قدرت و تسلط بر تمام کشورها و بر آرمیان و دیوان نائل شده بود. وی بر آرمیان و دیوان پادشاهی میکرد و فرمانهای او زودتر از یک گردش دست^۳ اجرا میشد^۴

۱ - دینکرت چاپ وست کتاب نهم فصل ۲۲ بند ۴-۱۲، چاپ پشوتن سنجانا

کتاب ۹ فصل ۲۱ بند ۴-۱۲.

۲ - دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۳ (چاپ پشوتن سنجانا کتاب ۸ فصل ۱۲

بند ۱۳) مأخوذ از چهار داد نسک؛ و کتاب نهم دینکرت فصل ۲۲ بند ۴ (کتاب نهم فصل

۲۱ بند ۴ از چاپ پشوتن سنجانا) مأخوذ از سوتگر نسک.

۳ - یعنی مدت اندک، لحظه، چشم بهم زدن

۴ - دینکرت کتاب نهم فصل ۲۲ بند ۴ (کتاب نهم فصل ۲۱ بند ۴ چاپ پشوتن سنجانا)

و او بسیار مشهور و مغمور بافتخارات گردید^۱.

بنابر روایت سوتگر نسک کی اوس در میانه کوه البرز هفت کاخ بر آورد که یکی از زر و دو کاخ از سیم و دو کاخ از پولاد و دو کاخ از بلور بود و از همین دژ بود که دیوان مازندران را ببند افکنده و از ویران کردن جهان باز داشته بود. این هفت کاخ را صفتی جادوانه بود چنانکه هر کس که پیری او را ضعیف و فرتوت میکرد و مرگ خود را نزدیک میدید، اگر او را سرعت از گرد حصار آن قصور عبور میدادند، نیروهای حیاتی خود را باز می یافت^۲ چنانکه بگردار جوانی پانزده ساله میشد. کی اوس فرمان داده بود که هیچکس را از دروازه های این قصر دور نسازند^۳. این شرح در آن فصل از نسخه ایرانی بندهشن که راجع بقصور و مساکن شاهان کیانی است، نیز دیده میشود. در اینجا^۴ چنین آمده است که مسکن کی اوس^۵ مرکب بود از يك خانه زرین که کی اوس خود در آن سکونت داشت؛ و دو خانه بلورین که آخورهای اسبان وی بود، و دو خانه پولادین که خاص گله های او بود^۶ و هر چه از آن می چشیدند و همه چشمه ها آدمی را جاویدان می کردند

۱ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۵ (کتاب هفتم مقدمه بند ۳۵ چاپ پشتون سنجانا)

۲ - تیزیرامون هان مان وازینیتن *téz pêrâmôn ê hân mân vâzênîtan*

۳ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۴ (۹ ، ۲۱ ، ۴ پشتون)

۴ - انکلساریا ص ۲۱۰

۵ - بر فراز کوه البرز، ص ۲۰۹

۶ - «دو خانه سیمین» بر اثر خطای ناسخ از قلم افتاده است.

و اگر کسی از سالمندی ناتوان شده بود، یعنی اگر پیری فرتوت، از این در درون می‌رفت از درد دیگر چون جوانی پانزده ساله بیرون می‌آمد و او بدینگونه بر مرگ ظفر یافت^۱. اصل عبارت پهلوی چنین است:

«اوش هرو میزگ اُخانیک انوشگ اگر از- اش ترید کی زمران ترویند^۲ کوک زمران مِرت پ این در اندر شوذ آپورناک ۱۵ سالگ پ هان در بیرون آید امر گیه از بی‌زد»

از تفسیر پهلوی و ندیدادفر گرد دوم چنین درمی‌یابیم^۳ که یمو کی اوس هردو جاویدان خلق شده بودند لیکن بر اثر گناهان خود فنا پذیر شدند. و مینوگ خرت که همین مطلب را یکبار دیگر ذکر کرده^۴ بر دو تن مذکور یکی دیگر را که یاد کردن او در این مورد خالی از تعجب نیست، اضافه نموده و او فریدون است، بدین نحو: «اهرمزد یم و فریتون و کی اوس را اصلاً جاویدان خلق کرده بود لیکن اهریمن آنرا از این حال بگردانید» (یعنی آنرا از جاویدانی بفنا پذیری تغییر حال داد). در باره اینکه این تغییر وضع در کی اوس چگونه صورت پذیرفته است، سوتگرنسک^۵

۱- بیان بعضی تفصیلات این شرح را مادیون بیانات آقای تاوادی J. C. Tavadia هستم.

۲- بیان دینکرت نهم فصل ۲۲ بند ۴ چنین است: مرتوم کی زور از زمران

ترویندگ marôôm kê zôr az zarmân tarvênîdaγ یعنی مردی که زور او را

پیری از میان برده باشد

۳- رجوع شود به دارمستر زنداوستا ج ۳ ص ۳۶

۴- مینوگ خرت فصل ۸ بند ۲۷ - ۲۸

۵- دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۵ - ۶ (۹ ، ۲۱ ، ۵ - ۶ پشتون سنجانا)

اطلاعاتی بمامیدهد و آن چنین است که دیوان با یکدیگر برای هلاک کی اوس مواضعه کردند، پس خشم (ائشم) دیو خون آشام غضب نزد کی اوس رفت و روان اورا تباه کرد. چنانکه دیگر بهفت کشور نیز خرسند نبود و باندیشه فرمانروایی بر آسمان و جایگاه امشا سپندان افتاد و با اهور مزدا ستیز آغاز کرد. بدینگونه کی اوس، چنانکه پیش از وجم و فریدون شده بودند، در خویش خدایی (خوتاییه) یعنی سلطنت مطلقه خود ناسپاسگر شد و این بر اثر اند کی خرد او بود.^۱

از نمونه‌های کردارهای جابرانه و نابخردانه اوداستان اوشنرا ذکر کرده‌اند. بروایت داتستان دینیک^۲ این مرد که همه خردمندی بود، پسر دختر پائور واجیر یا ئی مزدایرست بود. در دینکرت^۳ چنین آمده است که اوشنردر شکم مادر بود که فرجم بدویوست و سخن گفتن آغاز نهاد، بسیاری از سخنان شگفت انگیز بمادر گفت و پس از زادن با پاسخ گفتن به فراچیه جادو گر و پرستنده دیوان منش بد را مغلوب کرد. بعد ها وزیر و رئیس مشاوران کی اوس شد و بر هفت کشور پادشاهی یافت. وی زبانهای

۱ - Aêšma

۲ - مینوگ خرت فصل ۵۷ بند ۲۱

۳ - فصل ۳۸ بند ۳۳

۴ - Pâûrvâjîryâ. در بند ۱۳۱ یشت ۱۳ باوشنر اشاره شده و از و بصف بوروجیر Pouruñira یعنی « بسیار خردمند » یاد شده است. از این صفت همچنانکه در موارد دیگر دیده میشود، اسم خاص جدیدی ترتیب یافته و نام یکی از اجداد اوشنر شده است.

۵ - کتاب هفتم فصل ۱. بند ۳۶-۳۷ (۷، مقدمه بند ۳۶-۳۷، پشوتن)

نواحی مجاور (؟ و یمند گوشیه^۱) را پیاموخت چنانکه بر همه ایرانیان^۲ هنگام مباحثات غلبه یافت و ایرانیان را با تعلیمات اخلاقی خویش تربیت کرد^۳ و سر انجام بفرمان کی اوس کشته شد^۴.

عمل دیگری که نشانه‌ی از منش تباه شده کی اوس است بتفصیل در دینکرت وزات سپرم^۵ نقل شده و آن چنین است: او هر مزد گاو آفریده بود که خاصیتی شگفت انگیز داشت. بدین معنی که هر گاه اختلافی در باره سرحدات ایرانیان و تورانیان پدید می‌آمد این گاو با کوفتن پای خود بر آنجا که مرز بود، اختلاف را از میان می‌برد. کی اوس بر آن شد که این گاو را بکشد و علت او در این کار بنقل ذات سپرم چنین بود که میخواست قسمتی از توران را در قلمرو حکومت خود آورد و اگر گاو زنده میماند گاوس نمی توانست این تجاوز را جامه حق ببوشاند. لیکن بر روایت

۱ - Vimanō - gōvīšnēh

۲ - یعنی غیر ایرانیان، آئیران یعنی غیر ایران.

۳ - يك رساله پهلوی منسوب باوشنر بنام «آندرژاوشنر داناک» در دست است که سال ۱۹۳۰ اروراد دابهار Ervard B. N. Dabhar آنرا در بمبئی بطبع رسانیده است. يك نسخه خطی نیز از آن که جزو نسخ پهلوی دانشگاه کپنهاگ است باطبع گ. اوری چاپ شده است.

۴ - بندهشن نسخه ایرانی چاپ انکلساریا ص ۲۱۲: «آندر خوتائیه که اوس اندر هم هزاره دیوان تخمک بوت هند آوشنر آژنیشن مت» و ترجمه چنین است: در پادشاهی کیکاوس اندر همین هزاره دیوان نیرومند بودند و اوشنر بقتل آمد.

۵ - دینکرت کتاب هفتم فصل ۲ بند ۶۲-۶۶ (۷)، فصل ۹، بند ۶۲-۶۶

چاپ پشتون) - ذات سپرم فصل ۱۲ بند ۷ - ۲۵

دینکرت گناه کشتن و تباه شدن گاو بر کردن تورانیان بود زیرا ادوری و حکومت این حیوان همواره خلاف آرزوهای آنان بود، پس بجادوی روان کاوس را تباه کردند و او را با کشتن آن حیوان بر آن داشتند که سود خویش را پایمال کند. خلاصه کلام آنکه کی اوس پهلوانی «سريت» نام که ازش برادر خود خردتر بود^۱ فرمان داد گاورا بکشد. لیکن همینکه سريت بگاو نزدیک شد گاو بزبان آدمیان با او سخن گفتن آغاز کرد که اگر باین گناه مبادرت کنی دچار ملامت و سرزنش وجدان خواهی شد و زرتشت پیغامبر آینده نام ترا بیدی یاد خواهد کرد. سريت بنزد کاوس باز گشت و سخنان گاورا باز گفت، لیکن پسون شاه از روی بیخردی در کشتن گاواصرار ورزید، آن پهلوان فرمان او را پذیرفت و گاو را کشت. پایان و نتیجه

۱ - سريت **Srit** هیئت پهلوی نريت **Orita** اوستایی است. در یشتها دوتن بدین نام ذکر شده اند: یکی از آندو نريت از خاندان سام پدر کرشاسپ و دیگری نريت پسر سایوژدري **Sāyuḍri** است و چون این دومی همعهد و یشناسپ بود بنا براین سريت که نام او در این داستان آمده و در عهد کاوس در گذشته ناچار پهلوان نخستین یعنی نريت (= اثرط) پدر کرشاسپ است. اگرچه بنا بر متن پهلوی یسنا، های ۹ بند ۳۰ نريت پدر کرشاسپ سومین تن از فرزندان خاندان خود بوده است نه هفتمین آنان، لیکن میتوان گفت که او را بسبب معنی نريت (= سومی) سومین فرزند خاندان دانسته اند و یا آنکه او در نسب نامه ابتدائی واقعاً سومین فرزند خاندان خود بود و اینکه او را در روایت مورد بحث ما هفتمین فرزند دانسته اند مبتنی بر روایت دیگری است. موضوع دیگری که باید یاد آوری کرد آنست که نريت پدر کرشاسپ در شمار نیکان و پاکانی ذکر نشده است که فروشی های آنان در یشت ۱۳ مورد ستایش قرار گرفته اند و باین وصف باسانی ممکن بود که مرگ او را در افسانه همراه با گناه بشمرند.

این داستان را تنها در زات سپرم میتوان یافت و آن چنین است . سریت از جنایتی که خود آلت آن شده بود، پشیمان گشت و از کی اوس درخواست تا او را بقتل آورد و بدو گفت که اگر چنین نکند او خود پادشاه را خواهد کشت . پس کی اوس بدو فرمان داد تا بجنگلی رود و گفت که در آنجا بدست جادوی که بهیات سگی ماده در مآید کشته خواهد شد . سریت بجنگل روی آورد ، چون سگ را دید بر او حمله ور شد و او را بزد، ناگهان آن سگ ماده بدو سگ افزایش یافت و با هر ضربتی که او بر سگان وارد می آورد عدد سگان دو برابر میشد تا آنکه شماره آنها به هزار رسید و این سگان سریت را خسته و مقتول کردند .

آنگاه کی اوس خود را برای رفتن با آسمان آماده کرد^۱ و به همراهی دیوان و بدکاران خویشان را برستیخ کوه البرز رسانید و با آنجا رسید که سرحد میان ظلمت و نور آسمانی است و در آنجا فر کیانیان بهیات علامتی گلین (؟) بر پا شده است . کی اوس يك بار از سپاه خود جدا ماند لیکن دست از اندیشه خود بر نداشت و هجوم خود را بر آسمان تجدید کرد . آنگاه اورمز دفر کیانی را ازوباز گرفت و چون چنین کرد سپاهیان کی اوس از بلندی بر زمین افتادند و کی اوس خود بدیای وورو کش گریخت ، هنگام

۱- ایجاد نظم تاریخی در حوادث مربوط به کی اوس (قتل اوشر- قتل گاو-

هجوم با آسمان) ممکن نیست . داستانی که بعد از این ذکر خواهیم کرد در کتاب نهم دیگرت فصل ۲۲ بندهای ۷- ۱۲ (کتاب نهم ، فصل ۲۱ بند ۷- ۱۲ چاپ پشتون)

از سوتگر سگ نقل شده است .

گرنز، فروشی کیخسرو که هنوز از مادر تازه بود، از نزدیک در دنبال او قرار گرفت و نیریوسنگ (نیریوسنگه) پیک ایزدی، بدنبال کی اوس افتاد و کوشید تا فروشی کیخسرو را از رسیدن بکی اوس بازدارد لیکن آن فروشی فریادی، بمثابة فریاد سپاهی که از هزار تن تشکیل شده باشد، بر آورد و گفت: ای نیریوسنگ! کاوس را مکش زیرا اگر این مرد را بقتل آری یکی از دستوران ویران کننده توران ظهور نمیتواند کرد، زیرا از پشت این مرد سیاوش و از پشت سیاوش من پدید خواهم آمد. من که خسروم، من که از توران او را بیرون میکشم، او را که از همه دلیر تر است، او را که بزرگترین درهم شکننده دلیران و سپاهیانست^۱، ... یعنی که من دلیران او و سپاهش را درهم خواهم شکست و بر سر او فرو خواهم ریخت؛ من آن کسم که پادشاه توران را بجایهای دوردست فراری خواهم کرد. فروشی خسرو با این سخنان قلب نیریوسنگ را خشنود کرد چنانکه کاوس را بحال خود گذاشت. بعد از این واقعه کاوس فنا پذیر شد^۲، اگرچه کاوس

۱ - یعنی افراسیاب. طبق روایات دینی ملان کاوس و فراسیاب جنگی رخ نداد و بنا بر نقل جاماسب نامه در دوره کاوس فقط یک جنگ بزرگ واقع شده و آن جنگ با دیوان البرز کوه بود (بجای: دیوان اُبورز، که در چاپ مودی ص ۹ آمده، باید چنین خواند: دیوان البرز)

۲ - «اوشومند بود»؛ وست و پشوتن آنرا چنین خوانده اند: «هوشومند بود» یعنی «عاقل شد». دارمستتر (زنداوستا ج ۳ ص ۳۷ بیعد) باین نکته جلب دقت کرده است که آخرین کلمات این داستان بزبان اوستایی در تفسیر پهلوی و ندید اد بقیه در حاشیه صفحه بعد

با آسمان راه جست لیکن نتوانست از چنگ دیو مرگ رهایی یابد.^۱
 با توجه باین، مقدمات معلوم میشود که آنچه راجع بکوس در کتب
 پهلوی آمده باستانی چند اشاره کوتاه که از یشتها استفاده شده، بدون
 شك معرف تحول و اضافات جدیدی در روایات دینی است. زیرا ماده
 اصلی سرگذشت این پادشاه که بذکر آن مبادرت کرده ایم، مسلماً تقلیدی
 از سرگذشت یم (جم) است. این «یم» (یم در اوستا) یک فرد
 اساطیری هندوایرانی همانست که نزد هندوان یم نامیده میشود. وی اصلاً
 اولین بشر و اولین فرد فنا پذیر و پادشاه سر زمین مردگان بود. داستان
 «ور» زیر زمینی یم (وندیداد فرگرد ۲) خود تغییر شکلی از اندیشه
 اصلی، قلمرو تسلط مردگان است. تحول و تکامل دیگری که در داستان
 اساطیری یم، نخستین بشر، حاصل شده منجر بایجاد داستان پادشاهی
 مقرون باقتدار و بر روی زمین شد. چنانکه در عهد سلطنت او آرمیان از گزند
 مرگ برکنار و همواره جوان بوده اند، لیکن این حال بر اثر گناه بزرگی
 که او مرتکب شد از میان رفت و نیکبختی او و مردمان همه بر اثر آن
 گناه راه نیستی گرفت. اشاره بی بسقوط یم در گناهها نیز دیده میشود.

دوم بند پنجم نیز دیده میشود: «اهمی دیم پتی نی فرنگه رزت، اهی هو بوت آشنکها،
 (ahmi dim paiti frangh^{ar}zāt, ahmi hō bavāt aošanghâ) و از این
 امر چنین برمی آید که این داستان از متن اوستایی فصل مورد بحث مابین فرگرد ۲۱
 از سوتگرنسک برداشته شده است. این نظر بسیار محتمل مینماید، اگرچه ممکن است
 کلمات اوستایی فقط در تفسیر قدیم اوستا بزبان پهلوی موجود بوده.

بنا بر آنچه در بند ۸ از یسنای ۳۲ می بینیم گناه یم آن بود که وی استفاده از گوشت حیوانات را که تا عهد او در خوراک آدمی بکار نمی رفت، معمول کرد لیکن در بند ۳۳ از یشت ۱۹ چنین آمده است که یم دروغگویی آغاز کرد و سخنان دروغ و ناراستی گفتن گرفت. این عبارت مبهم را در دینکرت (کتاب ۹ فصل ۵ بند های ۲ - ۴ بنقل از سوتگرنسک) و داستان دینیگ (فصل ۳۹ بند ۱۶) اینگونه تعبیر کرده اند که وی بلذات دینوی حریص شد و بسلطنت مطلقه عشقی و افر یافت و از طاعت اهرمزد باز ایستاد. در سرگذشت کاوس چنانکه از کتب پهلوی برمی آید، داستان جم با هردو صورت خود تکرار شده است، یعنی همچنانکه جم « ور » را بنا کرد که دسته منتخبی از آدمیان در آن دور از آسیب مرگ و با جوانی تغییر ناپذیر بسر میبرند (تا در روزگار آینده و بعد از زمستانی سخت و ویران کننده جهان را که از آدمیان نهدی خواهد شد مسکون سازند) کاوس هم دژ خود را که از هفت کاخ پدید می آید بنا کرد چنانکه زائرین آن بجوانی باز میگردند. و همچنین کاوس مانند جم فرمانروای هفت کشور و پادشاه آدمیان و دیوان بود و مانند او بر اثر گناه خود و فریب خوردن از دیوان و عصیان باهور مزداه از صفت بقاء و جاودانی بودن محروم ماند.

این طرح تقلیدی بوسیله عوامل مختلف و نفوذهایی که از منابع گوناگون صورت گرفته است، تغییر و توسعه یافت. در داستان بنای هفت مسکن که بامواد عجیب و پربها (زر، سیم، پولاد و بلور) ساخته

شده آثار داستانی بسیار کهن مشاهده میشود که بدون شك چندین بار در طی قرون ، و در افسانه‌های عامیانه ، تجدید شده است و در آخرین مرحله بداستان هفت رنگ بنشانهٔ سیارات سبع که در ساختمان معابد بابلی بکار می‌رفته‌است، منتهی میشود. هرودت ضمن توصیف دژ همدان^۱ که بنای آنرا به دیو کِس^۲ نسبت داده ، چنین گفته است که : دیوارهای متحدالمرکز این دژ کنگره‌هایی داشت که هریک یکی از هفت رنگ سفید، سیاه، ارغوانی، لاجوردی، گل، سبز، زرد، زرین بوده است .

موضوع جنگ کیکلوس بادیوان مازندرانی، از داستان هوشنگ اقتباس شده‌است که بنا بر نقل یشتها بیش از همه بر دیوان مازندران چیرگی یافت. اما داستان اوشنر افسانهٔ تکامل یافته‌یست که بعد از دورهٔ انشاء یشتها تکمیل شده و بصورت واو زیر و مشاور کالوس در آمده‌است. نام اوشنر یکبار در یشتها آمده و آن یشت ۱۳ بند ۱۳۱ است که در آنجا نام اوشنر میان ثراتان (فریتون) و او زو (اوزو) قرار داده شده‌است. در کتاب پهلوی داستان دینیک هم نام اوشنر پیش از نام کی کواز آمده‌است، وجود داستانی اوشنر مسلماً از روی نمونه و سرمشقی که برای رجال خردمند سیاست در روایات قدیم موجود بود. (مانند بزرگمهر^۳ که بعدها بوجود آمده‌است) ساخته شد. گاوی که اهور مزدا آفرید تا در جنگهای سرحدی حکم تخلف ناپذیر، باشد از روی گاواساطیری «او کدات»

۱ - کتاب اول ، بند ۹۸

۲ - Deiocès

۳ - رجوع شونده کریستن سن ؛ داستان بزرگمهر حکیم (آکتا اربانتالیا ج ۳

ص ۸۱ بعد).

ساخته شده است که قتل آن بدست اهریمن یکی از حوادث اصلی خلقت محسوب میگردد^۱. در سرگذشت سربت جنگجوایی از عوامل داستانی عامیانه مشهود است. ساحره یی که بصورت سگی ماده آشکار میشود و با هر ضربت دو برابر میگردد شباهتی با مارچند سر افسانه یی لرن^۲ دارد که هر سر آن را ببرند سری بجای آن میرود. کوشش کاوس برای صعود بر آسمان، با سپاه یانی که بر ستیغ کوه البرز برد، هجوم پهلوانان عظیم الجثه را بر خدیایان در اساطیر یونانی بیاد میآورد. از جانبی دیگر داستان دخالت فروشی کیخسرو برای رهایی کاوس از چنگال نیرو سگ محمول عادی تصورات میبایدان است.

سیاوش (کوی سیاورشن)، ملقب به نام آور، و شریف، بارها بنا بر آنچه از یشتها مستفاد گردیده در مآخذ مختلف بعنوان پسر کاوس و پدر کیخسرو ذکر شده است.^۳ از سیاوش مخصوصاً^۴ نام بانی کنگ دز یاد شده است. دژ کنگ که همان

۱ - راجع به میتر کشنده کاو نر رجوع شود به :

F. Cumont, *Les mystères de Mithra*, p. 134 sqq. - در داستان کاوس سر شوگ Sarsaô یا هذا گوش *Haôāyôš* که در روز رستاخیز بدست سوشیانس کشته خواهد شد، اثر دیگری از داستان این حیوان اساطیری ملاحظه میشود، رجوع شود به Cumont در مجله تاریخ ادیان سال ۱۹۳۱ ص ۳۲ (Revue de l' Histoire de Religions, 1931, p. 32).

۲ - Lerne

۳ - دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۴. کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۱۱. مینوگ خرت فصل ۲۷ بندهای ۵۵ - ۵۷. بندهشن (وست) فصل ۳۱ بند ۲۵.
۴ - مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۵۵. دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۸. و همن یشت فصل ۳ بند ۲۵ و ۲۶. دانستان دینیک فصل ۹۰ بند ۵.

گنگه در اوستاست، محلی است که بنا بر یشت ۵ بند ۵۴ پسران واسک بدست توس در میدان جنگ ^۱خِشْرَسوَك مغلوب شدند. این دژ در جانب شمال و در آنسوی دریاچه ووروکش^۲ میان کوههایی قرار داد که یکی از آنها «سی چی داو»^۳ است. رود «پیداگ میان» یا «چترمیان» (چهرمیان؟)^۴ از آن دزمیگذرد. از کنگ دژ است که رستاخیز شاهنشاهی ایران آغاز میشود^۵ زیرا خورشیدچهر یکی از پسران زردشت در آنجا سکونت دارد و اوست که بر سپاهیان پیشیوتن در آخرین جنگ فرماندهی خواهد کرد^۶. توصیفاتی از کنگ دژ در نسخه ایرانی بندهشن^۷ و روایت پهلوی که در نسخ قدیمه آن همراه دانستان دینیک است^۸ یافته میشود. عبارت بندهشن که خالی از اشکال بنظر نمی آید اینست:^۹

۱ - بندهشن (وست) فصل ۲۹ بند ۱۰. چاپ انکلساریا ص ۱۹۸

۲ - بندهشن (وست) فصل ۱۲ بند ۲. سی چی دو *Sičidava* یشت ۱۹ بند ۵

۳ - بنابر نقل بندهشن چاپ انکلساریا ص ۸۶ این رودخانه در مغولستان جاری است.

۴ - هرنفلد در کتاب باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۶ بعد راجع به کنگه با کنگ دژ سخن گفته است.

۵ - دینکرت کتاب ۷ فصل اول بند ۳۸

۶ - بندهشن چاپ انکلساریا ص ۲۳۵

۷ - چاپ انکلساریا ص ۲۱۰

۸ - چاپ دهابار *Dhabahar* ص ۱۵۹ بعد

۹ - در این مورد نیز مرهون آقای تاوادیا هستم که درباره پاره‌بی از مشکلات

لفوی و عبارتی توضیحات و شروحي برای من فرستاده است.

کنگ دزرای کووژ کو دستومند پای اومندا ویناک ارواک ا
 همیشک و هار پ کمار دیوان بوژ. کی خسرو بی ازمیک نشاست، اوش
 هیت پرسپ هست زرین ا اسیمین ا یولادین ا برنجین ا آسین ا آپگینگین ا
 کاسگینگین، اوش ۷۰۰ فرسنگ راستاک (؟) امیان اوش، ۱۵ در پدش کی
 از در ا در پ اسپ پ ۲۲ روز و هاریک پ ۱۵ روز شاید شدن. معنی این
 عبارت چنین است :

کنگ دزرا (در باره کنگ دز) گویند که دستمند و پای مند و
 بیننده و رونده و همیشه بهار است. [در آغاز کار بر سر دیوان] ساخته
 شده بود^۱، کی خسرو آنرا بر زمین نشاند. [و آنرا] هفت دیوار است
 زرین و سیمین و یولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین و کاسگینگین^۲
 در میان آن هفتصد فرسنگ درازا [راه است] و آنرا پاتزده دراست که از
 هر د تا دری بر اسب به بیست و دو روز [و بروز] بهاری به پاتزده روز

۱ - مؤلف عبارت « پ کمار دیوان بوژ » را همچنان که دیده ایم معنی کرده ولی
 در ذیل صفحه چنین آورده است که شاید این عبارت معنی « زیر زمین » باشد که جای
 دیوانست. م .

۲ - کاسگینگین صفت بادوسوند است. اصل آن بنا بر توضیحی که آقای « تاوادبا »
 زحمت ارسال آنرا برای من کشیده، کاسگ است که در کتیبه های شوش دیده میشود و بمعنی
 مطلق « سنگ قیمتی » است. این کتیبه ها بدست P. S cheil چاپ شده (رجوع شود
 بمقاله بنونیست در نشریه انجمن زبانشناسی Bull. de la Soc. de Linguistique
 جلد ۳۰ ص ۶۱). بنظر هر تفسلد کاسگ بمعنی « سنگ لاجورد » است.

شاید شدن.

در روایت پهلوی هفت دیوار بصورت دیگری نوشته شده و چنین است :

یکی با سنگ، یکی با پولاد و یکی با آبگینه و یکی باسیم و یکی بازر و یکی با ...^۱ و یکی با عقیق . در دژ چهارده کوه یافته میشود و شش رود قابل کشتی رانی در او هست و زمین آن چنان حاصلخیز است که اگر خری در آن بشاشد در مدت يك شب بیلندی انسان از خاک آن علف میروید. هر يك از پاترده در بیلندی پنجاه انسان است . فاصله هردری از دیگری هفتصد فرسنگ است و در آن معادن غنی زر و سیم و سنگهای گرانبها و دیگر چیزها یافته شود . سیاوش کنگ را ییاری فر کیانی بر کمار^۲ بنا کرد و کیخسرو آنرا تصرف و اداره نمود . پادشاه آن دز پیشوتن یعنی مرد فنا ناپذیر و پیر ناشدنی است . ساکنان کنگ در شادی و سر بلندی و دینداری و پاکی بسر میبرند و بایران شهر باز نمی گردند مگر هنگامی که پیشوتن آنانرا برای جنگ با دشمنان ایران شهر بدانجا بکشاند، و ییاری اهرمزد و امهر سپندان (امشا سپندان) آیین جهان را نو کند و دیوانرا در روز رستاخیز از میان ببرد . در اینجا سخنی از خورشید چهار پسر زردشت

۱- آقای تاوادبا قرائت قسمت اخیر را چنین پیشنهاد میکند: « پَ اسب پَ ۲۲

روح و هاربك اُ پَ ۱۵ روح [هامین] . یعنی « بر اسب در ۲۲ روز بهاری ۱۵۵ روز [تابستان] ... »

۲- قرائت و معنی مبهم و مقرون بتردد است .

۳- بحاشیه شماره ۱ صفحه قبل مراجعه شود .

بمیان نیامده است .

باتوجه باین مطالب باسانی دریافته میشود که کنگ دز تقلیدی است از دژی که کاوس در البرز کوه ساخته بود . از این گذشته داستان هفت دیوار کنگ دز پیش از آنچه از وصف هفت کاخ کاوس برمیآید ، روایت هفت دیوار متحد المرکز هگمتانه (اکباتان) را بیاد میآورد . علاوه بر این در افسانه شهر کنگ دز که تصورات مربوط بدوره آخرالزمان در ایجاد آن مؤثر بوده است، تأثیر «ورجم کرد» بیشتر دیده میشود تا در کاخ کاوس . نتیجه این بحث چنین است که داستان کنگ دز از حیث تاریخ زودتر از افسانه کاخ کاوس بوجود آمده و نخستین تقلید از داستان « و رجم کرد » است، و داستان رنگ های هفتگانه سیارات سبع نیز که خود در روایات عامیانه تغییراتی یافته ، در آن اثر کرده است ؛ و داستان کاخ کاوس خود تقلیدی از داستان کنگ دز است .

فراسیاب یا **فرنگرسین**، پادشاه توران و پدربزرگ سیاوش در داستانهای تاریخی ایران مقام بزرگی دارد . نسب نامه او را در بندهشن بدین نحو میتوان یافت^۱ :

فراسیاب پسر «پشنگ» پسر «زئشم» پسر «تورک» پسر «سپینسپ» پسر

۱ - چاپ انکلسار با ص ۲۳۰ . چاپ وست فصل ۳۱ بندهای ۱۴ - ۱۹ (بندهای

۱۶ تا ۱۹ فقط در نسخه ایرانی بندهشن یافته میشود .)

«دوروشپ»^۱ پسر «توج»^۲ پسر «فریتون». برادران او عبارتند از کرسیوز ملقب به «کیدان»^۳ و «آگریث». از جمله فرزندان و اخلاف او که بعد از این ذکر شده‌اند، یکی دختر او «ویسپان فریا»^۴ است که سیاوش او را بزنی گرفت و از او کیخسرو بوجود آمد.^۵

در کتاب هفتم دینکرت (فصل ۱ بند ۳۱)^۶ که نام فراسیاب بصورت نیم اوستایی «فرنگراسیاگ»^۷ آمده صفت «جادو» برای وی ذکر شده است. تصرف فراسیاب در امور ایران از دوره پادشاهی منوشچهر آغاز میشود. در کتاب «مینوگ خرت» (فصل ۲۷ بند ۴۴) اشاره به پیمان مشهور میان ایران و توران شده است که بنابر آن فراسیاب پذیرفت که اراضی ایران را از «پدشخوار گر» (پتشخوار گر) واقع در جنوب دریای

۱ - ضبط نسخه ایرانی ندهشن (ص ۲۳۲). در بندهشن هندی این اسم بصورت «دوروشپ» آمده است و شاید صورت اصلی آن دوروشگ از اصل اوستایی «دوراش» باشد یعنی «دور دارنده مرک» یا «کسی که از مرک برکنار مانده است».

۲ - توج = نور. رجوع شود به کتاب من بنام تحقیقات در باره آیین زردشتی ایران قدیم ص ۲۳

۳ - Kêdān

۴ - در طبری: و یسف آفریدگ تعالی: کسفری (جای گسفری). این صورت بعدها با تقلب حروف «بشکل» فریان ویسپ و فرنگیس یا فرنگیس در شاهنامه در آمده است.

۵ - بحث در اینکه آیا این سلسله نسب مأخوذ است از روایت ملی یانه، قابل ملاحظه و دقت است.

۶ - در چاپ پشوتن سنجانا. کتاب هفتم مقدمه بند ۳۱.

۷ - Frangrāsiyāγ

مازندران تا دوزک (= کابل) به منوشچهر باز گذارد لیکن در این روایت سخنی از تیر انداختن اِرِخش^۱ که در پشت ۸ بندهای ۶-۷ مذکور افتاده، و در روایت ملی از ارکان این داستان است، بمیان نیامده. بنابراین بنابر اشاره بندهشن^۲ فراسیاپ منوشچهر و جنگجویان ایرانی او را در پدشخوار گر بیند افکند و برادر خود اغریث را که خداوند سپاه و پهلوانان ایران را بدعای او از نیستی نجات داده بود، بقتل آورد.

شکست منوشچهر باعث شد که ایران تحت تسلط فراسیاپ در آید. وقایع ذیل رامیتوان با احتمال بدوره پادشاهی فراسیاپ نسبت داد: فراسیاپ ایرانیان را از شَر زنگیاپ (زئی نی گو) دارنده نگاه زهر آگین، نجات بخشید. بسیاری از ایرانیان را بترکستان برد و ایران را ویران ساخت.^۳ پادشاهی پر آسیب او که مایه پریشانی کشور شده بود در بند ۶۲ از فصل دوم بهمن یشت ذکر شده است. لیکن در منابع ما مطالبی نیز یافت می شود که حاکی از فواید یست که این پادشاه غاصب بایران رسانید و آن چنانست که: فراسیات در فن ایجاد جویها مهارت داشت^۴ و هزار چشمه آب و آب شط هلمند و هفت رودخانه قابل کشتی رانی^۵ را بدریاچه کیان سی (= کاس ای

Erexga - ۱

۲ - چاپ انکلساریا ص ۲۳۱. وست فصل ۲۱ بند ۲۰ - ۲۲

۳ - بندهشن چاپ انکلساریا ص ۲۱۲ - ۲۱۳

۴ - داستان دینیک فصل ۷۰ بند ۳

۵ - هر تسفلد باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۸۸

یعنی هامون جاری کرد و مردمانی را بر کنار آن سکونت داد.^۱ بنا بر مورد دیگری از بندهشن^۲ رودخانه‌یی را که فراسیاب بگردانید «تاوتاگ نام» دارد. میتوان تصور کرد که داستان ایجاد خلیج «وورو کش-کاس ای» که در بند ۵۶ تا ۶۴ از یشت ۱۹ آمده است، خاطره مبهمی از سدهای مشهور رودخانه آکس (هرودت کتاب ۳ بند ۱۱۷) باقی مانده است. بعدها «اوزو» غلبه بیگانگان را بر ایران باهزیمت دادن فراسیاب تورانی از میان برد^۳ بعد ازین واقعه فراسیاب سه بار کوشید که فر را از دریای «وورو کش» بر آورد^۴ ولی در این کار کامیاب نبود و سپس تمام هفت کشور را در جستجوی فر زیر پی گذاشت.^۵ فراسیاب مانند ضحاک و اسکندر بوسیله اهریمن فنا پذیر خلق شده بود لیکن اهرمزد هر سه را از این حال بگردانید^۶ یعنی بی مرگی را از ایشان سلب کرد. در یشتها از دژ زیر زمینی افراسیاب که با آهن پوشیده شده بود سخن رفته است. شرح این مسکن با تفصیل بیشتر در کتب پهلوی آمده و از آن جمله در بندهشن^۷ چنین می بینیم که مسکن او در «بغ گیر»

۱ - بندهشن فصل ۲۰ بند ۳۴ (وست)؛ چاپ انگلاریا ص ۸۹؛ و رجوع شود

به مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۴۴.

۲ - بندهشن فصل ۲۱ بند ۶ (وست)؛ چاپ انگلاریا ص ۹۱

۳ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۱ (چاپ پشتون کتاب ۷ مقدمه بند ۳۱)

۴ - یشت ۱۹ بندهای ۵۶ - ۶۴

۵ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۱

۶ - مینوگ خرت فصل ۸ بندهای ۲۹ - ۳۰

۷ - بندهشن چاپ وست : فصل ۱۲ بند ۲۰، چاپ انگلاریا ص ۷۹.

یعنی «کوه‌خدایان» قرارداد است و مسکنی زیرزمینی بوده است که فراسیاب آنرا بآهن برآورد، و بلندی آن با ارتفاع هزار تن آدمی میرسید، و بریکصد ستون استوار بود^۱، و بجادوی بنا شده بود^۲، و چندان روشنایی داشت که شب در آن چون روز می نمود، و چهار رود از آن می گذشت که دریکی آب روان بود و در دیگری شراب و در دیگری شیر و در دیگری ماست، و خورشیدی و ماهی مصنوعی در آن میکشت^۳. آخر الامر افراسیاب بدست کیخسرو کشته شد^۴ و بعد از مرگ بکیفر اعمال خود رسید.

بر اثر تکامل و توسعه‌یی که بعد از عصریشتها در داستان افراسیاب راه یافت، وی پادشاه همه تورانیان و فرمانده آنان در تمام جنگهایی شد که بنابر افسانه‌ها پیش از دوره کیانیان رخ داد و باین ترتیب وی معاصر منوچهر و زاب است و پایان زندگی او با داستان کیخسرو بستگی دارد. این دشمن زورمند و خبیث مخلوقات او رمزدی، از شجاعتی تحسین آمیز برخوردار بود و مبداء این تصور هم بند ۷ از یشت یازدهم است. داستان دژ زیرزمینی افراسیاب نیز مانند کنگه دژ سیاوش از روی داستان ورجم کرد پدید آمده است و این امر مخصوصاً از آن قسمت داستان برمی آید که

۱ - ائوگم دئچا بند ۶۱

۲ - بندهشن نسخه ایرانی چاپ انگلاریا ص ۲۰۹

۳ - بندهشن نسخه ایرانی چاپ انگلاریا ص ۲۱۰ - ۲۱۱

۴ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۳۳ بند ۵ (کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۵ از چاپ پشتون

سنجانا). مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰.

تصور وجود روشنائی شب و روز در آن دژ شده است.^۱

بنظر من علت اینکه در روایت بندهشن دژ افراسیاب در زیر بَغِ کَر (خدا کوه) جای داده شده، ایجاد تناسبی است بین آن و سرگذشت افراسیاب و اتساب او بدان کوه. زیرا بَغِ کَر تغییری از «وَغِ کَر» است یعنی نخستین حرف بی آوا (غیر مصوت) کلمه در اصل «و» بوده است و این معنی از اشاره دینکرت (کتاب هفتم فصل اول بند ۳۹)^۲ برمیآید که بنا بر روایت آن افراسیاب و کَر سیوز عنوان «و کَر گان»^۳ (یعنی اهل و کَر) داشته اند. فصلی از بندهشن که در باره کوهها در آن سخن رفته است معلوم میدارد که «کوه بَکَر (= بَغِ کَر) کوهی است که افراسیاب تورانی دژ خود را در آن ساخت و در همان دژ خانه اندرونی یعنی زیرزمینی خود را بنا کرد و اکنون شهر «رام پیروز» بر جای آن ساخته شده است. عبارت بندهشن چنین است:

بَکَر کُوف هان فراسیاب تور پ درو پوشتیه داشت اوش هان مان اندرون کرد اوش ایمرؤ شهر رام پیروز»

از اشاره بی که در آغاز همین فصل آمده است چنین برمیآید که بَکَر

۱ - رجوع شود به وندیداد فرگرد دوم بند ۳۰ و ۳۸ - ۴۰

۲ - چاپ پشتون سنجانا کتاب هفتم، مقدمه، بند ۳۹

۳ - *Vaygrān*

۴ - فصل ۱۲ بند ۲۰. چاپ انکلساریا ص ۷۹

نام دیگری است برای کوه دارسپید (یعنی دارای درختان سپید یا دارای سپیدار)^۱ و در صورت اصالت این اشاره باید چنین پنداشت که افسانه فراسیاب ظاهراً بر اثر یک نوع تداعی معانی قابل توجیهی بدین کوه، مربوط شده است زیرا «جنگل سپید» بنا بر پشت ۱۵ بند ۳۱ - ۳۳ محلی بود که کوی هئوسروه (کیخسرو) در آنجا بر فرمانروای پیروز (۴)، ائوروسار = فرنگرسین، فراسیاب غلبه یافت.

چون افراسیاب دارنده نوعی از «ور» بوده است، اندیشه جاویدان بودن او هم میبایست خود بخود از این روایت نتیجه شود. لیکن افراسیاب یکی از دشمنان پادشاهانی بود که اهرمزد فر الهی را بدانان بخشید، پس جاودانی بودن افراسیاب نمیتوانست عطیه‌ی از اهرمزد باشد بلکه عمر جاودانی را اهریمن بدو بخشیده و اهرمزد آنرا از او باز گرفته بود. بدین ترتیب فراسیاب بی شباهت به کاوس نیست که اهرمزد نخست او را عمر جاویدان داده و بر اثر بدآموری اهریمن از او باز گرفته بود. علاوه بر این با توجه بداستان افراسیاب معلوم میشود که او مانند دهاک ملعون و مبعوض نیست، با آنکه همواره نام این دو در کتب پهلوی با هم و در ردیف هم ذکر میشود. افراسیاب همیشه اندکی از صفات پهلوانی را با خود دارد چنانکه

۱ - بندهشن فصل ۲۰ بند ۲. چاپ انکلساریا ص ۷۷. در نسخه هندی بندهشن

این اسم «کوف دارسپید بگر» آمده لیکن در نسخه ایرانی بندهشن «کوف دارسپید ابگر» است. با وجود اختلاف در دو نسخه باید متوجه بود که اگر این نام مربوط بدو کوه بود میبایست عبارت چنین باشد: «کوف دارسپید اکوف بگر».

ایرانیان را از چنگ « زنگیاب » ملعون بازمی‌رهاند و در امر آبیاری ایران شرقی دخالت دارد.

کیخسرو (کوی هئوسروه) پسر « سیاوش » و « ویسپان فری » دختر افراسیاب^۲، و هشتمین تن از خاندان کیانی است.^۳ وی پادشاه کشور خونیرس^۴ بود لیکن مانند سلف خود « کی‌اوس » پادشاه هفت کشور نبوده و تمام اعمال او منطبق بر آیین مزدیسنا پیش از ظهور زرتشت بوده است. از میان کارهای او دو کار بیش از همه شهرت داشته است. نخستین کار بزرگ او آنست که بتخانه مشرکان را در کنار دریاچه چیچست (چیچست) ویران کرد.^۵ در بندهشن چنین آمده است که آذر گشسپ در حالی که بریال اسپ کیخسرو قرار گرفته بود، تیر گیهایی را که یقیناً بدست ساحران ایجاد شده بود، از میان می‌برد و نوری چنان درخشنده ایجاد می‌کرد که بتخانه را کاملاً روشن مینمود. هنگامی که کیخسرو بتخانه را ویران کرد آتش گشسپ بر روی کوه اسنوند واقع در نزدیکی بتخانه قرار گرفت. این

۱ - دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۴ (کتاب هشتم فصل ۱۲ بند ۱۴ از چاپ پشوتن) ؛ بندهشن فصل ۳۱ بند ۲۵ (چاپ وست) و صفحه ۲۳۲ از چاپ انکلساریا
۲ - بندهشن فصل ۳۱ بند ۱۸
۳ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بند ۱۹ (کتاب هشتم فصل ۱۲ بند ۱۴) از چاپ پشوتن سنجانا

۴ - ایضا کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۴ (کتاب ۸ فصل ۱۲ بند ۱۴ چاپ پشوتن)

۵ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بند ۹ (کتاب ۹ فصل ۱۵ بند ۱۱ چاپ پشوتن)

۶ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۳ بند ۵ و کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۹ ؛ مینوگ‌خرد

فصل ۲ بند ۹۵ و فصل ۲۷ بند ۶۱ ؛ بندهشن فصل ۱۷ بند ۷

آتش عبارت بود از آتشکده شیز واقع در کنار دریاچه اورمیه^۱ که در دوره ساسانیان شهرت بسیار داشت و بناء آن به کیخسرو که خود پیش از عهد زرتشت زندگی میکرده است، نسبت داده میشد^۲. بنابر اشاره‌ی از کتاب داستان دینیک (فصل ۹۰ بند ۶) چنین بنظر می‌آید که کیخسرو آتشکده‌هایی در «کنگ» برقله کوههایی واقع در میان نواحی ایران و توران احداث کرده بود. دومین کار بزرگ کیخسرو آن بود که وی فراسیاب تورانی و یاران او کرسیوز (کرسوزد) و دیگران را از میان برد^۳.

باقی افسانه‌های مربوط بکیخسرو جنبه اساطیری دارد. کیخسرو میبایست که کارهای کنگ دز را سامان بخشد. این دژ را سیاوش پدر کیخسرو بر فراز سردیوان بنا کرده بود^۴ و کیخسرو آنرا بر زمین مستقر ساخت^۵. پیشیوتن پسر ویشتاسپ در کنگ دژ پادشاهی جاویدان دارد. وی در محلی مخفی بر تخت خود نشسته است و در آنجا تا روز رستاخیز سمت حفظ بدن‌ها را داراست. در روز رستاخیز وی با سوشیانس که رستاخیز مردگان را اداره

۱ - رجوع شود به مارکو آرت. ایران شهر ص ۱۰۸

۲ - هر تسفد، باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۷۲

۳ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۳ بنده (کتاب نهم فصل ۲۲ بنده چاپ پشتون) و کتاب ۷

فصل ۱ بنده ۳۹ (کتاب ۷ مقدمه بند ۳۹ چاپ پشتون). مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰

۴ - مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰

۵ - بندهشن چاپ انکلساریا ص ۲۱۰

می‌کندهمکاری خواهد کرد.^۱ در بند ۳ از فصل ۶۳ داستان دینیک^۲ بداستانی اشاره شده است که بنا بر آن کیخسرو بوسیله ایزد «وای» (ویو) هدایت شده بود. این داستان با توضیحاتی در کتاب نهم دینکرت (فصل ۳۳ بند ۱-۵) حکایت شده است. بنا بر نقل سوتگر نساکن هنگام رستاخیز کیخسرو با ایزد وای، خدایی که مردگان را همراهی می‌کند^۳ و در رستاخیز مردگان تأثیر فراوان دارد، دیدار خواهد کرد و از خواهد پرسید چرا آنهمه از مردان را که بفرو شکوه خود مشهور بوده اند، از میان برده است؟ «وای» پاسخ سخنان کیخسرو را میدهد و بعد از آن کیخسرو او را بگیرد و بشتر بدل می‌نماید و بر او می‌نشیند و «وای» او و همراهان ایرانی او را بجایی که «هئوایش» پسر «گئورو» خفته است راهبری می‌کند.^۴ کیخسرو او را رها می‌سازد و براه خود ادامه میدهد تا آنجا که طوس جنگجو خفته است برسد. از آنجا کیخسرو و پهلوانان بمحلی میرسند که کی‌ایوه در آنجا است، و چون از او بگذرند سوشیانس را می‌بینند. سوشیانس می‌پرسد: آنکه راست بر پشت

۱- دینکرت کتاب ۱۹ فصل ۵۸ بند ۱۰. بنقل از بغ‌نسا. مینوگ خرت فصل

۲۷ بند ۶۳ و فصل ۵۷ بند ۷.

۲- چاپ انکلساربا The Daristan- i - dinik ج ۱ چاپ بمبئی فصل ۳۵ بند ۳

۳- رجوع شود به کتاب یشتهای اوستا از Lommel ص ۱۴۸ پیوسته.

۴- در پشت ۱۳ بند ۱۱۸ از کسی بنام «گئورین» یا «کائوروین» سخن میرود.

در بعضی از نسخ همین اسم بصورت «یوئیس» کائوروین آمده است. گمان می‌رود «هئوایش» پسر «گئورو» را که در متن پهلوی آمده، متکلمین زرتشتی با «یوئیس» که از خاندان فریمان بوده است اشتباه کرده باشند.

«وایو» نشسته است کیست؟ کیخسرو خود را می شناساند و سوشیانس از کارهای بزرگ او مانند ویران کردن بتخانه کنار دریاچه چیچست و قتل افراسیاب بتجلیل یاد می کند، سپس کرشاسپ در حالی که گریزی بدست دارد فرا میرسد، طوس از خواب دیرین برمیخیزد و کرشاسپ را بر آن میدارد تا بکیش مقدس کاتایی بگردد و آنگاه جنگ واپسین آغاز میشود.^۱

لهراسپ (ائوروث اسپ) چنانکه دیده ایم در یشت ۱۳ (بند ۱۳۲)

و یشت ۹ (بند ۷۰ - ۷۷) در شمار گویان ذکر نشده است. ضمن تحولی که در طرح تاریخ داستانی ایران صورت می گرفت، همواره مورخان ایرانی متوجه خلأئی بوده اند که بعد از عهد سلطنت کیخسرو از حیث تعاقب و تابع سلاطین قدیم وجود داشت. در نسخه ایرانی بندهشن چاپ انگلستاریا ص ۲۳۲ و چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۸ لهراسپ را پسر « اوز » دانسته و « لهراسپ اوزان » خوانده اند. نام اوز در طبری « کی اوجی » ثبت شده است. نسب لهراسپ در بندهشن چنین اند: لهراسپ پسر « اوز » پسر « منوش » پسر « کی یسین » برادر کی اوس. نام کی لهراسپ در کتاب هشتم دینکرت فصل ۱۳ بند ۱۵ می آید و در این کتاب بنا بر نقل از چهارداد نسک و مینوک خرت از لهراسپ چون پادشاهی نیکوکار و دیندار یاد شده است. محققاً برای علمای دینی زرتشتی پر کردن خلأء میان سلطنت کیخسرو و کی گشتاسپ

۱ - مراد از این جنگ واپسین جنگی است که برای برانداختن عوامل اهریمن و از آن جمله ضحاک که از بندرها خواهد شد و باز جهان را پر از ظلم و عدوان خواهد نمود در می گیرد و پیروزی سوشیانس و همه جانبداران خیر خاتمه می یابد. م.

کاری دشوار بوده و بهمین علت است که در شرح داستان او بعضی از مسائل تاریخی یهودیان بعاریت گرفته شده است. وی بنا بر نقل مینوگ خرت (فصل ۲۷ بند ۶۷) اورشلیم را ویران کرد و یهودیان را پراکنده ساخت، و نیز بنا بر روایت دینکرت (کتاب پنجم فصل اول بند پنجم از چاپ پشوتن سنجانا، چاپ وست کتاب پنجم ص ۱۲۱) لهر اسپ بهمر اهی بوخت نرسیه (نبوخذ نسر) باورشلیم لشکر کشید. این داستان بهر حال متأخرتر از دوره ساسانی است زیرا مطلب مذکور از کتاب مینوگ خرت پهلوی، از آنجا که در ترجمه یازند و سانسکریت دیده نمیشود، باید الحاقی باشد، و نقل دینکرت هم بعید نیست که تحت تأثیر منابع خارجی بوجود آمده باشد.

ویشتاسپ (ویشتاسپ) از میان پادشاهان قدیم گشتاسب کسی است که مطبعاً نام او بیشتر از همه در ادبیات پهلوی ذکر شده است. وی پسر لهر اسپ بود و چند برادر داشت که تنها از یکی از آنان بنام «زریر» بنحو اخص ذکر شده است.^۱ ویشتاسپ جانشین و پسر لهر اسپ^۲، و بنا بر اشاره «ورثمانسرنسک»^۳ از خاندان نونذری (نونذان) بود، چارپایان بسیار داشت و شهرت وی بکشورهای دور دست کشیده بود.^۴ عهدی که اهرمزد مزدایرستی را بر زرتشت الهام میکرد،

۱ - مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۷. بندهشن، نسخه ایرانی، چاپ انکلساربا

ص ۲۳۲ فصل اول بند ۷. چاپ وست فصل ۳۱، بند ۲۹.

۲ - دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۵ بنا بر نقل از چهردادنسک.

۳ - دینکرت کتاب نهم فصل ۳۳ بند ۵ (کتاب نهم فصل ۳۲ بند ۵ چاپ

پشوتن سنجانا).

۴ - دینکرت کتاب هفتم فصل ۴ بنده ۷۵-۷۶ (چاپ پشوتن سنجانا، کتاب ۷

فصل ۳ بند ۷۵-۷۶).

عهد زرین بود، و آن دوره که کشتاسب دین بهی را از زرتشت فرامیگرفت: عهد سیمین^۱. زرتشت درسی سالکی نخستین الهام اهور مزدا را دریافت^۲ ده سال بعد هفتمین وحی بر او صورت گرفت و وشتاسپ در همین هنگام دین بهی را از او پذیرفت^۳.

درباره گرویدن وشتاسپ بزرتشت، اخبار و اشارات بسیار در کتب آمده است^۴. از این روایات چنین بر میآید که امهرسپندان (امشاسفندان) و آتش اهرمزد بروشتاسپ تجلی کردند و او را بپذیرفتن و پراگندن آیین بهی برانگیختند. کشتاسب بعد از این وقایع زن خود هوتوس^۵ (هوتئوس)^۱ را از آنچه گذشته بود آگاه کرد^۶.

۱- دینکرت کتاب ۹ فصل ۸ بند های ۲ - ۳ بنقل از سوتگرنسک؛ بنا بر نقل بهمن یشت، یا زندوهومن یسنا (فصل ۲ بند ۱۶ - ۱۷) سلطنت وشتاسپ عهد زرین و عهد سلطنت نواده او کی بهمن، عهد سیمین بوده است. رجوع شود به Cumont رساله در تاریخ ادیان Recit de l' Histoire des Religions، چاپ ۱۹۳۱ م، ۵۰ پیچید.

۲- دینکرت کتاب نهم فصل ۲۴ بند ۱۷ و فصل ۳۹ بند ۲۲.

۳- دینکرت کتاب هفتم فصل ۴ بند ۷۶ - ۸۶.

۴- رجوع شود به: دینکرت کتاب نهم فصل ۴۲ بند ۱۷ و فصل ۳۹ بند ۲۲

و کتاب هفتم فصل اول بند ۴۱ و ۴۷ و فصل ۴ بند ۱ و ۷۴ - ۷۵ و فصل ۵ بند ۶؛ مینوگ خرت فصل ۱۳ بند ۱۴ - ۱۵ و فصل ۲۷ بند ۶۸ - ۷۶؛ زندوهومن یشت فصل ۲ بند ۵۸ و ۶۰.

Hutôs - ۵

Hutaosa - ۶

۷- دینکرت کتاب ۷ فصل ۴ بند ۷۶ - ۸۶.

در کتاب دینکرت از الهام دیگری نیز بروشتاسپ شاه سخن میرود^۱ و شرح آن چنین است که روان مردی پاک بنام سریت از خاندان وِسِرپ^۲ بر وِشتاسپ متجلی شد.^۳ این روان از «گروتمان»^۴ یعنی بهشت، بر روی گردونه‌یی عالی که خود بخود در حرکت بود، نزد گشتاسپ آمد و او را از قبول القاآت یکی از دیوان بر حذر داشت. در این وقت، یعنی بعد از آنکه روان وِسِرپ رسالت خود را ابلاغ کرد، گردونه‌ی بدو گردونه بدل شد که یکی از آندومینوی و دیگری جهانی (کیانی) بود. در گردونه جهانی وِشتاسپ قرار گرفت و بنشستگاه نوزدیان رفت، و در گردونه‌مینوی روان سریت بگروتمان باز گشت. اما آتشیهای مقدس، چنانکه پیش از این، گفته‌ایم یکی از آنها آتش جنگجویان یا آتش شاهنشهی (آتور گُشَسپ) است که کیخسرو بر فراز کوه «اسنوند» بنا کرد. بنا بر داستانهای موجود آتش دیگر یعنی آتور فریغ، آتش موبدان، و آتور برزین مهر، آتش کشاورزان، را وِشتاسپ در نقاطی که معابد آنها در دوره ساسانی مشهور بوده است بنا کرد. در نسخه هندی بندهشن (فصل ۱۷ بند ۵ - ۶) چنین آمده است که: «ییم» آتش

۱- دینکرت کتاب ۹ فصل ۶ بند ۲ - ۱۴.

۲- Visrap

۳- این سریت را که صورت اوستایی آن ثریت θrita است، باید از دوتن دیگر بهمین نام تمیز داد. یکی از آندو ثریت پسر سایوژدری Sāyuždrī و دیگری ثریت از خاندان سام است.

۴- Garôdmân

فربغ را بریکی از کوههای خوارزم ساخته بود و در عهد ویشناسپ آن
 آتش بکوه «رشن» واقع در کابلستان، ناحیه کابل، انتقال یافت و هنوز هم در
 آنجا باقیست. بعقیده بعضی از دانشمندان روایت نسخه ایرانی بندهشن
 در این باره رجحان دارد (چاپ انگلساریا ص ۱۲۴) لیکن متأسفانه
 اشاره جغرافیایی بمحل آند فربغ در این مورد درست خوانده نمیشود.
 «ولیمز جاکسن»^۱ این قسمت را روشن کوه «کواروند» (بخارآلود)
 واقع در ناحیه «کار» خوانده^۲ و توضیحات مؤلفان تازی کوی و پارسی کوی
 را یادآور شده است که طبق آنها آتش فربغ در دهکده «کاریان» واقع در ایالت
 فارس مستقر بود. هر تسفلد همین قسمت را «روشن کوه از ناحیه کنارنگان»
 ترجمه کرده و ناحیه مذکور را همان جلگه نیشابور دانسته است.^۳ آتش
 برزین مهر را ویشناسپ بر کوه ریوند واقع در خراسان^۴ بر قلّه جبال موسوم
 به پشت ویشناسپان بنا کرد.^۵

اشارات مربوط بجنک گشتاسپ با «کویان» و «کرینان» که بتفاریق

۱ — Williams Jackson

۲ — The Location of the Farnbag Fire. JAOS. 1921, p. 81 sqq—

۳ — یادنامه مودی ص ۲۱۰ و نیز رجوع شود به باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۸۲ پی‌م

۴ — بندهشن، وست، فصل ۱۷ بند ۸ و فصل ۱۲ بند ۱۸. چاپ انگلساریا

ص ۱۲۵ و ۷۹

۵ — بندهشن چاپ وست فصل ۱۲ بند ۳۴. چاپ انگلساریا ص ۸۰

در گائاه‌ها ذکر شده است، غالباً در کتاب هفتم دینکرت دیده میشود. لیکن بزرگترین لشکر کشی این پادشاه جنگ‌هایی بود که با ارجاسپ پادشاه خیونان کرد. این دشمن زورمند و تن‌آزاد در باریان خود را بر سالت تزد و یشتاسپ فرستاد تا از او خراج طلب کنند^۱. و یشتاسپ جواب رد داد و آغاز جنگ با ارجاسپ کرد. سپاه ارجاسپ از چینیان و دیگر اقوام خارجی ترکیب شده بود^۲. جنگ‌های سخت با این پادشاه زورمند سرانجام پیروزی و یشتاسپ و دین بهی پایان یافت^۳. بنا بر روایت بندهش نبرد قطعی میان و یشتاسپ و ارجاسپ در کوه «کومس» واقع در کرکان رخ داد^۴. هنگامی که سپاهیان ایران در حال پراکندگی بودند، کوه «میان دشت» از هم فروریخت و کوه جدیدی بوجود آمد یعنی کوه کومس (= قومس) که کوه «متن‌فریات» یعنی «بفریاد رسیدن» لقب یافت. بنا بر نقل بهمن یشث (فصل ۳ بند ۹)

.

این جنگ بزرگ در جنگل سپید (= سپیت ر زور) واقع شد. این روایت

۱- دینکرت کتاب هفتم فصل ۴ بند ۷۷ (کتاب ۷ فصل ۳ بند ۷۷ از چاپ

پشوتن سنجانا).

۲- ایضاً کتاب ۵ فصل ۳ بند ۱۰. همین جنگ است که داستان آن در کتاب

پهلوی معروف ایا تکار زیران آمده است.

۳- ایضاً کتاب ۷ فصل ۴ بند ۸۳-۹۰ (کتاب ۷ فصل ۳ بند ۸۳-۹۰ از

چاپ پشوتن سنجانا).

۴- بندهش چاپ وست فصل ۱۲ بند ۳۲-۳۳. چاپ انکلساریا ص ۸۰

تحت تأثیر یشت پانزدهم بند های ۳۱ - ۳۳ پدید آمده است که در آن سخن از جنگ کیخسرو در جنگل سپید میرود. در کتاب پهلوی *نسبه*^۱ جدید «جاماسب نامک» *یک جنگ ویشناسپ* با «*اخوان سپید*» اشاره میشود که در جنگل سپید رخ داد، و در آنجا چنین آمده است که جنگل سپید در کوه «*پتشخوار گر*» قرار دارد^۱. بعد از این پیروزی ویشناسپ پادشاهان بزرگ را بدین نو خواند و برای هر یک نسخه‌یی از کتاب اوستا همراه یکی از مغان بفرستاد تا آنانرا بدین بهی رهبری کنند^۲.
 زرتشت در هفتاد و هفت سالگی^۳ بدست «*تور برات ریش*»^۴
 (*برات ر کیش یا براتروخش*)^۵ کشته شد لیکن ویشناسپ که خود را

۱ - جاماسب نامک پهلوی فصل ۱ بند ۲۰. ظاهراً کرد آورنده این کتاب در اینجا چند افسانه را که در اصل ارتباطی بایکدیگر ندارند بهم آمیخته و خلط کرده است. این داستانها عبارتند از داستان دیوسپید و داستان اکوان دیو که دو واقعه مختلف از وقایع مربوط به رستمخ یعنی رستم هستند.

۲ - دینکرت کتاب ۶ فصل ۲۱ از چاپ وست. کتاب ششم فصل ۱۴ از چاپ پشون سنجانا.

۳ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۵ بند ۱ (کتاب ۷ فصل ۴. مقدمه، از چاپ پشون سنجانا).

۴ - *Tūr ē Braδrō-rēš* - ۵ *Braδrōγ-rēš*

۶ - *Braδarvaxš*

۷ - دینکرت کتاب ۵ فصل ۳ بند ۲؛ بهمن یشت فصل ۲ بند ۳؛ بندش

چاپ انگلاریا ص ۳۱۸. هرستفلد درباره این برات ریش در کتاب باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۴۶ پیعد بحث می کند.

بمقام قهرمانی دین بهی رسانیده، و در نشر آن کوشش فراوان کرده بود، در پاداش این خدمت حیاتی طولانی بمدت یکصد و پنجاه سال، و پیری بنام پیشیوتن (پشوتن) یافت که جاویدانست و پیری و ذبول و گرسنگی در او راه ندارد و خواه از حیث جسمانی و خواه از لحاظ معنوی و روحانی نیرومند و تواناست.^۱

پیش از این گفتیم که در یشتها و همه قطعات اوستا که تا این زمان محفوظ مانده است، بعد از سلطنت گشتاسپ از حیث تاریخ سیاسی به خلایق باز میخوریم. در روایت دینی متأخر بر کردن این خلاء انجام نگرفته است. در سلسله نسب سلاطین که در نسخه ایرانی بندهشن آمده،^۲ تنها نام دوتن از فرزندان ویشتاسپ ذکر شده یکی سپندیات (سپنددات = اسفندیار) و دیگری پیشیوتن (= پشوتن). این هر دو اسم در یشت ۱۳ بصورت «سپنتودات» و «پیشی اثن» ذکر شده است. بنا بر نقل شکند گمانیک و یزار (فصل ۱۰ بند ۶۷) «کی سپندیات» و «زریز» در راه دفاع از دین بهی به هروم (= روم) و هند لشکر کشیدند. در آن قسمت از بندهشن که اکنون ذکر کرده ایم، سه فرزند از سپندیات ذکر شده است: نخست و همن^۳ و دیگر آتور ترسه (آتور ترسه)^۴

۱- دینکرت کتاب ۷ فصل ۴ بند ۸۱ (کتاب ۷ فصل ۳ بند ۸۱ چاپ پشوتن).

۲- چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۹. چاپ انکلساریا ص ۲۳۲

۳- این اسم گاه در متون پهلوی بصورت نیم ایستایی «هومن» ذکر شده است.

۴- Ātarōtarsah

و مهرترسه (میتروترسه)، لیکن از این هر سه تن اصلاً درواستای موجود
ذکری نشده است و از دوتن اخیر الذکر هم تا آنجا که من میدانم در سایر
کتب پهلوی نیز نامی نیست. در صورتیکه **وهمن (= بهمن)** خلاف آن دوتن
در روایت دینی یکی از اسامی کثیرالاستعمال و مورد اطلاع همه است.

در کتاب هفتم از دینکرت، فصل هفتم بند پنجم (کتاب هفتم فصل ششم
بند چهارم از چاپ پشتون سنجانا) نام **وهمن** پسر سپندیات بعنوان یکی «از
خوتایان» یعنی یکی از پادشاهان ذکر شده است و در این مأخذ بنقل از اوستا،
یعنی نقل از ترجمه پهلوی یا یک قسمت مفقود شده آن، چنین آمده است که
او بهمن درست کردار و فعالترین مرد از پیروان مزدیسناست. در نسخه ایرانی
بند هشتن (چاپ وست فصل سی و یکم بند ۳۰؛ چاپ انکلساریا ص ۲۳۲)
بهمن با عنوان «اردشیر» یاد شده و در **وهمن** یشت (فصل ۲ بند ۱۷)
این دو اسم بیکدیگر آمیخته و «**وهمن** اردشیر» از آن ترتیب یافته است.
در این کتاب عهد **وهمن** اردشیر «عهد سیمین» شمرده شده است. علت
آنکه در عهد ساسانیان به بهمن داستانی که او را پسر و یشتاسپ می‌شمردند،
عنوان اردشیر داده‌اند آنست که بنا بر شجره نسب که در عهد ساسانیان
ساخته شده بود، اردشیر پایکان مؤسس سلسله ساسانی از اخلاف مستقیم
همین **وهمن** شمرده شده است و بهمین سبب یکی دانستن **وهمن** اردشیر و
اردشیر اول هخامنشی ظاهراً در اواخر عهد ساسانی صورت گرفته بود.
علاوه بر این فصل، هفتمین کتاب دینکرت که در باره عهد بعد از

گشتاسپ سخن میگوید تنها وقف بر تاریخ دین زرتشتی و اسامی رجال بزرگ آن آیین است نهمربوط بتاریخ سیاسی ایران. **دارای دارایان** (دارا پسر دارا) یعنی داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی در فصل ۲۳ از کتاب ششم دینکرت ذکر شده و علت ذکر نام او تنها اهمیت دینی او بود چه بنا بر روایات دینی وی فرمان داده بود که دوشنوخه از اوستا وزند ترتیب دهند و در خزانه نگاه دارند.

داستان کیرساسپ

هنگام بحث در باره روایات دینی مربوط بکیانیان، باید از داستان کیرساسپ (= کرساسپ) نیز سخن گفت. درست است که این پهلوان بخاندان کیان نسبتی ندارد، لیکن وجود او منشأ سلسله‌یی از داستانهاست که در روایات ملی ارتباط نزدیک با تاریخ کیانیان دارد.

در اوستا کیرساسپ پهلوان چندین حادثه بزرگست. وی پسر «نریت» از خاندان «سام» و مردیست با گیسوان مجعد، گرزور، نیرومندترین مردان. کرساسپ برادر «اورواخشی» یکی از قانون‌گزاران معروفست. این پهلوان در ظرفی روین بر پشت ازدهایی بنام «سروور» (شاخدار) که حیوانی زهردار بوده و آدمیان را بدم‌درمی کشیده‌است، غذا می‌پخت. چون این ازدها از تنف آتش بامان آمد، از جای برجست و همه آبهای داغ را پراگند. لیکن کرساسپ که در آغاز کار از بیم از جاجسته بود سرانجام ازدهای دشمنان را

بکشت و از پای افکند^۱. کرساسپ در کنار دریای «وُ رو کَش» گندرو^۲ دیو زرین پاشنه را که پوزه بی بزرگ و گشاده داشته و عالم را بفنای دین راستین تهدید میکرد، از پای درآورد^۳. کرساسپ بر خانه عظیم گندرو^۴ حمله برد و از قتل برادر خود «اُور واخشی» انتقام گرفت^۵ و «هیتاسپ زرین تاج» را بکشت و بر روی گردونه خود (یا در حالی که بگردونه او بسته بود) بیاورد^۶. علاوه بر این کرساسپ نه پسر «پَنی» و پسران «نیویک» و «داشتیانی» و «ورشودانین» و «پیئون» دوست جادوان را بکشت^۷ و آنگاه «ارِز شمن» ی نیرومند و حیلہ گر و لنگ و با هوش را از میان برد و «شنا وِیْذک» را که مشت او از سنگ بود بکشت. این همان کس بود که میخواست بعد از بلوغ گردونه خود را از آسمان ترتیب دهد و از زمین چرخ بسازد و اورمزد و اهریمن را بر گردونه خود بیند^۸. بنا بر روایت و ندیداد (فرگرد ۱ بند ۹) کرساسپ از «خَنشِی تی» جادو

۱ - بسای ۹ بند ۱۰ - ۱۱. بشت ۱۹ بند ۴۰

۲ - بشت ۵ بند ۳۸. بشت ۱۵ بند ۲۸. بشت ۱۹ بند ۴۱

۳ - بشت ۱۵ بند ۲۸

۴ - بشت ۱۵ بند ۲۸؛ بشت ۱۹ بند ۴۱. هیتاسپ احتمالاً قاتل اُور واخشی بود.

۵ - بشت ۱۹ بند ۴۱

۶ - بشت ۱۹ بند ۴۳ - ۴۴

که در ولایت « وَاِکِرِتَ » یعنی کابلستان بسر میبرد، فریب خورد ولی جسم او که جاویدان و مرگ ناپذیر است بوسیلهٔ ۹۹۹۹۹۹ فرّوشی نگاهداری میشود.^۱ محققاً کرشاسپ اوستا یکی از پهلوانانی بود که از روزگار ان قدیم در حکایات عمومی و ملی سخن از او و پهلوانیهای وی در کشتن ازدها و قهرمانان میرفت، و بعدها شرح جنگاوریهای داستانی او کم و بیش جنبهٔ دینی یافت. داستان مردی که غذای خود را بر پشت حیوانات عظیم الجثه پیزد در حکایات بحری و خاصه در داستان سندباد بحری هم دیده میشود.^۲

اعمال قهرمانی و پهلوانیهای کرشاسپ بار دیگر با تفصیلات بیشتری در سوتگرنسک^۳ آمده و بنا بر آن نسک این پهلوان موفق شده بود «وات» دیو طوفان را که جهان را زیر و زبر می کرد نرمتر کند.^۴ او با تنها انت کرد زیرا در برابر اورمزد آنرا بتازیانه زد. بهمین سبب آتش از وارد شدن روان کرشاسپ در بهشت ممانعت نمود در صورتیکه «گوشورون»^۵ (روان کاوثر = ربه النوع در واسپا^۶) با او مهربان بوده و او را از دوزخ دور می داشته است. اورمزد روان بی آرام و سرگردان کرشاسپ را بزرگداشت نشان داد و زرتشت

۱- یشت ۱۳ بند ۶۱.

۲- رجوع شود به : Chauvin, Bibliogr. , VII , p . 9 .

۳- دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۵ (کتاب ۹ فصل ۱۴ از چاپ پشتون)

۴- این همان دیو واتى Vāta است که دروندیداد ذکر شده (فرگرد ۱۰ بند ۱۴)

و تقیض ایزدوات Vata است

Drvāspā - ۶ Gōšurvan . ۵

پیامردی اوتزد ایزد آند برخاست و آن ایزد شفاعت زرتشت را پذیرفت و از آن پس روان کرشاسپ در «همیستگان» آرام و آسایش یافت.^۱ در رساله «روایت پهلوی» که همراه نسخه «داتستان دینیک» دیده میشود،^۲ همین قسمت از سونگرنسک بصورت مکالمه میان اورمزد و روان کرشاسپ آمده است. کرشاسپ در این مکالمات کارهای بزرگ خود و جنگهای خویش را با «سروور» و «گندرو» و دیگر بدکاران شمار می کند. در مینوگ خرت (فصل بیست و هفتم بند ۴۹-۵۳) شرحی از جنگاوریهای سام از قبیل نابود کردن اژدهای «سروور» و کرک «کیوژ» موسوم به پیهین (= پتنی؟) و «کندرو»^۳ جادو و مرغ «کمک»^۴، ملاحظه می کنیم.

چون پایان جهان نزدیک شود، طوس پهلوان کرشاسپ را از خواب دیرین بیدار می کند تا با کیخسرو در رستاخیز جهان که براهنمایی سوشیانس انجام خواهد گرفت، شرکت کنند و در کشتن دهاگ (ضحاك) که در این

۱- همیستگان (Hamēstaγēn) برزخ است که روان آن کسانی که گناه و نوابشان معادل یکدیگر باشد در آنجا می ماند. رجوع شود به: یشتها تألیف لومل Lommel ص ۱۴۵ ببعد.

۲- چاپ دها بهار ص ۶۵ ببعد.

Kapoudh-۱ Sruvar - ۲

Paḡanya-۱ Pêhên - ۵

Gandarêv - ۷

۳- رجوع شود به یادداشت شماره ۶ و ست در: P.T.II, p. 373 sqq.

وقت خود را از اسارت نجات میدهد، همداستان شوند^۱. توضیح آنکه دهاک را فریدون ببند افکنده و در دماوند بزنجیر بسته است، لیکن او در آخر زمان زنجیر می‌کسلد و ظلم و عدوان از سر می‌گیرد تا آنکه کیخسرو و کرشاسپ و طوس و دیگر جاویدانان ییاری سوشیانس آیند و براهبری او ضحاک را بکشند و رستاخیز کنند.

بروایت بندهشن^۲ بسام عمر جاویدان بخشیده شده بود لیکن بسبب قصوری که در حفظ آیین مزدایی کرده بود، بدست ترکی «نوهین» نام مجروح شد و در درشت پیشانی (درهٔ پیش در کابلستان)^۳ تا روز رستاخیز در حالتی از بی‌حسی باقی خواهد ماند. در این هنگام بنا بر روایت و همن یشت (فصل ۳ بند ۶۰ - ۶۲) دو تن از ایزدان بنام سروش و نیر یوسنگ (دراوستا: سراس و نیر یوسنگه) با فریادی که سه بار تکرار میشود، او را از آن حالت بیدار می‌کنند. در چهارمین فریاد سام برمیخیزد و از دهاک را می‌کشد و بعد از این واقعه سوشیانس جهانیان را از شر و بدی نجات می‌بخشد و رستاخیز آغاز میشود. در جملهٔ مقدم از و همن یشت

۱- دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۵ بند ۲ (کتاب ۹ فصل ۱۴ بند ۲ چاپ پشتون) و نیز رجوع شود به دینکرت کتاب ۷ فصل ۱۰ بند ۱۰ (کتاب ۷ فصل ۹ بند ۱۰ از چاپ پشتون سنجانا)

۲- فصل ۲۹ بند ۷ - ۹؛ چاپ انکلساریا ص ۱۹۷.

۳- بروایت مینوگ خرت (فصل ۶۹ بند ۲۰ - ۲۴) جسم سام در صحرای پیشندس Pēñdas نزدیک کوه دماوند قرار دارد.

یعنی بند پنجاه و نهم پهلوان این داستان کرشاسپ از خاندان سام است .
سام همان کرشاسپ و نام خانوادگی اوست که در روایات بعدی بنام
شخص مبدل شده است .

کرشاسپ مانند یم و کی اوس از آن دسته از پهلوانانست که بر اثر
ارتکاب گناه سعادت ابدی را از دست دادند. اکنون باید بدانیم گناهی که
او برضد آتش مرتکب شده است چیست ؟ تنها اطلاع ما در این باره
آنست که او آتش را بتازیانه زده (خاموش کرده) بود. این عمل رامیتوان
دنباله جنگی دانست که او با ازدهای « سروور » کرده بود ، زیرا بعد از
آنکه « سروور » از جای جست و ظرف آب جوش را سرنگون کرد ، آتش
خاموش شد . لیکن این تصور تا حدی مستبعد بنظر می آید . شاید مقصود
از اِهانت آتش عملی باشد که ناقض تعلیمات آیین مزدیسنا بودو کرشاسپ
هنگامی که تحت نفوذ خنثی تی جادو بود ، بچنین کاری مبادرت کرد . در
قسمت مورد بحث از بندهش فقط باختصار چنین گفته شده است که کرشاسپ
با کیش مزدیسنا باهانت رفتار کرده بود . با این حال برای کرشاسپ در
رستاخیز عالم وظیفه مهمی تعیین شده است . حال کرشاسپ در این مورد
مشابه باوضع یم است و یک روایت درباره آنها تکرار گردیده و بعد کوشیده اند
که آنها را بایکدیگر ارتباط بخشند .

کرشاسپ از طرفی فناپذیر است و مانند فردیک سرخ ریش^۱ و
اوژیهدانمار کی^۲ و آخرین امام شیعه ، مهدی ، در محلی پنهان بسر میرد و از

آنجا هنگامی که جهان را مصائب گوناگون فرا گرفت، برای رهایی جهانیان، ظهور می کند. این روایت مربوط به زمانی کهن است، زیرا در یکی از قسمتهای بسیار کهن اوستا بنگاهداری جسم کرشاسپ بوسیلهٔ ۹۹۹۹۹۹ فروشی اشاره شده است و در این افتخار، کرشاسپ با سه نطفهٔ زردشت که از آنها سه نجات دهندهٔ بزرگ عالم پدید خواهند آمد، شریک است.^۱ از طرفی دیگر روان کرشاسپ پس از چندی سرگردانی در «همیستانگان» مستقر خواهد شد و این اشاره می رساند که روان او بهمهٔ روانهای عادی شبیه است که کاریهای نیک و بدشان مساوی باشد. و اگر باین قسمت از داستان کرشاسپ توجه کنیم اثری از جاویدان بودن کرشاسپ در آن نمی یابیم.

دریشتها ارتباطی میان جم و کرشاسپ ملاحظه میشود. بدین معنی که فر (خورینه) در سه نوبت از جمشید بگست. نخستین بار بمیثر تعلق گرفت و دومین بار به نر اتئون و سومین بار به کرشاسپ.^۲ انقسام دو بهره از فر جمشید میان فریدون و کرشاسپ با توجه بداستانهای آندو پهلوان امری طبیعی است چه فریدون بند کنندهٔ اژی در کوه دماوند و کرشاسپ کشندهٔ اودر روز رستاخیز است.

درینای نهم کرشاسپ میان فریدون و زردشت، و درشت نهم میان فریدون و فر نگر سین، و درشت پاتر دهم میان فریدون و کیخسرو قرار دارد.

۱ - یشت ۱۳ بند ۶۱-۶۲

۲ - یشت ۱۹ بند ۳۰-۳۸

پس در همه موارد نام وی با توجه بتأخر زمانی بعد از فریدون، دومین وارث فر^۱ جمشیدی، ذکر میشود.

توسعه بعدی تاریخ داستانی ایران باعث شد که منوچهر (منوش چیر) جای معینی بعد از «ثراتان» یعنی فریدون پیدا کند و بعنوان گیرنده انتقام ایرج پسر فریدون تلقی شود. زیرا در همین فواصل داستانی تقسیم جهان میان سه پسر فریدون هم وارد تاریخ اساطیری شده بود^۲. بعد از سلطنت منوچهر داستان تسلط افراسیاب را بر ایران، و باز گرفتن آن را از افراسیاب، و سلطنت «اوزو» (زاب) را قرار داده اند.

با ورود این افراد که نامشان بین سلطنت «ثراتان» و «کیرشاسپ» ذکر شده، طبعاً محل وقوع نام کرشاسپ در سلسله پادشاهان داستانی، تا حدی مبهم گردیده است. در کتاب هشتم دینکرت فصل ۱۳ بند ۱۲ (کتاب هشتم فصل ۱۲ بند ۱۲ از چاپ پشتون سنجانا بنقل از چهار داد نسک) و کتاب مینوک خرت (فصل ۲۷ بند ۴۹) نام کرشاسپ بعد از «کی کوات» نخستین پادشاه سلسله کیانی آمده و در کتاب هفتم (فصل ۱ بند ۳۲) اسم او بعد از منوچهر و زاب و بیش از نام کیقباد، نخستین پادشاه سلسله کیانی، ذکر شده است.

۱- در پشت ۱۳ بند ۱۳۰ بعد سلسله پهلوانان بگونه‌ی دیگری و بدون ذکر نام فریدون آمده است، بدین ترتیب: فریدون، اوشنر، اوزو، آغرات، منوش چیر؛ و بعد از منوچهر نام کویان ذکر میشود.

۲- رجوع شود به کتاب من بعنوان تحقیق درمزدپرستی ایران قدیم ص ۲۲ بعد.

در داستان دینیک (فصل ۳۷ بند ۳۵) محل کرشاسب در سلسله سلاطین، میان منوچهر و کیقباد است، لیکن در نسخه ایرانی بندهشن^۱ اسم او را بین کیخسرو و لهراسب گنجانیده اند.

ماخذ اساسی همه این موارد ظاهراً چهار دانسک بوده و اختلاف این منابع هم بی تردید بستگی بتوضیحات و تفسیرهای متفاوت مفسران داشته است.

روایت دینی که در اوستای عهد ساسانی مذکور بوده، و تفسیر پهلوی آن، که اصول آن در ادبیات مذهبی بزبان پهلوی محفوظ مانده است، بیش از همه چیز رابطه سلطنت کیانی با مزدیسنا و مسائل مربوط بآن، متوجه بوده^۲ و بسیاری از افراد خاندان کیانی و حتی بکسانی مانند کرشاسب و پهلوانان دیگری که در سلسله سلطنتی کیانی وارد نبوده اند، نقش مهم و قابل توجهی در موضوع رستاخیز عالم و نو کردن آیین داده اند.

در داستان سلاطین سه نکته مهم که مبنای آنها در داستان «یم» دیده میشود، بطور اخص نفوذ کردمو با تغییرات و تغییر شکلهایی باقی مانده است. اول آنکه پهلوان مواهب الهی خود را بر اثر ارتکاب گناه بزرگی از

۱- چاپ انکلساربا ص ۲۳۲: چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۶.

۲- بهمین علت بوده است که لایع شعور چنین تصور شده است که پادشاهان مقدم بر زرتشت پیش از ظهور آن پیغامبر دین اوداشته اند و نیز بهمین سبب است که تفاوت اساسی محسوسی میان آیین قدیم پیش از زرتشت و کیش او در داستانها احساس نمی کنیم و متون پهلوی نکات تازه ای را که در کیش زرتشتی نسبت بآیین قدیم آریایی ایران وجود داشته است، در این گونه موارد معلوم نمی دارند.

دست میدهد. این امر در شرح داستان «کی اوس» (کاوس) و کرشاسپ و افراسیاب ملاحظه میشود. البته در هریک از این داستانها موضوع اساسی مذکور بصورت خاص و باتغییراتی مشاهده میشود.

دوم موضوع بنای کاخ عجیب و شگفت انگیزی است در زیر زمین، یا برفراز قلّه کوه، یا در محلی دور دست، که نزدیک شدن بدان دشوار باشد. هفت کاخ کی اوس در کوه البرز، کنگ دز که سیاوش بنا کرده و کیخسرو آن را نظم داده و اداره نموده بود، و کاخ زیرزمینی که افراسیاب آن را بجادوی بر آورده بود، همه از این قبیل اند^۱. برای کی اپیوه و کرشاسپ چنین کاخ مرموزی پیش بینی نشده است، لیکن آن هردو پنهان از دیگران در محلی از یک دشت، خوابیده اند و از این حیث با «هئوایش» و طوس شبیهند و این دومی هم در این باب جانشین «ویست اورو» است.

سوم موضوع جاودان بودن و وظیفه ییست که هریک در رستاخیز عالم انجام خواهند داد و در این امر جاویدانانی مانند کی اپیوه، کی خسرو، کرشاسپ و پیشوتن (پشوتن) یکسانند. دسته یی دیگر هم موهبت بی مرگی را که اهورمزدا بدانان داده بود، از دست دادند؛ و از آن دسته اند کی اوس (کاوس)، کیکاوس و افراسیاب تورانی^۲.

۱ - همه این موارد تقلیدی است از داستان «وَرِجَمَ کَرْد» که داستان آن

بتفصیل در وندیداد آمده است (م. ۰)

۲ - این دو تن نظیر جمشیدند که او را نیز اهورمزدا جاودان و بیمرک آفریده بود لیکن

آن موهبت را بگناه از کف داد (م. ۰)

ارتباط میان دو داستان زرتشت و ویشناسپ، و موضوع کسب الهامات یزدانی بوسیله ویشناسپ، و نظایر این افسانه‌ها، از مسائل و موضوعات خاص داستانهای دینیست که ذهن علمای دین بوجود آورد؛ و اشارات مربوط با استقرار سه آتش مقدس بوسیله کیخسرو و گشتاسپ هم از جمله تعبیرات علمای زرتشتی است که بقصد قدیم شمردن آتشگاههای عهد ساسانی انجام گرفته است. یعنی علمای دینی خواسته‌اند از این راه آتشکده‌هایی را که در دوره ساسانیان ایجاد شده بود، بزمانهای بسیار کهن تری نسبت دهند تا مبنای اعتقاد مردم نسبت بآنهاست نشود.

بعضی از مطالب اساسی و موضوعات مربوط بدستانهای پهلوانی قدیم و حکایات عمومی هم بتاریخ کیانیان ارتباط داده شده است. یکی از آنها موضوع کودکیست که او را سر راه گذاشته (یا در نقطه دوردستی قرار داده) باشند و دیگری او را بفرزندی بپذیرد، مانند داستان کی کوات (کیقباد)^۱. موضوع دیگر طغیان بر ضد آسمان و هجوم بدانست که آنرا در داستان کاوس میبینیم^۲. موضوع دیگر داستان ساحری است که بشکل حیوانی درآید و باهر ضربت تعداد آن فزونی یابد (داستان «سربت» در دوره سلطنت کاوس)، و موضوع

۱ - این داستان بصورت دیگری در سرگذشت کیخسرو و در شرح زندگانی

کوروش نخستین پادشاه هخامنشی و در داستان زال پسر سام هم دیده میشود منتهی این سه تن را سه حیوان بفرزندی بپذیرفته و تغذیه کرده بودند (م).

۲ - این داستان نظیر بالا رفتن جمشید است بر آسمان. تخت جمشید را دیوان

بردوش گرفته بر آسمان بردند (م).

دیگر داستان گاوی که تعیین سرحد بکند^۱. داستان این گاو تجدید افسانه گاو اساطیری ایرانی است^۲.

موضوع همکاری لهراسپ و «نابوخذنسر» از جمله نخستین موارد تطبیق داستانهای اصلی ایران با احادیث تورات و تلمود است و این امر در آثار تاریخی مؤلفان اسلامی از مسائل معمول شمرده میشود. با تمام این احوال این نکته مورد تردید است که آیا تطبیق و تخیل مذکور در روایات دینی دوره ساسانی صورت گرفته است یا بعد از آن.



۱ - اشاره است بدستان گاوی که میان مرز ایران و توران بازدن سم خود بر روی خط معین تعیین مرز میکرده است و گاوس برای آنکه بتواند بتورات زمین تجاوز کند آنرا گشت (م).

۲ - اشاره است به گاو اَوَک دات ، نخستین حیوانی که آهور مزدا بان نخستین بشر

«گَیَه مَرِتن» خلق کرد و آن گرمی نیو (اهریمن) آنرا از میان برد (م).

کیانیان بنا بر روایت ملی

در شاهنامه فردوسی تاریخ کیانیان تقریباً ۲۷۰۰۰ بیت را شامل است. قسمتی از داستانها که فردوسی حکایت کرده از مآخذی غیر از خوتای نامگ گرفته شده است، مثلاً از رمانهای عادی متداول میان مردم که مأخذ روایات آنها هم بروایات قدیمه ملی میرسیده است. قصد من آن نیست که در اینجا کیفیت گرد آمدن تمام این داستانها را بتفصیل مذکور دارم بلکه میخواهم بیشتر بذکر بعضی از مسائل اساسی که نشان دهنده توسعه داستان کیانیان در روایات ملی است، اکتفا کنم. بعضی از مؤلفان عربی زبان مانند حمزة بن الحسن اصفهانی، محمد بن جریر طبری و مخصوصاً ابوریحان بیرونی روایات دینی و ملی را در موارد مختلف بهم پیوند داده اند.

کی گوات که در متون اسلامی کیقباد نوشته میشود، و سلسله نسب او در کتب پهلوی که متضمن روایات مذهبی هستند ذکر نشده، در روایات ملی شجره نسب خاص پیدا کرده است. در افسانه دینی چنانکه دیده ایم مادر او را «فرانگ» دانسته اند و او دختر «وهرگا» یا «وهرجو»ی ساحر بود، این نام گاه بصورت غلط «وگترگا» و «وی تیری سا» هم ذکر شده است. از بعضی اسامی که از شجره نسب فرانگ و لهراسب بعاریت گرفته شده است،

صورت اسامی ذیل را برای نیاکان کیقباد ترتیب داده‌اند^۱:

منوش چهر (منوچهر)

|

نوند

|

منوش (میس، مایشو، میشوا، مسو)

|

نودزان، نوندگان^۲ (نودکان، نوزکا، بوخناه، یوحنّا^۳)

|

رگک^۴ (زاب، داع، زاغ، زغ)

|

کی کوات (کیقباد) که با فرانگ (طبری: لمړیک) دختر وی تیری سا

(بی‌دی‌ریسا، طبری: مدرسا) پادشاه ترکستان ازدواج کرد.

نام پدر کیقباد که در متون عربی بغلط زاب یا زاگ نوشته شده، با اسم زاب

آخرین پادشاه پیشدادی (یعنی «او زو» در متون پهلوی و زو یا زاب در آثار

مؤلفان عربی زبان) اشتباه شده است و بهمین سبب است که کیقباد را پسر

۱- طبری ص ۵۳۳؛ بلعمی ترجمه زوتنبرگ (Zotenberg) ج ۱ ص ۴۰۷؛

بیرونی آثار الباقیه ترجمه زاخاؤو ص ۱۰۴، فارسنامه چاپ لوسترانج Le Strange و

نیکلسن Nicholson ص ۱۴.

۲ - نام خاندان نودریان

۳ - بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، زوتنبرگ.

پادشاه پیش از خود یعنی زاب شمرده اند^۱.

در روایات ملی سخنی از اینکه کیقباد را در کودکی برودخانه افکنده بودند، نیست و این خصوصیت برای انتساب به «دارا» پادشاه دیگر کیانی نگاهداری شده است.

فردوسی حکایت می کند که رستم (رستم) بعد از فوت کرشاسپ مأمور شد تا کیقباد را بجوید و سرانجام او را در کاخی باشکوه بر فراز البرز کوه بیافت. مسلماً در این مورد تجدید خاطره یی از کاخ عظیم کاوس بر البرز کوه ملاحظه میشود. پادشاهی صدساله کیقباد در آثار مؤلفان تازی و پارسی بهمان نسبت خالی از حوادث است که در روایات دینی بوده است. از این مآخذ تنها این نکته برمی آید که کیقباد پادشاهی نیک سیرت بود، کشور را آبادان میکرد و شهرها می ساخت. وی بنا بر روایت فردوسی بیاری رستم پهلوان ایران را فاتحانه از تسلط تورانیان محافظت کرد. این روایت بآسانی قابل قبول است زیرا در روایات ملی جنگ با تورانیان مبنای حوادث تاریخی ایران بعد از منوچهر تا گشتاسپ است.

کی اوس (کی کاوس)^۲ پسر «کی آپیوه»^۳ است. نشستگاه او در بلخ

۱- دینوری چاپ گیرگاس Guirgass ص ۱۴.

۲- کلمه کی اوس به کاوس تبدیل شد سپس باردیگر عنوان کی را بر آن افزودند و کی کاوس گفتند. و صورت اصل تر آن در پارسی «کاوس» است.

۳- کی آپیوه = کی آپیوه یا کی آپیوه : کیسه (طبری، بیرونی)، کنایه (خواننده شود : کنایه یعنی کی آپیوه : فارسانه)، آفره (خواننده شود آفره، مجمل التواریخ). این سلسله نسب در نزد بلعی، فردوسی، و ثعالبی ساده گردید و کاوس پسر کیقباد دانسته شد. (بیرونی : آثار الباقیه ص ۱۰۴) ویرا همان نمرد میدان دولی تطبیق روایات ایرانی با روایات تورات در بحث ما وارد نیست.

بود^۱، خداوند او را مشمول عنایات خود قرار داده بود^۲ و او کشور را از شر دشمنان محفوظ می‌داشت و عیب او تنها در آن بود که بزرگان را بسیار می‌کشت زیرا نسبت بزورمندان خشونت و سختی فراوان داشت و بالعکس با زیردستان و ضعیفان نرم و مهربان بود^۳. لیکن خوی او همیشه بر این سان نماند چنانکه بر آسمان بشوید^۴، دیوان فرمانبردار او بودند و بفرمان او کاخهایی بساختند^۵ و بعبارت دیگر برج رفیعی که شامل قسمتهای مختلف از سنگ، آهن، مفرغ، مس، سرب، سیم و زر^۶ است بر آوردند. لیکن در این روایت اشاره نشده است که هر که در آن کاخ وارد شود دیمرگ خواهد گشت. یکی از نکات داستان کاوس که تقریباً فراموش شده و تا حدی مربوط به همین فکر یعنی اندیشهٔ ایجاد کاخ در کوه بلند میتواند بود، در ماللهند بیرونی مذکور است و آن چنینست که کاوس در حال پیری و فرسودگی بکوه قاف رفت و چون

۱ - حمزه (چاپ گوتوالد Gottwald) ص ۳۵؛ مسعودی، مروج الذهب چاپ Barbier de Meynard ج ۲ ص ۱۱۹ - فارسنامه ص ۴۰
۲ - مطهر بن طاهر المقدسی (کتاب البدء والتاریخ) چاپ هوآرت Huart ج ۳ ص ۱۴۷.

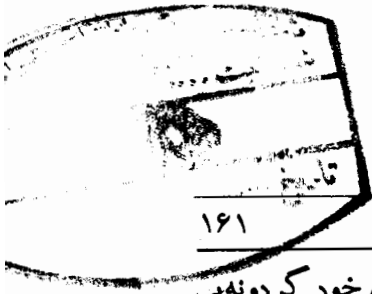
۳ - طبری ص ۵۹۷.

۴ - دینوری ص ۱۵.

۵ - طبری ص ۶۰۲، بیرونی ص ۱۰۴.

۶ - فردوسی چاپ دولرس Vullers ج ۱ ص ۴۰۸؛ بیعد؛ طبری ص ۶۰۲ که این کاخ را با کنگدز اشتباه می‌کند؛ حمزه ص ۳۵؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۹؛ نعالبی ص ۱۶۵؛ مطهر بن طاهر المقدسی ج ۳ ص ۱۴۷ که محل این کاخ را در بابل یا در عراق میداند.

۷ - ماللهند چاپ زاخانو ج ۱ ص ۹۵. ترجمهٔ همین کتاب از زاخانو ص ۱۹۳
بنقل از کلام اسدیار در هنگام مرگ. کوه قاف در این روایت جای کوه البرز را گرفته است.



از آن بازگشت، جوانی زیبا و زورمند شده و از ابرها برای خود گردونه‌یی ترتیب داده بود.

از دژ مذکور، که کاوس بر البرز کوه بنا کرده بود، میخواست با آسمانها صعود کند. پس با سپاهیان خود با آسمان بالارفت، لیکن چون او و یارانش از ابرها گذشتند، خداوند نیروی فوق العاده ایشان را باز گرفت چنانکه از آسمان بر زمین افتادند. همه جنگجویان کاوس شاه در این حادثه از میان میان برد رفتند لیکن او خود از مهلکه نجات یافت^۱ چه «خداوند نمیخواست او را از زیر امیدانست و چنین مقدر کرده بود که از کاوس سیاوش و از سیاوش کیخسرو بوجود آید که افراسیاب را از میان بردارد»^۲.

بنابر نقل حمزه بن الحسن الاصفهانی و مطهر بن طاهر المقدسی کاخ مذکور منحوی نباشده بود که میتوانست خود بخود بجانب آسمان بالارود. بنا بر روایت دیگر کاوس از کاخ خود ییاری دستگاه و وسیله ساحرانیه‌یی با آسمان صعود کرد^۳ و این وسیله را بعضی صندوق یا تختی که عقابان و کرکسان بیالامیردند، توصیف کرده‌اند. برای آنکه مرغان بیالا پرواز کنند، بر نوک نیزه‌هایی که بدان بسته بوده‌اند قطعاتی از گوشت آویخته شده بود^۴. این اشاره اخیر

۱ - تاریخ طبری ص ۶۰۳

۲ - داستان مذکور با آنچه در کتاب دینکرت ذکر شده و در صحایف ۱۱۷-۱۱۸ از همین کتاب نقل کرده ایم، قابل مقایسه است.

۳ - بلعمی ج ۱ ص ۴۶۵

۴ - دینکرت؛ تعاللی؛ فردوسی ج ۱ ص ۴۰۹. ببعد.

مأخوذ است از رمان اسکندر که اصل آن بافسانه بابلی اتانا^۱ میرسد. براین عمل طغیان آمیز کاوس موهبت الهی (= فر) و نیرو را از کف داد و چون بجنگ ذوالاذعار پادشاه یمن رفت^۲، با آنکه آن پادشاه به بیماری فالج دچار بود، با عده‌یی از سپاهیان حمیری و قحطانی بجنگ کاوس رفت و سپاهیان او را از میان برد و او را اسیر کرد و در چاهی محبوس ساخت. لیکن رستمختم با پادشاه یمن بجنگ برخاست و سپاهیان او را بشکست و کاوس را از بندرها کرد. کاوس در پادشاه این خدمت فرمانی مبنی بر آزادی برستم داد و سیستان و زابلستان را بدو بخشید^۳.

۱ - Erana رجوع شود به :

Nöldeke, Beiter. Z. Gesch. des Alexander - Romans, Wiener Denkschriften, 1890 p. 26

Herzfeld, Der Thron des Khosrô, Jahrb. des Preuss. Kunstsammlungen, t, 41, p. 123 sqq.

صعود کاوس را با آسمان میتوان با همین عمل از جمشید مقایسه کرد. رجوع شود به فردوسی ج ۱ ص ۲۵ بیت ۴۷ ببعد.

۲ - حمزه، سنی ملوک الارض، ص ۱۲۵

۳ - ساده ترین شرح جنگ کاوس با پادشاه یمن همین است که طبری آورده و مؤلف فارسنامه نیز از او نقل کرده است لیکن مؤلفان اسلامی روایت دیگر از همین داستان را نقل کرده‌اند و آن روایت یمنی این داستان است که تعالی (ص ۱۶۱ ببعد) آورده و بنا بر آن رستم و پادشاه یمن، بی آنکه جنگی قطعی میان آنان درگیرد، بجنگ پایان دادند و قراری بستند که بنا بر آن کاوس آزاد شد.

بنا بر نقل مسعودی (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۹) پادشاه یمن که کاوس با او جنگید شمر بن عرش بوده است (و نیز رجوع شود به حمزه ص ۱۲۶). ظاهراً این تخیل نتیجه قرائت کلمه یمبران (= حمیر) در زبان پهلوی باشد زیرا در خط پهلوی کلمه یمبران را که در نسخه ایرانی بندهشن (ص ۲۱۲) آمده است شمران amirân هم میتوان خواند.

مسعودی و مطهر بن طاهر المقدسی و ثعالبی روایت کرده‌اند که کاوس سعدی دختر پادشاه یمن را بزنی گرفت و با خود بایران برد. گویا طبری هم باین نکته متوجه بوده است زیرا میگوید که زن کاوس سودابه بنا بر بعضی از روایات دختر افراسیاب بود و بنابر بعضی اقوال دیگر دختر پادشاه یمن. بنا بر روایتی دیگر سعدی در این داستان با سودابه (پهلوی: سوتا پگ) تطبیق شده چنانکه در شاهنامه فردوسی می‌بینیم. بهر حال ممکن است تصور کرد که سودابه صورت ایرانی شده‌ی از کلمه عربی سعدی باشد. بنا بر روایت فردوسی عشق کاوس بتصاحب آن زن که زیبایی خود مشهور بود علت اساسی جنگ شد.

سیاوش پسر کاوس بود. وی را رستم تربیت کرد و چون بدربار پدر خود بازگشت جوانی کارآمد و مطلع از همه فنون سواری و جنگاوری بود. نامادری او سودابه (سوتا پگ) بدو عشق ورزید و چون او از نزدیک شدن سودابه بخود ممانعت می‌کرد، آن زن او را نزد پدر متهم ساخت. سیاوش برای‌های از وضع دشواری که برای او پیش آمده بود، از پدر درخواست تا او را بفرماندهی سپاهی بجنگ افراسیاب فرستد.

در جنگی که میان او و افراسیاب رخ داد سیاوش توانست قراری برای ترك مخاصمه با تورانیان بگذارد، لیکن کاوس آنرا قبول نکرد و سیاوش ناگزیر با افراسیاب پناه برد. افراسیاب او را با احترام پذیرفت و دختر خود «ویسپان فریا»^۱ را بزنی بدو داد.

۱- و سفا فرید در تاریخ طبری. کسفری در ثعالبی. فرنگیس در شاهنامه فردوسی.

لیکن حسادت افراسیاب بر شاهزادهٔ ایرانی، که بزودی بر اثر افکار قهرمانی خود مورد علاقهٔ عموم شده بود، و تحریکات کرسیوز مشهور به «کیدان»^۱ برادر افراسیاب، برضد او مایهٔ مرگ آن شاهزاده گشت با آنکه پیران سپهسالار توران از خاندان ویسه با او دوستی میورزید.

در این هنگام و سپان فریا آستن بود و بر اثر مجاهدات پیران با پسری که میبایست بزاید از قتل رهایی یافت. این پسر کیخسرو نامیده شد. چندی بعد این مادر و پسر بدست یاری کیو^۲ پسر گودرز پهلوان ایرانی، در توران زمین یافته شدند و در عین مخاطرات و مواجهه با حوادث بسیار بایران گریختند. رستم و طوس پسر نوذر کشور توران را با انتقام خون سیاوش ویران کردند^۳. بعد از بازگشت کیخسرو بایران کاوس سلطنت را باو واگذار کرد.

مطالب اساسی سلطنت کاوس چنانکه از کتب عربی که خود حاوی قدیمترین منقولات مسلمین از روایات ملی عهد ساسانی است، برمیآید، همانست که دیده ایم. در تاریخ طبری که مأخذ اساسی در این بابست، و بتبع

۱ - در تاریخ طبری، کیدر؛ در نسخهٔ ایرانی بندهشن، کیدان (چاپ انکلساریا

ص ۲۳۰)

۲ - معادل «ویو»، پهلوی. - طبری: بی؛ دینوری: زو (خوانده شود:

رو و).

۳ - طبری در این مورد میافزاید (ص ۶۰۲) که رستم دو پسر افراسیاب یعنی

سرخه و شیده (طبری: سهره و شهره. فردوسی: املاء صحیح کلمه را ذکر می کند) را بقتل رسانید و طوس کیدان (کرسیوز) برادر افراسیاب را کشت. لیکن توضیحات طبری در این مورد جز تلخیص از روایاتی نیست که آنرا ضمیمهٔ سلطنت کیخسرو میآورد.

از آن در تاریخ بلعمی (ترجمه طبری) و فارسنامه^۱، داستان سیاوش پیش از افول ستاره اقبال کاوس شاه ذکر شده است، یعنی پیش از صعود او با آسمان و جنگ با پادشاه یمن. بنا بر نقل مطهر بن طاهر المقدسی رستم سعدی (سوتا پیک، سودابه) را پیش از جنگ سیاوش با تورانیان بقتل رسانید در صورتیکه بنا بر قول فردوسی این عمل بعد از قتل سیاوش بدست رستم انجام گرفت. مسعودی^۲ تاریخ سیاوش را باختصار نقل کرده است لیکن طبری^۳ و دینوری^۴ آنرا با تفصیل بیشتری حکایت کرده اند. بنا بر نقل دینوری بعد از بازگشت کیخسرو بایران کاوس را از تخت سلطنت فرود آوردند و تاپایان حیات در زندان داشتند. ثعالبی^۵ داستان سیاوش را با توضیحات بهتری آورده است و فردوسی نیز در شاهنامه همین کار را کرده است. در روایتی که این دو تن آورده اند، میان مطالب مختلف دیگر، حمله‌ای را که سودابه ترتیب داده بود، می‌یابیم و آن چنانست که او دو طفل را که هنگام ولادت مرده بودند بیاورد و آن‌دورا بعنوان فرزند پادشاه باو نشان داد و گفت که این دو از آسیبی که سیاوش بدورسانیده است مرده اند. بعد از آن داستان امتحان سیاوش بآتش سوزان ملاحظه میشود، و نیز ملائمت عاقلانه سیاوش را که موجب رهایی سودابه از مرکب میشود، در این روایت ملاحظه می‌کنیم و بعد از آن رؤیای افراسیاب که او را وادار بترك مخاصمه با سیاوش کرده بود،

۱- ابن البلخی، فارسنامه ص ۴۱ - ۴۲

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۱۴۹

۳- تاریخ طبری ص ۵۹۸ پیوسته

۴- اخبار الطول ص ۱۵

۵- غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم ص ۱۷۱ پیوسته

وخشم کاوس را بر رستم و متهم داشتن او بر وادار کردن سیاوش بدین کار ، و داستان تعیین سیاوش بحکومت یکی از نواحی توران، و بنای شهری بر دست او در آن ناحیه^۱ ، و تحریکت کرسیوز که موجب قتل سیاوش شد، و رؤیای پیغامبرانه سیاوش درباره ولادت یسر خود کیخسرو بعد از قتل پدر ، و قتل سودابه بردست رستم بعد از شیوع خبر قتل سیاوش در دربار کاوس شاه، و اشغال موقت توران بوسیله رستم بعد از فرار افراسیاب، در دو روایت متحد کور بنظر میرسد .

معلوم نیست چه مقدار از این تفصیل در ترجمهها و تہذیبهای خوتای نامک (خدا نامه) که مأخذ کارطبری بوده است ، باقی مانده بود . علاوه بر این در شاهنامه ، بمقدار زیادی، از روایات افسانه‌یی باز میخوریم که نه در کتاب ثعالبی مشاهده میشود و نه در آثار مورخان دیگر و شاعر آنها را از مأخذ خاصی بدست آورده است مانند لشکر کشی بیحاصل و زیان بخشی کاوس شاه بمازندران و رهایی او از اسارت بدست رستم که در سفر خود بمازندران با هفت حادثه روبرو شد (هفتخان) موضوعهای دیگری که در شاهنامه می بینیم و در سایر مآخذ مشهود نیست، عبارتست از جنگ کاوس شاه با کشور بربر و جنگ هفت پهلوان ، و داستان غم انگیز رستم با پسر اوسهراب^۲ ، و داستان ازدواج

۱ - در روایت ثعالبی آن شهر سیاونا باد (خوانده شود : سیاوشا باز) نام داشت و بروایت فردوسی سیاوش دوشهر را پی افگند نخست کنگدز و دود دیگر سیاوش کرد .

۲ - در این داستان پسر پندر بی آنکه یکدیگر را بشناسند در میدان جنگ بهم بزمی خوردند. مطلب اساسی این داستان در میان بسیاری از ملل هند وارو پای وجود دارد.

رجوع شود به : «سهراب و رستم» تألیف پاتر، لندن ۱۹۰۲

A. Potter, Sohrab and Rustem, London, 1902

سیاوش با «جریره» دختر پیران ویسه علاوه بر دختر افراسیاب، و داستان حیلۀ کیخسرو در زمان کودکی برای رهایی از بداندیشی افراسیاب^۱. علاوه بر این فردوسی داستانی را که منشاء آن در روایات دینی است مذکور میدارد ولی دیگر مورخان عربی زبان و پارسی گوی ازد کر آن غفلت کرده اند و آن داستان فتح قلعه بهمن است که در روایات مذهبی عبارتست از فتح معبد بت پرستان در کنار دریاچه چیچست. فردوسی فتح قلعه بهمن و ویران کردن آن و بنا کردن آتشگاه آند گشپ را بجای آن، بکیخسرو نسبت میدهد. بیرون از شاهنامه تنها در روایت حمزه بن الحسن اصفهانی است که اشاره مبهمی باین واقعه ملاحظه می شود زیرا حمزه میگوید^۲ که کیخسرو ازدهایی را بنام کوشید کشته و در محل حدوث واقعه آتشگاهی بنام آتشکده کوشید بنا کرده است^۳.

عهد سلطنت کیخسرو پراست از جنگهایی که با انتقام قتل سیاوش با افراسیاب انجام گرفته است و تفصیل آن را طبری^۴ و ثعالبی^۵ و فردوسی^۶ آورده اند. در روایت حمزه مطلب تازه یی راجع بکیخسرو غیر از جنگ او با ازدها و احداث آتشکده کوشید (گشپ) در محل قتل آن حیوان دیده نمیشود و ما این نکته را قبلاً ذکر کرده ایم.

۱ - مقایسه کنید با داستان دانمارکی آملث (هاملت) Amleth

۲ - سنی ملوک الارض ص ۳۶

۳ - کلمه کوشید تغییر صورتی است از کلمه گشپ

۴ - تاریخ طبری ص ۶۰۵ پیعد

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۲۲۲ پیعد

۶ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۲ ص ۷۶۴، ج ۳ ص ۱۴۴۴

مسمودی^۱ تاریخ سلطنت کیخسرو را باختصار آورده و مطهر بن طاهر المقدسی^۲ نیز از آن بکوتاهی یاد کرده و دینوری^۳ هم در تضاعیف کلام و بارتباط بروایات یمنی و داستان سلیمان بدان اشاره نموده و ابن البلخی^۴ نیز از توضیحات طبری استفاده برده است.

در نخستین جنگ با افراسیاب، طوس سپهسالار ایران، خلاف فرمان کیخسرو بر قلعه‌یی که فرود (فرود) پسر سیاوش و یک زن ترك^۵ در آن بسر میبردند، حمله کرد. فرود کشته شد و این امر موجب خشم کیخسرو و حبس طوس گردید. این جنگ با وجود شجاعت‌های گودرز جنگاور بزرگ ایرانی و کشته شدن هفتاد تن^۶ از خاندان او در یک نبرد، بشکست ایرانیان تمام شد. علت اصلی این شکست سستی سپهسالار ایران برزفَره^۷ پسر کَوس و عم کیخسرو بوده است. رستم در این جنگ شرکت نداشت و بقول فردوسی در این هنگام بهند لشکر کشیده بود.

در دومین جنگ که باز رستم بنا بر روایت طبری در آن شرکت نداشت، کیخسرو چهار سپاه فراهم آورد و بدانان فرمان داد که از راه‌های مختلف

۱ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۰

۲ - البدأ والتأریخ ج ۳ ص ۱۴۹

۳ - اخبار الطوال ص ۱۹-۲۳

۴ - فارسنامه ص ۴۴ پیوسته

۵ - این زن بر روایت فردوسی جریره دختر بیران و سه بوده است.

۶ - بر روایت طبری، لیکن بر روایت فردوسی گودرز در این جنگ بیشتر از ۷۸ پسر خود را از دست داد.

۷ - برزفَره - بنا بر روایت طبری: برزافَره؛ و در شاهنامه فردوسی با تصحیف فریبرز است.

بجانب دشمن پیش روند. از میان این چهار دسته بزرگترین دسته سپاهیان بگودرز و برز فره سپرده شده بود و درفش کاویان را حفظ می کرد. سپاهیان گودرز در جنگی بزرگ بر تورانیان برتری جستند. در این جنگ پیران و بسیاری از برادران و پسران و برادران افراسیاب کشته شدند. و «وروی»^۱ که قاتل سیاوش بود^۲ بدست ایرانیان محبوس شد و بعد از شکنجه های بسیار بفرمان کیخسرو که در این گیرودار بمیدان جنگ آمده بود، بقتل رسید. کیخسرو پیاداش این خدمت پادشاهی کرمان و مکران را به برز فره داد و گودرز هم در پاداش اصفهان و کرگان را بدست آورد و «وزرک فرماتار»^۳ ایران گردید. با اینحال دسته های دیگر سپاهیان هم دشمن را از هر سوی برانندند. شیده پسر افراسیاب جنگی بزرگ با کیخسرو کرد و بعد از تحمل شکستی کشته شد و سرانجام افراسیاب بجانب ایرانیان پیش آمد و آخرین جنگ مهیب آغاز شد. بر اثر این جنگ تورانیان شکست یافتند و افراسیاب از ترکستان بگریخت و دریایان گریز بآذربایجان رسید و خود را نزدیک دریاچه چیچست^۴ پنهان کرد. و در آنجا بدست مردی مقدس بنام

۱- Varôê : طبری : بروا : ابن مسکویه و فارسنامه : بروین : شاهنامه

فردوسی : گروی .

۲- بنا بر روایت بلعمی و ثعالبی کرسیوز سیاوش را بدست خود کشت .

۳- Vuzurg - Framâdâr : کریستن سن این ترکیب را « وزیر بزرگ »

معنی می کند.

۴- طبری : حاسب (خوانده شود : چیچاست) . مطلب قابل توجه آنست که افراسیاب خود را در سرزمین ایران مخفی کرد و این موضوع را چنین میتوان توجیه نمود که پیش از تعیین مرز شمالی ایران بعنوان میدان جنگ کیخسرو و افراسیاب ، روایت اوستایی محل قتل افراسیاب را در سواحل دریاچه اُرمیه (چَچَست) معین کرده بود.

هوم^۱ اسیر شد لیکن از او بجادوی بگریخت^۲ و در دریاچه پنهان گشت . در این هنگام گودرز کرسیوز را که پیش از این اسیر شده بود بنزدیک دریاچه آورد و او را شکنجه کرد . افراسیاب که بفریاد های دردناك برادر از آب بیرون آمده بود، بکمند گودرز افتاد^۳ . در این وقت کاوس و کیخسرو فرا رسیدند و کیخسرو افراسیاب را بدست خود بقتل آورد و کرسیوز نیز کشته شد^۴ .

تعالی با تفصیل نسبی مناظر مختلف این جنگهای پر گیرودار را وصف کرده است . تنها يك بار^۵ رستم در میان جنگجویان دیده میشود . تنها در شاهنامه فردوسی است که داستان لشکر کشی بر ضد افراسیاب و

۱ - هوم صورت پهلوی شده از شکل اوستایی کلمه «هَوم» است . گویا تبدیل ایزد هوم يك تن از آحاد انسانی در نقل روایات ملی عهد ساسانی بادیات اسلامی و تنظیم مجدد آنها ، انجام گرفته باشد .

۲ - تعالی ؛ در شاهنامه بجای جادوی حیل و فریب آمده است .

۳ - تعالی ؛ اسارت افراسیاب بکمند هوم انجام پذیرفت .

۴ - در روایتی که مأخذ اساسی آن تاریخ طبری است از داستان هوم اثری نیست و او بسادگی چنین میگوید (ص ۶۱۶) که افراسیاب در دریاچه پنهان شد و کیخسرو او را از آنجا بچنگ آورد و بکشت در حالی که افراسیاب مطلبی برای تبری خود از قتل سیاوش نداشت . حتی در تاریخ طبری از موضوع قتل کرسیوز سخن نرفته و بجای آن چنین گفته است (ص ۶۱۷) که افراسیاب برادری داشت بنام کرسیوز (کی سواسف) در تجارب الامم ابن مسکویه ص ۴۵ از چاپ لوازترانج : کرشواسف) که بعد از کشته شدن برادر به کشور ترکان باز گشت و پادشاهی ترکستان را بدست گرفت و بعد ازو پسرش خزر اسف (قزالت غلط کلمه آرزاسپ ، زیرا الف و خ در خط پهلوی يك علامت بیش ندارند) بجای او نشست .

اسارت او با تفصیل بسیار نقل میشود. در این تفصیلات ملل مختلف مشرق، چینیان، هندوان و غیره نیروهای بیاوری افراسیاب میفرستند و رستم از جانب ایرانیان چندین نبرد شکست‌انگیز انجام میدهد. چندین داستان مستقل که از منابع مختلف اخذ شده است، بوسیله فردوسی مورد استفاده قرار گرفت و از آن جمله است جنگ رستم با کوان دیو و داستان عاشقانه بیژن (ویژن) پسر کیو و منیژه دختر افراسیاب.

بعد از مرگ افراسیاب صلح در جهان حکمروایی یافت. کیخسرو سرانجام زندگانی زاهدانه‌ی پیش گرفت و مصمم شد که تاج و تخت را ترك گوید و کوششهای سران دولت و پهلوانان در بازگرداندن او از این قصد ب نتیجه‌ی نرسید. عاقبت کیخسرو سلطنت را به «کی لهراسب» پسر «کی اوجی» (اوز) واگذار کرد و بنحو مرموزی ناپدید گشت و هیچکس نمیداند که چگونه مرده است.^۱

فردوسی در یکی از قسمتهای دل‌انگیز از منظومه حماسی خود، داستان ناپدید شدن کیخسرو را در کوه‌هاذ کرمی کند. در اینجا طوس و برز فره (فریبرز) و کیو و بیژن هم در یکی از طوفانهای برف ناپدید شدند در صورتیکه رستم و پدر او دستان زال و گودرز و ویستخم (گستهم) که تا آخر همراه کیخسرو رفتند سالم باز گشتند.

لهراسب. روابط نسبی لهراسب و اسلاف او با خاندان کیانی در تاریخ طبری مذکور افتاده است^۲ و این سلسله نسب با توجه باطلاعاتی که

۱ - طبری ص ۶۱۸؛ ثعالبی ص ۲۴۳؛ بیرونی ص ۱۰۴

۲ - صحایف ۵۹۷، ۶۱۸، ۶۴۵، ۶۷۷، ۶۸۰، ۶۸۳، ۷۰۹

حمزه بن الحسن نیز فهرست اجداد لهراسپ را بهمین صورت ذکر کرده است^۱. بیرونی گوید^۲ جد لهراسپ یعنی کی منوش پسر کی کوات است و مسعودی^۳ کی پشین پسر کیقباد را پدر بزرگ کی لهراسپ می‌شمرد و دینوری^۴ لهراسپ را پسر کی منوش میدانند و ثعالبی گوید^۵ که لهراسپ یکی از اعمام کیخسرو بوده است. در شاهنامه فردوسی^۶ لهراسپ یکی از اخلاف کی پشین است که همه خاندانش در جنگهای ایرانیان با افراسیاب شرکت داشته‌اند.

لهراسپ شهر بلخ را احداث کرد که لقب آن «زیبا»^۷ بود، و آنرا مقر خود ساخت^۸ و سردار ممالک غربی خود بخت نصر (بخت النصر، نبوخذنصر، بخت نرسیه) را بفتح فلسطین فرستاد و او اورشلیم را ویران کرد و یهودیان را پیرا کنند و آنرا باسارت باخود آورد^۹. مسعودی درباره کیفیت وفات او

۱ - سنی ملوک الارض ص ۳۶

۲ - آثار الباقیه ص ۱۰۴

۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱

۴ - اخبار الطوال ص ۲۶

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۲۳۷

۶ - طبع وولرس ج ۳ ص ۱۱۴۷ بیعد

۷ - سریر Srîra در اوستا (وندیداد، فر کرد اول بند ۶)

۸ - طبری ص ۶۴۵؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱؛ مطهر بن طاهر

المقدسی ج ۳ ص ۱۴۹. بروایت ثعالبی (ص ۲۴۴) و فردوسی (ج ۳ ص ۱۴۴۵) لهراسپ این شهر را توسعه بخشید و در آنجا يك باچند آتشکده بنا کرد.

۹ - حمزه ص ۳۶؛ دینوری ص ۲۶؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱-

۱۲۲. بروایت دینوری بخت نصر پسر عم لهراسپ بود و بروایت حمزه پسر کیو پسر گودرز بود.

بنقل از مورخان قدیم ایرانی، گفته است که او را ترکان در حالی که محصور ساخته بودند بقتل آوردند.

تنها در نقل ثعالبی و فردوسی است که داستان شاهزاده جوان، وشتاسپ پسر لهراسپ، در سرزمین روم ملاحظه میشود؛ و تفصیل واقعه چنین است که گشتاسپ و زریر در درگاه پدر بسر میبردند لیکن گشتاسپ از پدر ناراضی بود زیرا بدو چنانکه باید توجهی نداشت و با عقاب کاوس دل بسته بود. از نیروی گشتاسپ ترك در گاه پدر گفت و بروم رفت و در آنجا سرگذشت عاشقانه‌یی با کتایون دختر قیصر پیدا کرد و برای معرفی خود بسیاری اعمال پهلوانی انجام داد و بعد از آنکه کتایون را بزنی گرفت با او بایران بازگشت و پس ازین حوادث لهراسپ تاج شاهی بدو سپرد و خود در بلخ معتکف شد و بعبادت پرداخت.

این داستان افسانه‌یی کهن است. آتنه^۱ بنقل از «خارس می‌تیلنی»^۲ خادم اسکندر بزرگ، افسانه «زریادرس»^۳ (= زریر) برادر هیستاسپ^۴ (= وشتاسپ = گشتاسپ) و شاهزاده خانم آدانیس^۵ (= هودات. م.) را حکایت می‌کند؛

۱ - ثعالبی ص ۲۴۵ ببعد؛ فردوسی ج ۳ ص ۱۴۴۶ ببعد

۲ - Athénée - ۳ Charès de Mitylène

۴ - Zariadres - ۵ - Hystaspe - ۶ - Odatis

۷ - رجوع شود به حماسه ملی ایران (Das Iranische Nationalepos) تألیف نلدکه بند۴. هرتفلد زریادرس را غیر از زریر یعنی زئیری وئیری (Zairivairi)

اوستامیداند (باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۷۰ ببعد). بمقیده من نباید بصورت اساطیری که این داستان در نزد نویسندگان یونانی پیدا کرده است چندان اهمیت داد.

و در روایت جدیدتری که این داستان پیدا کرده و ما اکنون سرگرم مطالعه در آن هستیم و یشناسپ جای برادر خود زریر را گرفته است.

ویشناسپ (یشناسب، یشناسف، گشتاسپ) بدین ترتیب در حیات پدر حکومت ایران را بنست گرفت. درباره سلطنت او طبری^۱ و مسعودی^۲ و دینوری^۳ و حمزه^۴ و بیرونی^۵ و مطهر بن طاهر المقدسی^۶ و ثعالی^۷ و دقیقی و فردوسی^۸ و ابن البلخی^۹ روایاتی نقل کرده اند.

چون سی سال از سلطنت گشتاسپ بگذشت^{۱۰} زرتشت از آذربایجان^{۱۱} بدربار اورفت و دین جدید خود را در آنجا اظهار کرد و کتاب موسوم به اوستا

۱- تاریخ طبری ص ۶۴۷ بیهود؛ و ص ۶۷۵ - ۶۸۳

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۳ بیهود

۳- اخبار الطوال ص ۲۶ - ۲۸

۴- سنی ملوک الارض ص ۳۶ - ۳۷

۵- آثار الباقیه ص ۱۰۵

۶- البدأ والتأریخ ج ۳ ص ۱۴۹ بیهود

۷- سیر ملوک الفرس ص ۲۵۵ - ۳۷۷

۸- شاهنامه طبع وولرس ج ۳ ص ۱۴۹۵-۱۷۴۷

۹- فارسنامه ص ۴۸ - ۵۲

۱۰- حمزه؛ طبری ص ۶۷۶. مسعودی؛ بیرونی؛ ثعالی.

۱۱- حمزه؛ مسعودی؛ بنا بر روایت طبری وی از مردم فلسطین بود (ص ۶۴۸).

مسعودی و طبری (ص ۶۸۲) با اشتباهاتی در تحریر سلسله نسب زرتشت که در بندهشن می بینیم (فصل ۳۲ بند ۱. چاپ انکلساریا ص ۲۳۴ بیهود).

که با خط زرین بر روی دوازده هزار پوست گاو نر نوشته شده بود^۱، بر پادشاه عرضه کرد. گشتاسپ دین زرتشت را بپذیرفت و آتشکده ها بنا کرد و هیرَ بدان^۲ بر آنها بگماشت. زرتشت بدست یکی از مردمان شهر «فسا» کشته شد و این قاتل را بفرمان گشتاسپ بکشتند^۳. بعد از قتل زرتشت جاماسپ حکیم ریاست عالیه دینی زرتشتیان یافت و او نخستین موبد بود که این مقام را از گشتاسپ گرفت^۴.

۱ - طبری ص ۶۷۶؛ مسعودی، التنبیه والاشراف ص ۹۱؛ نامه تنسر چاپ دارمستر Darmsreter در روزنامه آسیایی Journal Asiatique سال ۱۸۹۴ ص ۲۱۲؛ بنا بر روایت دینی (اردای ویرافنامک، ۱) اوستا وزند با خط زرین بر روی پوست گاو های نر نوشته شده بود؛ مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۵ میگوید که اوستا در دوازده هزار مجلد با خط زرین نوشته شده بود. توضیحاتی در باره اوستا و دین زرتشتی در مروج الذهب مسعودی و التنبیه والاشراف او و همچنین در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی ص ۲۵۸ بعد ملاحظه میشود. طبری (ص ۶۸۳) و ابن البلخی (فارسانامه ص ۴۹) میگویند که ایرانیان پیش از ظهور زرتشت دین صابی داشتند.

۲ - بروایت طبری (ص ۶۷۵) و ثعالبی (ص ۲۵۵) گشتاسپ شهر فسا (فارسانامه: یضا) را در فارس بنا کرد. حمزه به احداث آتشکده‌یی بوسیله گشتاسپ در قریه «ممنور در «انارباد» اصفهان اشاره می کند. بروایت طبری (ص ۶۴۷) گشتاسپ به یهودیان رخصت داد تا بمیهن خود باز گردند و معبد خود را تعمیر کنند. بلعمی (ترجمه زرتنبرگ ج ۱ ص ۴۹۵) گوید که گشتاسپ یکی از سرداران خود بنام کوروس پادشاهی عراق بخشید و بدو فرمان داد که فرزندان اسرائیل را باورشلم باز گرداند.

۳ - مسعودی در مروج الذهب گوید که زرتشت در هشتاد و هفت سالگی بمرد.

۴ - مسعودی در مروج الذهب و ثعالبی در صحایف منقوله.

بعد از این داستان واقعه جنگ ارجاسپ پادشاه توران^۱ پیش می‌آید. در این باره مطالب اساسی که طبری نقل کرده چنین است: ارجاسپ بر کشور گشتاسپ حمله ور شد. گشتاسپ برای دفاع از خود مردانی چون جاماسپ حکیم، زریر (زرین) برادر خویش، و پسرش بستور (نسطور) و سپندیان (اسفندیار) و پشوتن دوسر خویش، داشت. زریر در این جنگ کشته شد لیکن ترکان بر اثر پهلوانیهای اسفندیار هزیمت یافتند. با اینحال آن شاهزاده جوان که بعد از پیروزی بر ترکان پیشگاه پدر بازگشته بود بوسیله کوازم^۲ متهم و بفرمان پدر محبوس شد. آنگاه گشتاسپ برای فتح کرمان و سیستان بیرون رفت و امور کشور را به لهراسپ پسر که در بلخ معتكف بود سپرد. در اینحال ترکان بر ایران تاختند و این کشور را فرو گرفتند. لهراسپ و هیربدان را در بلخ بکشتند و آتشکده‌ها را ویران ساختند و «همای» و «بازفره»^۳ دختران گشتاسپ را با سارت بردند. در این وقت گشتاسپ جاماسپ را برای آزاد کردن سپندیان و فرستادن سپندیان بعد از رهایی از زندان نزد پدر رفت و فرمان یافت که با ترکان بجنگد و پادشاه قول داد که در برابر این خدمت تاج شاهی را بدو بخشد. پادشاهزاده جوان فاتح بر ترکان غلبه یافت. لیکن گشتاسپ

۱ - دینوری (ص ۲۶) ضمن واطیع دوره گشتاسپ لشکر کشی شمر پادشاه یمن را بچین، نقل می‌کند.

۲ - فرزم؛ این اسم قابل تطبیق است بر «کوازمین» در اوستا (رجوع شود به یشت ۱۳ بند ۱۰۳).

۳ - «هومایا» و «واریدکنا» در اوستا. یشت ۹ بند ۳۱.

چنین خواست که اوبار دیگر بر ترکان بتازد و ارجاسپ تورانی را بقتل آورد. ازین روی سپندیان بجنگ باز گشت و دژ مستحکم ترکان را بنام «دزروین» فتح کرد، ارجاسپ را بکشت و خواهران خود را آزاد نمود و بعد از آن بدر بار باز گشت. ولی گشتاسپ بر اثر افتخاراتی که نصیب فرزندش شده بود، براوحسد برد و او را بجنگ رستم گسیل کرد. در این جنگ سپندیان بدست رستم کشته شد. دینوری گوید که گشتاسپ بدر پسر در گذشت. بنا بر روایت حمزه اسفندیاز دیواری در بیست فرسنگی سمرقند در برابر ترکان بنا کرد.

تفصیل مربوط بجنگ گشتاسپ با ترکان و لشکر کشی اسفندیاز بیستان برای جنگ با رستم، در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه آمده است و یک کتاب کوچک پهلوی بنام «ایاتگار زریران»^۱ حاوی شرح نخستین جنگ گشتاسپ با ارجاسپ تورانی است. روایت این کتاب از حیث جزئیات هم با روایت ثعالبی و هم با روایت فردوسی اختلاف دارد و این دو مأخذ هم در بعضی مسائل بایکدیگر مختلفند.^۲

در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه در شرح آخرین جنگ اسفندیار با ارجاسپ داستان هفتخان اسفندیار آمده، که تقلیدی است از

۱- *Ayādgār-ê-Zarērān*

۲- برای اطلاع از رابطه ایاتگار زریران و شاهنامه رجوع شود به مقاله کایگر

Geige در: *Sitzungsberichte der phil. u. hist. Classe d. K. bayr. Akad. d. Wiss.*, 1890, II, p. 43-84.

(و نیز رجوع شود به کتاب من بعنوان حماسه سرایی در ایران چاپ ددم ص ۱۲۱ - ۱۳۱ و مقاله مفصل تری که در باب منظومه یادگار زریر در سال اول مجله سخن نوشته ام. مترجم.)

هفتخان رستم در سفر جنگی او بمآز ندران. آخرین واقعه هفتخان اسفندیار فتح روین دژ است که فتح دژ سپندرستم که در جوانی انجام داده بود تکراری از آنست. اسفندیار چند بار از پدر درخواست تا بوعده خود در باره وا گذاشتن تخت پادشاهی بدو، وفا کند. لیکن گشتاسپ هر بار بعدری متوسل شد و آخر کار پسر را بجنگ رستم فرستاد. این جنگ فی الواقع برای نشر دین نبود و تنها دینوری^۱ گفته است که رستم بسبب تغییر دین بر گشتاسپ عصیان کرده بود. لیکن بنا بر مآخذ دیگر چون گشتاسپ ملاحظه کرد که رستم در کارهای خود استقلال تام دارد، خواست قدرت این امیر را درهم شکند و بهمین سبب پسر را بجنگ او گسیل کرد ولی در حقیقت قصد او از این کار از میان بردن اسفندیار بود چه بنا بر پیشگویی جاماسپ حکیم میدانست که اسفندیار در جنگ بارستم کشته خواهد شد^۲.

سفندیار خود باین جنگ دور از انصاف مخالف بود و عاقبت رأی دو پهلوان بر این قرار گرفت که برای خاتمه دادن باین ماجرا با یکدیگر بجنگ تن بتن پردازند لیکن همین که آن دو بجنگ با یکدیگر برخاستند، بین دو پسر اسفندیار از یک طرف و اوزوارگ (زواره) برادر رستم و فرامرز پسر او از جانب دیگر جنگ در گرفت و دو فرزند اسفندیار کشته شدند. رستم نیز که از تیرهای اسفندیار سخت مجروح شده و بر جان خود ترسان بود، از جنگ

۱- اخبار الطول ص ۲۷.

۲- شاهنامه وولرس ج ۳ ص ۱۶۳۴ بیت ۲۴۳۷ :

ورا هوش در زاولستان بود بدست یل پوردستان بود

اسفندیار باز گشت . زال پدر رستم سیمرغ^۱ را که در کودکی پرورانده‌او بود ، بیاری خواست . سیمرغ چوبه گزی را که عمر اسفندیار بدان باز بسته بود ، برستم نشان داد و بدو گفت که آنرا بر چشم دشمن که تنها جای از جسم اوست که روین نیست بزند^۲ . رستم از شاخه گز تیری ساخت و در جنگی دیگر که با اسفندیار داشت آنرا بر چشم اوزد . اسفندیار در حال نزع گناه رستم را بخشید و گفت این رستم نیست که او را کشته بلکه آن گشتاسپ است که او را بدست رستم از میان برداشته است^۳ . حتی پسر خود بهمن را برستم سپرد تا رسوم پهلوانی و سروری را بدو بیامورد . رستم این خدمت را پذیرفت و از گشتاسپ پوزش خواست . گشتاسپ نیز او را بخشید و بهمن را نیز بدو باز گذاشت تا چون آداب سواری و جنگاوری آموخت بنزد نیا باز گردد .

با بسط این داستان چنانکه ملاحظه می کنیم گشتاسپ با خصائلی که چندان برازنده نیست نشان داده میشود . وی دیگر آن جنگجوی بی باک و دور از سرزنش و ملامت نیست که پراز شوق عابدانه برای دفاع از

۱ - ثعالبی در این مورد ، اسم «عنقا» مرغ داستانی عرب را می آورد .

۲ - در این داستان سه اصل و مطلب اساسی جمع شده است: اول آنکه حیات و جان یا قلب کسی بدرختی یا گیاهی باز بسته است . دوم آنکه مرد روین تن جز بیک جای معین از جسم خود مجروح نخواهد شد چنانکه آخیلوس جز پیاشته پامجروح نمیشد . سوم آنکه مرد روین تن را نمیتوان مجروح کرد با کشت مگر با گیاه و درخت معینی (چنانکه بالدر Balder پهلوان اساطیری اروپای شمالی تنها با گیاه گی Gui کشته میشد) .

۳ - غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی ص ۳۷۳

دین بهی و نشر آن بود، بلکه جباری ضعیف النفس است که حفظ پادشاهی خود را بیسرخوش باز میگذارد و آنگاه او را یزنجیر حبس و اسارت میآزارد و چون باز خطر را در برابر خود ببیند با او از در لطف و مدارا در میآید و وعده تخت و تاج میدهد و باز چون کشور را از فر^۱ پسر آسوده و امن ببیند از قول خود باز می گردد و سرانجام برای رهایی از خواهش او ویرا به پیشواز مرک حتمی میفرستد. این رفتار نظیر همان رفتار درشتی است که کاوس با پسر خود سیاوش داشت و در اینجا بنحوشدیدتری در داستانهای ایرانی تکرار شد و بدین ترتیب یکی از بزرگترین شخصیت های روایات دینی بنحوی خاص خفیف و مقرون بملامت گردید.

وَهْمَن (بهمن) جانشین گشتاسپ، که اردشیر یا کی اردشیر^۱ هم نامیده میشد، بسبب جنگهای فاتحانه خود باملل دوردست، او را دراز دست لقب دادند. یکی دانستن این پادشاه و اردشیر دراز دست هخامنشی نتیجه^۲ آشنایی باماخذ یهودی و یونانی است و این معنی از آنجا بر میآید که در یکی از فهرستهای سلاطین قدیم بروایت بیرونی^۳ صورت ظاهری اسامی بنحویست که منشاء یهودی آنها را ثابت مینماید. در این صورت اردشیر پسر خشایارشا بالقب «مقروشر» یعنی «ما کروخشر»^۴ ذکر شده است. علاوه بر این داستان بهمن تحت تأثیر روایات خارجی خصوصاً یهودی قرار گرفته است. در روایت طبری^۵ و بنقل ازو بلعمی^۶ و همچنین در

۱ - حمزه ص ۳۷؛ طبری ص ۶۷۶؛ بیرونی ص ۱۰۵

۲ - آلتارالباقیه ص ۱۱۱.

۳ - Makroxeir

۴ - تاریخ طبری ص ۶۴۹ بیعد.

۵ - تاریخ بلعمی ترجمه زوتنبرک ج ۱ ص ۵۰۰ بیعد.

فارسنامه^۱ شاهان بابلی و اسرائیلی و هخامنشی مانند کوروش و داریوش و
 آشور برش باختلاط و ابهام یاد شده اند. مسعودی^۲ مدعی است که بازگشت
 یهود باورشلیم در عهد بهمن اتفاق افتاده است و این پادشاه که زنی یهودی
 داشت بکیش یهودی گروید ولی بعد آن آیین را رها کرد و دوباره دین مغان
 پذیرفت. علاوه بر این در سرگذشت او میخوانیم که یونان نیز لشکر کشید^۳
 و با تقام خون پدر جنگی با پادشاهان سیستان و زابلستان نیز کرد و بعد از
 کشتن رستم و پدر او دستان^۴ با اوزوارگ (زواره) و فرا^۵ مرز برادر و پسر
 «رتستخم» (رستم)^۶، بسیاری را از مردم سیستان و زابلستان با سارت برد^۷. به «کی
 بهمن» بنای چند شهر را نسبت داده اند.^۸

ثعالبی^۹ و فردوسی^{۱۰} مرگ رستم را با روایت مفصلی یاد کرده اند و
 تفصیل آن چنین است که برادر نامادری رستم بنام شغاد یا شغای^{۱۱} با پادشاه

۱ - فارسنامه ص ۵۲ ببعد

۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۷ ببعد

۳ - حمزه ص ۳۷ . طبری ص ۶۸۷ ببعد

۴ - طبری؛ مسعودی؛ مروج الذهب

۵ - طبری . بروایت دینوری و بلعمی که در این مورد با ثعالبی و فردوسی سازگار
 است، رستم پیش از این واقعه در گذشته بود.

۶ - رجوع شود به سنی ملوک الارض.

۷ - رجوع شود به حمزه و طبری.

۸ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۳۷۹ ببعد.

۹ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۳ ص ۱۷۲۹ ببعد

۱۰ - شغاد در روایت فردوسی . شغای در روایت ثعالبی . در خط پهلوی «دی» و «وی»

يك علامت دارند .

کابل، که تحت حکم و خراج پادشاه سیستان بود، همدستان شد. پس رستم و اوزوارگ را برای شکار بدشتی دعوت کردند و قبلاً در آنجا گودالهایی مسلح بتیغ و نیزه ترتیب دادند و هر دو برادر در آن گودالهایی افتادند. رستم در حال مردن شغادر را بایک تیر بکشت.^۱ فرامرز با انتقام پدر پادشاه کابل را بقتل آورد و چندی بعد و همن بخونخواهی پدر خود سپند یاز بر سیستان و زابلستان تاخت و فرامرز را در جنگی بزرگ بشکست و بکشتولی زال را بنا بر شفاعت پشوتن بجان امان داد. ثعالی روایت دیگری در این باب از مسعودی مروزی (صاحب نخستین شاهنامه منظوم) نقل کرده است که بنا بر آن بهمن همه افراد خاندان رستم را بکشت. علاوه بر این در روایت ثعالی^۲ اشاراتی که قبلاً درباره بنای شهرها و حمله بهمن یونان آورده ایم، نیز ملاحظه میشود، با افزودن این نکته که او در تقویت و تأیید آیین زرتشتی کوشا بود.

برای تعیین ماده اساسی از روایت ملی درباره تاریخ کیانیان، و مقایسه آن با روایت دینی باید از منقولات مورخان عربی زبان و پارسی کوی تمام عناصر خارجی را دور کرد. این عناصر و مواد از منابع تورات و تلمود و

۱ - بر روایت فردوسی شغاد بدرختی میان نهی پناه برد و رستم او درخت را بهم دوخت. مقایسه شود با افسانه پارسی جدیدی که بنا بر آن جم خود را در درختی میان نهی پنهان ساخت و با همان درخت اره شد. مطلب اساسی این داستان از يك روایت تلمودی گرفته شده است.

۲ - غر اخبار ملوك الفرس ص ۳۸۹.

روایات عربی یمن اقتباس شده و بوسیله طبری، دینوری، مسعودی، و مؤلفان عربی زبان قدیم، و تاحدی بوسیله ثعالبی و فردوسی مورد استفاده قرار گرفته و در داستانها نفوذ کرده است و علاوه بر این مؤلفان مذکور خوتای نامک (خداینامه) و یا کتب دیگری را که مانند خداینامه منقولات آنها بر روایات ملی ایران منتهی میشده است، مورد توجه قرار دادند.

از طرفی دیگر باید متوجه بود که: (اولاً) در روایت دینی احياناً بعضی داستانها و تفصیل باقی مانده است که در کتب پهلوی امروزی راه نجسته است. و ثانیاً) مؤلفان اسلامی تا آنجا که ممکن بود خصائص دین زرتشتی را از منابع ایرانی خود بر کنار کردند.

چون از این دو نکته بگذریم ملاحظه میکنیم که از طرفی دیگر آنچه در روایت ملی مورد توجه و علاقه قرار گرفته جنگها و اعمال قهرمانی و مخصوصاً حوادث جنگ باتورانان است.

روایت ملی عده زیادی از پهلوانان و مردان بزرگ دوره کیانی را بما میشناساند که نام آنها در روایت دینی ذکر نشده است. با توجه دقیق بمنقولات مؤلفان عربی زبان و پارسی گوی، باین نکته پی میبریم که تقریباً کلیه این پهلوانان و امرای بزرگ بعدی از خاندانهای مشهور تقسیم میشوند.

در ایران نخست خود خاندان کیانی را ملاحظه می کنیم که غیر از سلاطین چندتن از پهلوانان مانند برز فره (فربرز) و فرود (از آن خانداند). سپس خاندان سلطنتی یش از کیانیان یعنی خاندان پیشدادی است که در دوره سلطنت کیانیان طوس و ویستهم (کستهم) پسران نوذر پادشاه پیشدادی از آن میان مشهور بودند. و بعد از آن خاندان کشاورامی یا بیم

که مهمترین عضو آن گودرز پسر گشواد و در حدود هشتادپسرا هستند که از آنان گیوپدر و یژن (یژن، و یجن) از همه مشهورتر بود. دیگر خاندان امارت سیستان بود که سام و پسرش دستان و پسر دستان رستم نام آور بزرگترین آنان بودند.

از تورانیان تقریباً همه پهلوانانی که در حماسه ملی می بینیم برادران و پسران افراسیاب و پیرانند و پیران خود بخاندان ویسه منسوبست. مار کوارت^۱ و نلد که^۲ ثابت کرده اند که بعضی از پهلوانان داستانهای ملی ایران از افراد تاریخی عهد اشکانیند. بعضی از نکات سرگذشت کیخسرو داستانهای از زندگی اردوان دوم پادشاه اشکانی را بخاطر می آورد. میلاد و فرهاد شاهنامه دارای همان اسامی پادشاهان اشکانی یعنی «متردات» و «فرهاد» هستند. گودرز پسر گیو همان گودرز پسر گیو اشکانی است. ظهور پادشاهان اشکانی در روایاتی که بخدای نامده منتهی میشود، و زکر آنان در شمار امرا و پهلوانان و پادشاهان دوره کهن کیانی، ثابت می کند که نفوذ اشکانیان در تاریخ دوره کیانیان بعد از دوره سلسله اشکانی صورت پذیرفته است. از طرفی دیگر مسلم است که این عمل در عهد اسلامی انجام نگرفته است زیرا در دوره اسلامی توجهی به مکتوم داشتن اسامی پادشاهان اشکانی که اسم غالب آنان تا آن وقت فراموش شده بود، نداشته اند. پس باید در دوره ساسانی اسامی پادشاهان اشکانی در شمار پهلوانان دوره کیانی درآمده باشد و این امر فایده یی نیز برای تقویت و تأیید عده یی از خاندانهای

۱ - رجوع شود به: ZDMG., t. 49.

۲ - حماسه ملی ایران بند ۸

مشهور دوره ساسانیان که نسبشان بسلاطین اشکانی میرسیده، داشته است. مثلاً خاندان گودرز نژاد خود را با سلسله نسبی ساختگی پیهلوانی داستانی کارن (قارن) نام می‌رساندند. این خاندان از خاندانهای بسیار زورمند دوره ساسانی بوده‌اند و می‌گفتند قارن پسر کاوک (کاوه) آهنگر بود که بر دهاک خروج کرده بود.

اگر اطلاعات دقیق‌تری درباره جنگهای پادشاهان اشکانی و ساسانی با ملل وحشی که از شمال و مشرق بر ایران می‌ناخته‌اند، در دست داشتیم، ممکن بود آثار بسیاری از جنگهای ایرانیان و تورانیان را که در روایات ملی بدور و مقدم بر عصر زرتشتی نسبت یافته است، در آنها بیابیم. نلد که^۱ معتقد است که حوادث مربوط با سارت و مرگ نوزد پادشاه داستانی آخرین جنگ و شکست پیروز پادشاه ساسانی را با هفتالان در سال ۴۸۴ میلادی بخاطر می‌آورد و داستان جنگ کاوس با حمیر باید بعد از فتح یمن در عهد خسرو اول (در حدود سال ۵۷۰ میلادی) پیدا شده باشد^۲ و اسم رهام از خاندان بزرگ مهران که پیروز را بعد از دلاوریها بر تخت سلطنت نشاند^۳ در داستان کیانیان ملاحظه می‌گردد و او یکی از جنگجویان فاتح و پسر گودرز شمرده میشود^۴. از ظاهر امر چنین بر می‌آید که بطور عموم داستان کهن افراسیاب تورانی و جنگهای پادشاهان ایران با او، وسیله‌ی برای اشتغال کلیه

۱ - حماسه ملی ایران بند ۹

۲ - ایضاً همان کتاب بند ۳۰

۳ - رجوع شود به «مجموعه مورخان ارمنی» از Langlois در شماره ۲۷۲ Elisee

ص ۲۸۴ .

۴ رجوع شود بروایت طبری و فردوسی .

روایاتی شده باشد که مربوط به جنگهای سرداران ایرانی با اقوام تخیاری، الانی، چینی، وهفتالی و جز آنها بوده است. بعضی از این مطالب در چند مورد از تاریخ داستانی ایران تکرار شده و صورتهای مختلفی تغییر پیدا کرده است و این وضع مخصوصاً در شاهنامه فردوسی بخوبی ملاحظه میشود که بانقل مبسوط روایت خداینامه بسیاری از این تکرار هارا بر ماروشن می کند.

سام، کرساسپ و پهلوانان سیستانی

تعیین مبادی داستانهای متعددی که در باره خاندان امارت سیستان وجود دارد امری دشوار است. نخستین موضوع محقق آنست که در این داستانها بقایای ضعیفی از داستان کهن «کرساسپ» را میتوان ملاحظه کرد. با توسعه و تکمیل تاریخ داستانی که بعد از دوره تدوین یشتها انجام گرفته بود، کرساسپ یا کرساسپ نتوانست محل معینی در تاریخ پیدا کند چه در همین اوان جای «منوشچهر» و سپس «اوزو» و سپس نوذر در طرح تاریخی سلاطین تعیین گردیده بود. بهمین سبب تعیین محل مناسبی برای کرساسپ دشوار بود و تدوین کنندگان روایات در این باره بصورت های مختلفی کار کردند مثلاً گاه او را وزیر^۱ یا مشاور اوزو معرفی کرده اند. ثعالبی مطلقاً از او نامی نمیدرلیکن بر روایت فردوسی کرساسپ پسر و جانشین اوزو بود و همه جنگهای دوره پنج ساله سلطنت او بوسیله زال ورستم انجام گرفت. از عجایب امور آنست که این پهلوان زورمند که در یشتها روایات

۱- بنا بر روایتی که طبری نقل کرده است. رجوع شود به ص ۵۳۲ پیوسته

دینی کارهای پرماجر او پهلوانی بسیار بردست آورفته بود، در داستانهای ملی آنطور که در تواریخ عربی و فارسی می بینیم، بچیزی گرفته نشده است. سلسله نسب این پهلوان در مآخذ مختلف پهلوی و عربی بصورت‌های ذیل یاد شده است:

الف ۱

فریتون (فریدون)

توج (تور)^۲

درو شاسپ^۳ (بندهشن؛ طبری؛ اروشسب)

سپ انیاسپ^۴ (بندهشن؛ طبری؛ شیراسب)

تورگ (بندهشن؛ طبری؛ طورک)

نریمان (در فهرست بندهشن مذکور نیست)

سام (طبری؛ سهم؛ هیأت پهلوی این اسم ممکن است سام یا سهم هر دو خوانده شود)

آثرت (= ثریت؛ بندهشن؛ آثرت. طبری اثرط.)

کرشاسپ

۱ - طبری ص ۵۲۳ - ۵۳۳. روایت طبری تاحدی قابل انطباق بانسخه ایرانی بندهشن (چاپ انکلساریا ص ۲۳۲ و چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۶ - ۲۷) است.

۲ - رجوع شود بکتاب من باسم: تحقیق در باره مزدیسناى ایران کهن ص ۲۴

۳ - Dārašāsp

۴ - Spāēnyāsp

۱۲

منوشچهر (منوچهر)

|

دورو سرو^۲ (طبری: دور سرو؛ بیرونی: دور سر. مسعودی از او یاد نمی کند)

|

رچن^۳ (یا راگ^۴؛ طبری: رحر؛ مسعودی: ارج. بیرونی از او یاد نمی کند)

|

نرسی (؟؛ مسعودی: فرسین؛ بیرونی: نوش؛ طبری: برس)

اشك

|

طهماسب (بیرونی؛ طبری: طهموس؛ مسعودی: طماهسف)

|

نریمان (بیرونی؛ طبری: اساس؛ مسعودی: یمار)

|

کرشاسپ

بیرونی روایت صحیحی را در این باب که کرشاسپ و سام دواسم از يك تن می باشد، حفظ کرده است.

سلسله نسب بین کرشاسپ و رستم از آنچه نقل کرده ایم مهمتر است. این سلسله نسب در مآخذ ذیل بدین نحو ذکر شده است:

بیرونی در آثار الباقیه میگوید: رستم پسر کرشاسپ (= سام) است.

۱- تاریخ طبری ص ۵۳۳؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۰؛ بیرونی ص ۱۰۴

Râṭ-۴

Raṭan-۳

Dārōsray-۲

مسعودی در مروج الذهب (ج ۲ ص ۱۱۸) گوید: رستم پسر دستانست.
طبری (ص ۵۹۸) گوید رستم پسر دستان پسر نریمان پسر اَپَرَنَکْ
پسر کرشاسپ است.

ثعالبی گوید (غرر اخبار ملوک الفرس ص ۶۸) رستم پسر زال
پسر سام پسر نریمانست.

فردوسی (شاهنامه ص ۱۶۶۷ بیت ۳۰۳۵) گوید: رستم پسر زال
دستان پسر سام پسر نریمان پسر کریمان^۲ پسر کرشاسپ است.

از پسر «ثریت» یعنی کرشاسپ از خاندان سام ملقب به نئیرمنه^۳
(دارنده منش قوی) در داستانهای ملی سه تن بوجود آورده اند: کرشاسپ، سام
و نریمان^۴. فردوسی بجای سه تن پنج تن را ذکر می کند بدین ترتیب که
۱) کرشاسپ پسر اوزو که از نژاد ثریت خارج است. و ۲) کرشاسپ پدرا مرای
سیستانی و ۳) سام و ۴) نریمان و ۵) کریمان که اسم اوبا مزج دو کلمه
نریمان و کرشاسپ ساخته شده است. ساده ترین سلسله نسب همانست که

۱ - اَپَرَنَکْ یا خورَنَکْ Xvarnaγ (خورنک)؛ «آ» و «خ» هردو در پهلوی
دارای يك علامتند، در بندهشن به اَپَرَنَکْ پسر سام اشاره شده است و قرائت یوستی
«گورَنَکْ Gavarnag» ظاهراً غلط است. رجوع شود به نامهای ایرانی ص ۱۱۳.
۲ - قرائت وولرس بر قرائت مول Mohl که هوشنگ را پدر کریمان دانسته است
ترجیح دارد.

۳ - این توسعه در داستان کرشاسپ پیش از قرن سوم میلادی صورت گرفته است
زیرا اسم سام و نریمان در آثار مانی مذکور است. رجوع شود به مانی تألیف کسler
Kesler ج ۱ ص ۱۹۹. یبعد.

بیرونی آورده که از کرشاسپ (= سام) دستان‌واز دستان رستم بوجود آمده و مسلماً این روایت در میان سایر روایات از همه قدیم‌تر است.

دراغاب کرشاسپ دو اسم می‌ماند که از القاب دینی آن پهلوان بوجود نیامده است و در روایات دینی هم نامی از آنها نیست^۱، و از آن دو یکی دستان است که زال هم خوانده می‌شود، و دیگری رستم^۲ است. باید دید منشأ اسم و داستان این دو پهلوان، که نماینده کامل نیروی روحانی و جسمانی خاندان امرای سیستانند، چیست؟

پیش ازین گفته‌ایم که کرشاسپ که وزیر یا مشاور یا جانشین زاب بود، مطلقاً از شرایط پهلوانی عاری است و همچنین است وضع کرشاسپ دیگری که پدر خاندان امارت سیستان بود. از هیچ‌کدام از حوادثی که در یشتها و روایات دینی به کرشاسپ نسبت داده شده است، در تواریخ عربی و پارسی اثری دیده نمی‌شود، خواه با اسم کرشاسپ و خواه با اسم سام و خواه بنام نریمان.

در شاهنامه کرشاسپ و سام هر دو در شمار پهلوانان و سرداران عهد فریدون ذکر شده‌اند بدون آنکه بهیچ‌گونه نسبتی میان آنان اشاره شده باشد. چنین بنظر می‌آید که فردوسی در این قسمت از اثر خود از روایتی غیر از آنچه کرشاسپ را جد دوم سام معرفی می‌کند، پیروی کرده باشد. از

۱- آن قسمت از بند هشت که در آن راجع بدستان و رستم سخن میرود تحت

تأثیر روایات ملی قرار دارد.

جمله مطالب قابل توجه اینست که رستم در شاهنامه همواره با تنساب خود
بشیرمان مفاخرت می کند نه به کرشاسپ.

دردوره فریدون کرشاسپ گنحور پادشاه بود^۱ و در عهد نوذر در نخستین
صف از سپهسالاران او قرار داشت^۲ لیکن از کارهای بزرگ او ذکر نشده
است و تنها پسری بنام برزین بدو نسبت داده شده و بعد از آن از داستان
او خبری مشهود نیست^۳.

۱ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۱ ص ۱۰۳ بیت ۷۷۱

۲ - ایضاً ص ۲۵۱ بیت ۱۲۶

۳ - اسدی کوچک (کرستن سن هم پیروی از انه و برون بدو اسدی قائل بود
یعنی اسدی بزرگ صاحب مناظرات و اسدی کوچک صاحب کرشاسپنامه م.م.) برای پر
کردن خلأئی که فردوسی بعد از کرشاسپ باقی نهاده بود، منظومه کرشاسپنامه خود را
سرود که در مقدمه آن حوادث مربوط به جمشید در ایران شرقی و داستان ازدواج او با
دختر پادشاه کابل و تاریخ اخلاف وی تا کرشاسپ ذکر شده است. سلسله نسب اخلاف
جمشید تا کرشاسپ بنحو ذیل است: جمشید، تور، شیداسپ (یعنی: سپا نیاسپ).

طورک (قرائت غلط از کلمه تورک که بمناسبت وزن شعر حاصل شده است)، شم (بجای
سام)، ائیرط (Itrit)، کرشاسپ که معاصر بود با دوره سلطنت هزارساله دهاک (ضحاک).

پهلوانیهای وی در عهد کودکی (که مسلماً تقلیدی است از اعمال پهلوانی رستم در دوره
کودکی که فردوسی ذکر کرده است، و جنگ او با اژدهایی بزرگ و قتل آن اژدها هم در
این مقدمه ذکر شده است. در داستان اخیر مسلماً اثری از جنگ کرشاسپ با «سروور»

اژدهای شاخدار باقی مانده است لیکن تفصیل قابل ملاحظه روایت یشتها در این باره
در کرشاسپنامه ملاحظه نمیشود. بعد از ذکر این مقدمات داستان جنگها و سفرهای
کرشاسپ به هندوستان و دیگر نواحی عالم میآید. موضوع اینکه اسدی تاچه حد از منابع
قدیم استفاده کرده است هنوز روشن نیست. نخستین مجلد از کرشاسپ نامه چاپ کلمان
هوآر Cl. Huart (پاریس ۱۹۲۶) که طبع شده شامل ۲۵۴۳ بیت است (بعد از
این تاریخ کرشاسپ نامه بتمامی در تهران بهمت آقای حبیب یغمایی طبع شده است. م.م.)

از «کریمان» تنها نامی ذکر شده است و بس اما دربارهٔ نریمان که آنهمه ازدلاوری او یاد شده است، فردوسی جز يك مطلب مثبت چیزی ندارد و آن اینکه وی در جنگی که برای فتح دژ سپند (سپند^۱) کرده بود، کشته شد. دربارهٔ اعمال و قهرمانیهای سام «جهان پهلوان» نیز آنچه از منابع اسلامی بدست میآید بسیار کم است و مسلماً اهمیت عمده و اساسی او در آنست که پندزال دستان بوده است. سام را فرزندی سپید موی بدنیآ آمد که چون در او دیدت رسید زیرا بنظر او دیوان در وجود او اثر داشتند. بهمین سبب فرزندانرا بکوهها برد و همانجا بگذاشت. سیمرغ (در روایت تعالی: عنقا) آن طفل را بدید و پیرورد. سالها بعد سام بر اثر خوابی که دیده بود بالبرز کوه رفت و پسر را نزد خود آورد. سیمرغ او را دستان نامیده بود^۲ و سام او را «زال زر»^۳ خواند.

زال جوان عاشق رودابه دختر مهرباب پادشاه کابل شد، که یکی از اخلاف ضحاک بود، و بعد از آنکه بازحمات فراوان رضای منوچهر شاه را تحصیل نمود، او را بزنی گرفت و از رودابه رستم بوجود آمد. رستم هم از آغاز ولادت چنان قوی و درشت اندام بود که ده دایه مییایست

۱- وولرس (ج ۱ ص ۲۳۳ بیت ۱۸۶۳) یبعد. دارمستتر (Z.A., II, p. 620, note 2.) سعی کرده است این قلعه را همان کوه سپنتودات Spantodâta (بشت ۱۹ بند ۶) یا سپندباز واقع در جبال ریوند خراسان بداند که مؤلف بندهشن (فصل ۱۲ بند ۲۳) ذکر کرده است.

۲- زیرا پدر با او مکرو دستان کرده بود.

۳- زر یعنی پیر، بسبب موی سپیدی که داشت. - زال و زر هر دو قرائت يك کلمه در رسم الخط پهلوی هستند (م.).

اورا شیردهند و او در حالی که هنوز کودک بود پیل سپیدی را که از بندرها شمع بود بکشت. سپس پدر او را بفتح قلعه^۱ سپید فرستاد که دژی ناگشودنی شمرده میشد و تا این هنگام در برابر همه حمله‌ها مقاومت کرده بود. رستم بجامه^۲ بازرگانان در آمد و با کسان خویش که سلاح خود را در بارهای نمک پنهان کرده بودند بداخل حصار راه جست و دژ را فتح کرد^۳.

در جنگ با افراسیاب که بعد ازین وقایع پیش آمد، زال ترکان را که پس از اسارت نوزد بر سیستان تاخته بودند، شکست داد و او خود از جمله بزرگترین سردارانی بود که زاب را بر تخت نشاندند.

رستم رخس را برای سواری خود برگزید که تامرگ با او بود. زال سپاهییانی برای جنگ با افراسیاب گرد آورد و رستم را مأمور کرد تا کیقباد را در البرز کوه جستجو کند. باقی داستان زال و رستم را با روایتی که با داستان کیانیان دارد قبلاً نقل کرده‌ایم. در این قسمت از داستان، رستم بزرگترین پهلوان جنگهاست و زال غالباً وظیفه حکیم و مشاور را برای پادشاه کیانی عهده دار است.

مؤلفانی که در آثار آنان تأثیر روایات ملی مأخوذ از خدای نامه ملاحظه میشود (مانند حمزه، طبری، مسعودی، بیرونی، دینوری)، مطلبی در باره سرگذشت زال نیاورده‌اند و تنها از او بعنوان پدر رستم و همیشه بنام

۱ - دو واقعه جوانی رستم یعنی کشتن پیل سپید و گشودن دژ تنها در شاهنامه فردوسی نقل شده است. اسفندیار پسر گشتاسپ هم برای فتح دژ روین همین حیل را بکار بست. و نیز رجوع شود بر گذشت علی بابا در هزار و یکشب.

«دستان» یاد کرده‌اند^۱. جنگهای رستم در دوره کودکی هم در این آثار ملاحظه می‌شود و در تاریخ طبری که روایت آن از سایر کتب مفصل‌تر است اولین بار که از رستم نامی بمیان می‌آید، در داستان لشکر کشی کاوس بحمیر (هاماوران) است.

تحقیق در منشاء داستان دستان زال و رستم یکی از مسائل بسیار دشوار در تاریخ داستانی ایرانی است. بنا بر نظر مار کوآرت^۲ رستم (اوستا: رات - ستخم)^۳ یکی از القاب کِرساسپ^۴ بوده و بنا بر این رستم همان کرساسپ است. مار کوآرت می‌گوید این دو فرد داستانی نه تنها در اعمال پهلوانی خود نظیر یکدیگرند بلکه رفتار دینی آن‌دو نیز بهم می‌ماند زیرا کِرساسپ^۵ از حیث پیروی از یک ساحر (پَئیریک^۶) متهم بیددینی و الحاد است و همین اتهام بیددینی است که مبداء و منشاء پیدایش جنگ دینی میان رستم و اسفندیار شده است و علاوه بر این در وجود رستم شخصیت کرساسپ با شخصیت «گندفره» (گند فارس^۷) پادشاه نیرومند خاندان اشکانی که مقارن قرن اول میلادی در ایران شرقی حکومت می‌کرده، آمیخته شده است. این تصور اخیر بسیار دور از تحقیق است زیرا از داستان گندفره^۸

۱- در بندهشن هم به همین نام از یاد شده است و آن در موردی است که از خاندان امارت سیستان ذکر می‌رود.

۲- ZDMG, t. 49, p. 649 - ۲

۳- Raoḡa-Staxma

۴- نام رستم در اوستا مذکور نیست لیکن اگر بزبان اوستائی نوشته شود همانست

که در متن مذکور افتاده است (م. ۰).

۵- Gondopharès ۶- Pairika ۷- ۵

اطلاعی در دست نداریم و تنها اسم صورت او را در روی سکه وی می بینیم و داستانی مسیحی^۱ هم راجع باو در دست است که بنا بر آن بر اثر مجاهدات «سنت توما» گند فره بکیش نصرانی گروید.

اما یکی شمردن کرساسپ و «رستمخ» هم بنظر من بسیار قابل تأمل است زیرا بین این دو پهلوان وجه شباهتی نمی بینیم مگر در مواردی که میان همه پهلوانان بزرگ که نیرویی فوق طبیعت دارند، مشاهده میشود. جنگ هایی که برستم نسبت داده شده غالباً دارای خصائصی است که در جنگهای کرساسپ نمی بینیم. در جزو هفتخان رستم یکبار بجنگ آن پهلوان با ازدها باز میخوریم که دلیلی ندارد آنرا همان جنگ کرساسپ با ازدهای «سروور» بینداریم. جای دیگر بداستان رستم با ساحری باز میخوریم که بصورت دختری زیبا در آمد. این کار هم شباهتی بفریب خوردن کرساسپ از «خن ثئی تی» ساحر ندارد زیرا رستم از ساحری که بصورت دختر زیبا بر او جلوه گر شده بود فریب نخورد و او را کشت چه نام خدا را بر زبان آورده و ساحر بصورت واقعی خود در آمده بود.

دعوی شباهت و یکسان بودن کرساسپ و رستم در رفتار دینی هم بنظر من مبتنی بر اساسی استوار نیست زیرا در جنگ میان رستم و اسفندیار سخن از اختلاف دینی میان آندوتن نیست؛ و در منابعی که این داستان را بتفصیل نقل کرده اند، باین موضوع اشاره ای نشده است مگر دینوری که باین نکته اشاره ای دارد و اگر واقعاً در روایت ملی ایرانی داستان مذکور مبتنی بر

۱- یعنی داستان Saint-Thomas

۲- Xnaθaitf

مبارزه‌ی دینی میان طریقه جدید و آیین قدیم ایرانی بود، مسلماً از ذکر چنین مطلب اساسی مهمی در آنها غفلت نمیشد.

این مسأله که کِرِ ساسپ لقب «رات ستخم» داشت، تنها در مرحله فرض باقی می ماند زیرا در هیچیک از مآخذ بچنین لقبی برای کِرِ ساسپ اشاره نشده است و علاوه بر این اگر رات ستخم همان کِرِ ساسپ بود پس اصل و نسب پدر رستم و نامهای «دستان» و «زال» چه میتواند باشد؟

بنظر من عقیده نلد که^۱ درست است که میگوید دستان زال و رستم ربطی با کِرِ ساسپ ندارند و داستانهای آندو عبارتست از داستانهای ملی سیستان و زابل (= زرنک^۲ و رخج^۳)، افسانه عظیم الخلقه و درشت اندام بودن رستم، افسانه‌ی ابتدایی است و او در این افسانه تنها مرد تنومند و زورمندی است که خوب از عهده جنگها برمی آید و بهمان نحو بر هموردان خود برتری دارد که آخلوس برهم نبردان خودش تفوق داشت. نلد که معتقد است این افسانه هادرمیان ساکنان قدیم زرنک (سیستان) و رخج (آراخوزی - زابل) بوجود آمد و بوسیله قوم مهاجر سکک^۴ بسرزمینی که بعدها سکستان (سیستان) نامیده شده است، انتقال نیافت. یافتن دلایل قاطعی له یا علیه این تصور دشوار است و از طرفی دیگر اطلاعات مختصری که درباره حوادث ایران شرقی و روابط آن با شاهنشاهی ایران در عهد

۱ - حماسه ملی ایران چاپ دوم بند ۱۰

۲ - Drangiane

۳ - Arachosie

اشکانی و ساسانی داریم اجازه نمی‌دهد تا قطعاً بگوییم دستان زالورستم از امرای ایران غربی و مطیع شاهنشاهان ساسانی بوده اند که افسانه‌های پهلوانی قدیم بدانها نسبت داده شده است. تنها موضوعی که محقق است آنکه رستم واسب اورخش و جنگ با اسفندیار در قرن هفتم میلادی میان ایرانیان شهرت بسیار داشته است^۱ و والدین سردار معروف ساسانی رستم پسر فرخ هرمز فرزند خود را در آغاز قرن هفتم با اسم آن پهلوان سیستانی نامیدند. موسی خورنی^۲ مورخ ارمنی که ظاهراً در قرن هشتم میلادی میزیست^۳ بداستان رستم سیستای که نیروی او معادل یکصد و بیست فیل بوده است^۴، اشاره می‌کند و ارمنیان هم تنها ملت غیر ایرانی نیستند که اظهار علاقه نسبت بزور آزمایه‌های پهلوان سیستانی کرده باشند بلکه یک قطعه از زبان سغدی^۵ که احتمالاً از همین تاریخ است، مربوط یکی از جنگهای رستم بر فراز رخس خود با دیوانست. داستانی که در این قطعه ملاحظه می‌کنیم در جای دیگر دیده نشده است اما ادبیات عمومی دوره ساسانی که در آن سخن از اعمال و پهلوانی‌های خاندان شاهی سیستانی میرفت، و بعد ازین راجع بآن سخن خواهیم گفت، ناگزیر حاوی بسی از تفصیل

۱ - تلذ که حماسه ملی ایران ص ۱۱ بند ۱۰ و پاورقی ۵

Moïse de Khorène - ۲

۳ - مارکوارت، ایران شهر ص ۶ بنقل از نرسس آکینیان Nerses Akinian در (WZKM 1930, p. 204 sqq). کتاب تاریخی او در حدود سال ۸۱۰ میلادی نوشته شده.

۴ - رجوع شود به مجموعه مورخین ارمنی تألیف Langlois ج ۱ ص ۵۰.

۵ - Die Soghdischen Handschriftenteste des Britischen Museums, herausg. von H. Reichelt, II, p. 63.

بود که اکنون دردست نیست^۱.

اگر تاریخ داستانی بعد از فریدون را تا ویشتاسپ بدقت مورد مطالعه قرار دهیم، ملاحظه‌ی خود بخود به پیش می‌آید: و آن دو روایت متمایز از یکدیگر است که ضمناً متضمن رقابتی بایکدیگر نیز هست. در یکی از آنها افرادی از قبیل گودرز و گیو و جز آنان مورد احترام و مقرون باقتخارند. اینان نیاکان خاندان قارن اند که در دوره اشکانیان و ساسانیان قدرتی فراوان داشتند. در دوره بین فریدون و نوذر، قارن پسر «کاوگ» آهنگر و کشواد که بنا بر بعضی اقوال از افراد همین خاندانند، از بزرگترین افراد امرا و رؤسای نظامی محسوب می‌شوند.

در عهد سلطنت نوذر سام و بعد از مرگ اوزال در صف مقدم بزرگان قرار دارند، لیکن سپهسالاری قوا با قارن است و زال تنها بحفظ امارت نشین خود، سیستان قانع است. رستم بفرمان پدر بالبرز کوه بجست و جوی کیقباد می‌رود تا او را بشاهنشاهی ایران بنشاند. چندی بعد نظیر این کاربر دست کیو بفرمان گودرز انجام می‌گیرد که بجست و جوی کیخسرو در توران می‌رود زیرا کیخسرو برای پادشاهی و تصاحب تاج و تخت ایران در نظر گرفته

۱- چنانکه قبلاً هم گفتیم نام رستم در ادبیات پهلوی نیز آمده و در کتاب | درخت آسوریک ذکر شده است. این کتاب که بنویست Benveniste (روزنامه آسیایی، ۱۹۳۰ ص ۱۹۳) ببعد منظوم بودن آنرا ثابت کرده است، اصلاً بلهجه اشکانی نوشته شده بود. با این حال تصویری که بتوان از ذکر اسم رستم در این کتاب چنین نتیجه گرفت که داستان مربوط برستم پیش از عهد ساسانیان در آن راه یافته باشد، زیرا قسمتی که اسم رستم در آن آمده (بند ۴۱) با وزن بازده هجایی همسان و همساز نیست و ممکن است آنرا الحاقی شمرد.

شده بود. در جنگهای انتقامی ایرانیان با افراسیاب گودرز سپهسالار ایرانست و غالب اعمال بر دست او و پسران و نوادگان او میرود، حتی در داستان مشهور باز خوردیازدهتن ازدلیران ایران با یازدهتن ازدلیران توران غالب پهلوانان ایرانی از گودرز یانند و آخرین جنگ هم میان گودرز و پیرانویه که بعد از افراسیاب بزرگترین مرد توران بود، واقع میشود. تنها در آخرین مرحله از تکامل تاریخ افسانه‌یی در آثار ثعالبی و فردوسی است که رستم در این جنگها وظیفه عمده‌یی را عهده دار است و بعنوان فرماندهی عالی که بسبب نیروی خارق‌العاده‌اش بر همه برتری داشته باشد، وارد جنگ میشود ولیکن کم اتفاق میافتد که اداره جنگها و لشکر کشی‌های بزرگ با او باشد.

از این بحثها و مطالعات باین نتیجه میرسیم که روایتی که موجب ارتقاء دادن قارن و گودرز بیالاترین درجه از درجات مملکتی شده و مخصوصاً گودرز را مدار حوادث قرار داده و حوادث گوناگونی را با افراد متعدد خاندان گودرز منسوب داشته است، در عهد ساسانیان توسعه و تکامل یافت و خیلی قدیمتر از روایات مربوط به پهلوانان سیستان است لیکن در آثار مؤلفان عربی و پارسی روایت اخیر که مبنی بر داستانهای پهلوانی امرای سیستان بود اندك توسعه بیشتر یافت ولی هیچگاه بحدی نرسید که روایت نخستین را که مربوط به گودرز یان بود تحت شعاع قرار دهد. رستم که عنوان جنگجویی شکست ناپذیر داشت اندك اندك در همه داستانها نفوذ کرد. نخست اورانجات دهنده کاس در جنگ با پادشاه یمن و شکست از ودانستند و این قسمت از داستان مذکور ظاهراً در حدود قرن ششم میلادی ساخته شد. سپس داستان تربیت سیاوش و راهنمایی او در جنگ با تورانیان و کشتن سودابه بعد از قتل

سیاوش بدو نسبت داده شد و همچنین غلبه بر افراسیاب و کشتن او. همه این مطالب در قدیمترین منقولات مورخان عربی از روایت ملی ایران مشاهده میشود و بعد از آن جنگها و دلاوریهای رستم افزایش می‌یابد چنانکه در اثر ثعالبی و فردوسی رستم در همه امور دخیل و مؤثر شمرده می‌شود.

داستانهای ذیل مربوط بقسمتهای خیلی جدید از حماسه ملی ایرانست:

۱) رستم بحیله دژ کوه سپندر افتح کرد و چندی بعد کاوس را از اسارت دیوان مازندان رهایی بخشید و در سفری که بمازندران کرد از هفتخان گذشت. این حوادث تنها در شاهنامه فردوسی ملاحظه می‌گردد و از آنجا مطالب اساسی هفتخان رستم در هفتخان اسفندیار دیده میشود، و فتح دژ سپند نیز تکراری از دژ رویین بدست اسفندیار است، میتوانیم چنین نتیجه بگیریم که سراسر این قسمت از سرگذشت رستم، تقلیدی است از سفرهای جنگی اسفندیار که همه از آن اطلاع داشتند زیرا کتاب مشهوری در ادبیات پهلوی وجود داشت در باره فتح دژ رویین بدست اسفندیار و سایر اعمال پهلوانی او و ابن المقفع آنرا از پهلوی عبری در آورده بود.^۱

۲) رستم در جستجوی کیقباد بالبرز کوه رفت تا او را بر تخت شاهی بنشاند. این اطلاع را فقط فردوسی در شاهنامه داده است و همچنانکه دیده‌ایم قسمت اعظم این داستان شبیه است بجست و جوی کیخسرو بوسیله کیو و این اقدام گویا نتیجه‌یست از مهاجرت سیاوش بتوران، و همه مؤلفان

اساسی، مانند طبری و دینوری و ثعالبی و فردوسی آنرا نقل کرده‌اند. پس در این مورد هم بتقلید از داستان کیو و خاندان گودرزی عملی برستم نسبت داده شده است.

۳) داستان سهراب و بیژن و منیژه، که در آنها رستم وظیفه نجات دهنده را انجام میدهد، تنها در شاهنامه فردوسی نقل شده است و روایت آن بخدای نامه منتهی نمی‌گردد و از منابع خاصی اخذ گردیده.

۴) جنگ رستم با اکوان دیو که در شاهنامه فردوسی در داستان جنگ با افراسیاب گنجانیده شده است، همان جنگ با اکوان (یا اخوان) دیو است که بچندتن از افراد تاریخ داستانی نسبت داده شده است و از آن جمله در جاماسپ نامک گشتاسپ با اخوان سپید می‌جنگد.

اگر این قسمتها را که هنگام توسعه و تکامل داستانهای پهلوانان سیستانی، برداستانهای قدیم افزوده شده است، جدا کنیم، قسمتی از حکایات و داستانهایی که روایت اولیه مربوط بدو پهلوان محلی یعنی داستان زال و رستم را تشکیل میدهد باقی خواهد ماند. بنابراین داستانهای اصلی واولی: دستان زال با موی سپید از مادر بزاد، پدر او را ییغکند و سیمرغ برداشت و پیرورد و بعدها پدر او را نزد خود برد و سیمرغ یکی از پیرهای خود را بدو داد تا چون بوی حاجتی باشد آن پر را در آتش افکند. دستان ماجرای

۱- این امر از مطالب عادی در داستانهای عامیانه است. زال از پیر سیمرغ هنگامی استفاده کرد که رستم بر اثر جنگ با سپندیاد و زخمهایی که از او برداشت بیم داشت.

عاشقانه‌ی با رودابه پیدا کرد و او را بزنی گرفت و او رستم را بزاد.^۱ رستم هم از کودکی نیرویی بالاتر از عادت داشت، پیل سپید^۲ را بکشت، رخسار را برای سواری برگزید^۳، انواع پهلوانیها را در جنگها بروز داد، (در ناختمایی که بر هندوستان برد) و سرانجام بخیانت کشته شد. بدیهی است تعیین عناصر اولی و عناصر ثانوی در این افسانه جز بتقریب و احتمال صورت نمی‌گیرد.

تحقیق ما در همینجا پایان نمی‌پذیرد، این نکته قابل پرسش است که آیا پهلوانان سیستانی واقعاً در روایت، خداینامه در باره تاریخ کیانی اثری داشته‌اند. در این مورد خبر مهمی که مسعودی نقل می‌کند قابل توجه است. وی بعد از آنکه غلبه^۴ او ز^۵ و (زو - زاب) را بر افراسیاب بیان کرد، این عبارات را اضافه می‌کند: «ذکر این وقایع و همه آنچه مربوط به جنگها و فتوحات پیایی و مشترک ایرانیان و ترکان است، و مرگ سیاوش، و سرگذشت رستم پسر دستان، بتمامی و بتفصیل در کتاب موسوم به السکسران^۶ مذکور است که آنرا ابن المقفع از پهلوی بعربی درآورد.

۱ - نام رت ستخم از حیث جزء اول کلمه با اسم مادرش رت - آپت (روذابد) یکنان است. بنابراین عادت قدیمی که در تشکیل اسامی وجود داشت عادة اسم پدر با اسم پسر بانامهای برادران دارای يك جزء عمومی بوده است.

۲ - نظیر این داستان را فردوسی در سرگذشت سهراب هم آورده است.

۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۸

۴ - ن ل : النسکین . التبتکین . (ورجوع شود بکتاب من بنام حماسه سرایی در ایران . در آنجا من این کتاب را بانوجه بصورتهای مختلفی که در نسخ آمده کتاب السکسین نامیده‌ام و هنوز هم بر آن عقیده باقی هستم . م .)

در همین کتاب سرگذشت اسفندیاز پسر گشتاسپ پسر لهراسپ (بهراسف) که بدست رستم کشته شده است، و جنگی که بر اثر آن رستم بدست بهمن پسر اسفندیاز هلاک شده، و چند داستان شگفت انگیز دیگر از تاریخ قدیم ایران دیده میشود. ایرانیان بر این کتاب بدیده تعظیم می‌نهند، بسبب اطلاعاتی که درباره شاهان و عادات نیاکانشان در آن محفوظ مانده است. بنا بر این مسعودی میگوید که اطلاعات خود را درباره حوادث مذکور که راجع بکلیه وقایع میان دوره زاب و بهمن بوده است از کتاب سکیران گرفته و از اینجا معلوم میشود که رستم در کلیه وقایع مزبور نه تنها در خداینامه، بلکه در کتاب سکیران فرد مؤثر بوده است. از اشاره کوتاه مسعودی این نتیجه بدست می‌آید که مهمترین مطالب مذکور در این کتاب همانست که در قدیمترین صورتهای روایات ملی (طبری و غیره) ملاحظه می‌کنیم. نام این کتاب بصورتهای مختلف آمده ولی کلمه «سکیران» که مصحح فرانسوی کتاب مروج الذهب انتخاب کرده بسیار صحیح و محتمل بنظر میرسد زیرا معنی آن واضح و آسانی قابل تشخیص است. سکیران در پهلوی سکیران^۱ یعنی «سران قوم سکک»، سران سیستانیان، سران سیستان» بوده است.

مسلمانان از اشاره مسعودی این نتیجه را نمی‌توان حاصل کرد که: داستانهای مربوط به داستان (زال) و رستم در خداینامه یعنی مأخذ اساسی روایت

ملی ایران وجود نداشته است، ولی بهر حال میتوان چنین تصور کرد که طرح تدوین خداینامه مبتنی بوده است بر روایات قدیمتری که حوادث بزرگ را بخاندان گودرز منسوب میداشته و مورخان عربی زبان و پارسی گوی کتاب مذکور و کتاب سگسران را که هر دو بوسیله ابن المقفع بعربی در آمده بود مورد استفاده قرار می داد و مطالب آنها را بهم درآمیخته و بدین ترتیب طرح تاریخ کیانیان را که اکنون در تاریخ طبری می یابیم بوجود می آورده اند. علاوه بر کتاب سگسران عدهٔ نسبتاً زیادی از کتب پهلوی راجع بدوره‌ها یا داستانهای تاریخ عهد کیانیان موجود بود و غالب آنها از روزگاران اولیهٔ اسلامی بزبان عربی در آمده و مأخذ کار مؤلفانی قرار گرفته است که میخواستند اطلاعات مفصلی دربارهٔ این دورهٔ پهلوانی و حوادث مهم آن بدهند. جنگهای اسفندیار و فتح دژ روین در کتابی دیگر که مسعودی^۱ آنرا بنام کتاب البنکش میخواند و مارکوارت^۲ «کتاب الپیکار»^۳ یعنی کتاب جنگها می نامد، مشروح افتاده بود. مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف خود^۴ از جنگ ایرانیان با ترکان سخن گفته و چنین آورده است که این

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۳

۲- ZDMG., t. 49, p. 639

۳- پیداست که این صورت را نمیتوان با الف و لام تعریف عربی صحیح دانست

مگر با تبدیل باء فارسی بیاء عربی (م .)

۴- کتابخانه جغرافیایی عرب (Bib. Geogr. Arabe) ج ۸ ص ۹۴. ترجمه کارادرو

Carra de Vaux بنام Maçoudi, le Livre de l'avertissement et de la revision

جنگهارا بیکار بمعنی تکلیف شاق (= ییگار) میخوانند که با دیگر ملتها کرده‌اند، و بمعنی جنگهایی که رستم دستان و اسفندیاز در سرزمین‌های خراسان و سیستان و زابلستان کرده‌اند. کتاب بیکار را هم ابن المقفع بعربی درآورده بود.

کتاب داستانی دیگری بنام «کتاب الملک کی لهراسف» در الفهرست^۱ ابن الندیم در شمار آثار علمی بن عبیده الریحانی یاد شده است. ظاهراً این کتاب ترجمه یا تذهیبی از کتاب لهراسف بوده است که در نهایت‌الارب جزو کتب اسمار از مؤلفی نامعلوم ذکر شده^۲ و بدون دلیل بدوره اشکانی منسوب گردیده است.^۳

داستان قتل رستم بخیانت برادر خود که ثعالبی و فردوسی یاد کرده‌اند، چنانکه فردوسی خود در مقدمه داستان قتل رستم آورده است^۴، از کتابی که حاوی داستانهای مربوط بخاندان رستم بوده است گرفته شده بود. گمان نمی‌رود این کتاب همان کتاب سگیسران بوده باشد زیرا بنا بر اشاره‌ی که مسعودی

۱ - الفهرست ص ۱۱۹

۲ - برون: روزنامه آسیایی، سال ۱۹۰۰ ص ۲۱۶

۳ - و نیز رجوع شود به حمزه ص ۴۱ - ۴۲. در جزو این آثار «دوره اشکانی» در، نهایت‌الارب و در کتاب حمزة بن الحسن کتابی بنام «کتاب مزدک» (مرو، مروک، خوانده شود: مزدک) دیده میشود. رجوع شود به ص ۶۶ از کتاب من بعنوان پادشاهی قباد اول و کمونیس مزدکی:

Le règne du roi Kawadh I et le communisme mazdakite

در آن کتاب از حوادثی سخن میرود که مربوط است بقرن ششم میلادی.

۴ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۳ ص ۱۷۲۹. مقصود کتاب آزاد سرو است در

اخبار رستم (م).

از آن کتاب درباره قتل رستم نقل کرده است، روایت کتاب سگسران در این باب باروایتی که فردوسی و ثعلبی نقل کرده اند تفاوت دارد. ممکن است که فردوسی از کتاب اخبار رستم مطالب دیگری از داستان رستم را نقل کرده باشد که موافق بامنقولات دیگر مؤلفان عربی و فارسی نبوده باشد. داستان جنگ میان رستم و اسفندیار که بازرگانی مکی بنام نضر بن الحارث در عهد پیغامبر اسلام آنرا برای تازیان حکایت میکرد^۱، در کتابی پهلوی بنام کتاب «رستخ» اسپندیات^۲ مدون بود که بنا بر نقل ابن الندیم^۳ جبله بن سالم آنرا بعربی در آورده بود. احتمالاً ابن المقفع مطلبی را که صاحب نهایة الارب ازو نقل کرده است^۴، از همین کتاب گرفته بود. توصیف جنگ رستم و اسفندیار که در این کتاب آمده بود بنحویست که میتوان آنرا مأخذ آن دسته از اقوالی دانست که بجنگ دو پهلوان مذکور جنبه مذهبی می داده اند. خلاصه این داستان بروایت فوق الذکر چنین است که چون رستم از گرویدن گشتاسپ بآیین زرتشت آگهی یافت، شاهنشاه را بنظر ملحدی نگریست که آیین نیاکان را رها کرده باشد و بر آن شد که او را از تخت سلطنت برکنار سازد. بهمین سبب گشتاسپ پسر خود اسفندیاز فرمان داد که بجنگ رستم رود. باقی داستان با همان مطالب اساسی که در غرر اخبار ملوک الفرس و شاهنامه می بینیم، و با اختلافاتی در جزئیات،

۱- الفهرست ص ۳۰۵

۲- رجوع شود به نلدکه، حماسه ملی ایران چاپ دوم ص ۱۱ پاورقی ۵

۳- برون روزنامه آسیایی سال ۱۹۰۰ ص ۲۰۶ پیعد.

دنبال شده است . مثلاً آنکه برستم استفاده از چوب گز را برای کشتن اسفندیاز میآموزد، سیمرغ نیست بلکه مردی غیگوست . با آن چوب رستم نقطه‌یی از بدن اسفندیاز را ، که کشتن او بدان جا بود ، نشان کرد . مرگ رستم نیز در این مأخذ بدو نوع روایت شده است که هر دو با آنچه درمآخذ دیگر می‌بایم اختلاف دارد بدین نحو که رستم در حال شکار گورخر بچاهی افتاد ، بی آنکه قبلاً کسی آنرا برای فریب دادن پهلوان آماده کرده باشد ، و بر روایت دیگر رستم بر اثر جراحاتی که از تیر اسفندیاز برداشته بود بدروود حیات گفت .

در همین مورد از کتاب ابن المقفع ملاحظه می‌کنیم که تعمق در روابط میان ^{مرد} نوخند ^و نر ^و لهراسپ ^و یکسان شمردن آن دو منجر میشود ، ولی این موضوع تازه‌یی نیست .



با دقت درمآخذ مذکور و بیاری اطلاعاتی که از کتب مورخان عربی و پارسی تحصیل کرده‌ایم ، باین نتیجه میرسیم که روایت ملی ایرانی در دوره متأخر ساسانی بتدریج در راه تکامل و توسعه سیر میکرد تا در شاهنامه فردوسی بصورت متداول خود رسید . نکته قابل ذکر آنکه ، اگر همانطور که خود تصور میکنیم ، افسانه‌های مربوط بدستان ورستم بهیچروی مستند بر خداینامه پهلوی نباشد ، تنظیم روایات خداینامه در باب داستانهای کیانی بتهایی از روی منقولات کهن عربی و پارسی موجود هیچگاه امکان پذیر

نیست و باید در این مورد از روایات دیگری که بخداینامه منتهی نمیشود مدد گرفت. در اینجا ذکر یک نمونه کافی بنظر میآید و آن این سؤال است که نجات دهنده کاوس هنگام اسارت در یمن، پیش از آنکه این وظیفه بر عهده رستم گذارده شود، که بود؟



جانشینان بهمن بنابر روایت ملی

دو اسم از اسامی سلسله شاهنشاهان هخامنشی در طول قرون مختلف در ولایت فارس نگاهداری شد بدین معنی که میان امرای کوچک این ولایت در عهد سلوکی و اشکانی دو پادشاه بنام «آرت خستر»^۱ (= آرتا گزر کسس^۲ یونانی) و یک پادشاه با اسم «دارو»^۳ (= داریوس^۴ یونانی) بوده‌اند. و از طرف دیگر نامهای کوروش (= سیروس^۵) و خشایارشا (= گزر کسس^۶) بزودی دستخوش فراموشی گشت. خاطره‌بی مبهم‌مبنی بر اینکه دولت پارس همواره با یونانیان در جنگ بوده است، تنها خاطره‌یسی بود که از عهد دولت هخامنشی باقی ماند. حتی اسم خاندان سلطنتی هخامنشی در روایات عهد ساسانی باقی نبود. از جانبی دیگر همواره خاطره در هم ریختن شاهنشاهی قدیم ایران بر اثر حملات اسکندر در ذهن ایرانیان باقی وزنده بود. در روایات دینی، اسکندر بعنوان یک ویرانکار اهریمنی شناخته

Artaxgatr ۱

Artaxerxès - ۲

Dâriya - ۳

Darius - ۴

Cyrus - ۵

Xerxès - ۶

میشد که پارس را ویران کرد و کتب مقدس را که داریوش آخرین شاهنشاه هخامنشی در خزانه استخر (= اصطخر = پرسیه پولیس^۱) گرد آورده بود بسوخت^۲. و نیز میدانستند که پیش ازین داریوش که از اسکندر هزیمت شد، پادشاهی دیگر بهمین نام بوده است. این دو پادشاه را مورخان عربی و پارسی گاه دارای اکبر و دارای اصغر و گاه باختلاف کوچکی نخستین راداراب و دومین رادارامینا میدانند. در نسخه ایرانی بندهشن (ص ۲۱۴) داریوش آخر دارای دارایان نامیده شده است. و نیز میدانستند که پادشاهی بوده است بنام «ارت خشر».

چون در آغاز قرن هفتم میلادی رمان اسکندر از کالیستن دروغین^۳ پهلوی نقل شد^۴، (از وجود این ترجمه پهلوی از راه ترجمه سریانی که از روی متن پهلوی صورت گرفته است خبر داریم^۵) ایرانیان در آن شرحی مخلوط با فاسافه از آخرین ایام سقوط سلسله هخامنشی، ملاحظه کردند.

۱- Persépolis

۲- دینکرت کتاب ۷ و ارداک ویراز نامک Ardāy - Vīrāz - Nāmag

(ارداویرافنامه) بند ۱

۳- علت آنکه نویسنده رمان اسکندر را کالیستن دروغین یا مستعار Pseudo

Callisthène نامیدند، آن بود که وی روایات خود را بکالیستن Callisthènes مورخ

اسکندر منسوب میداشت.

۴- نلدکه: تحقیقی در تاریخ زمان اسکندر (Beiträge zur Geschichte des

Alexander romans)

The Hist. of Alexander the Great, being the syriac -

Version of the Pseudo-Callisthenes, ed. and transl. by E. A.

Wallis Budge, Cambr. 1889.

در روایات ملی ایرانیان با استناد بهمین اطلاعات محدود تاریخی سعی شد که حوادث مابین سلطنت گشتاسپ کیانی و پایان شاهنشاهی قدیم ایران تنظیم گردد. نظر بعقیده‌ی دینی که در میان ایرانیان رایج بود میبایست رابطه‌ی نژادی بین پادشاهان کیانی و سلسله‌های شاهانی که بعد از آنها در ایران حکومت کرده‌اند، ایجاد شود. اصحاب روایات دینی علاقه‌ی بسلسله هخامنشی نداشتند، اگرچه معتقد بودند دارای اصغر هخامنشی کتب دینی را جمع‌آوری کرده بود. پس نسبت سلاطین ساسانی را پیادشاهان کیانی ارتباط دادند بدین ترتیب: ساسان که سلسله ساسانیان بدو منسوب بود، از اخلاف شخصی بنام زریر پسر ساسان پسر اردشیر بوده و این همان بهمن پسر سپندیات (اسفندیاز - اسفندیار) است^۱.

سنین سلطنت پادشاهان ایران که در آخرین فصل بندهشن آمده است بنقل از مورخان عربی بکتاب «خوتای نامک» منتهی میگردد^۲. در این مآخذ توضیحات ذیل را درباره‌ی دوره میان گشتاسپ و اسکندر ملاحظه می‌کنیم: بهمن پسر سپندیات ۱۲۰ سال، همای دختر بهمن ۳۰ سال؛ دارای پسر چهر آزاد^۳ دختر بهمن ۱۲ سال؛ دارای دارایان ۱۴ سال. سنینی که معمولاً مورخان عربی زبان در این مورد ذکر می‌کنند چنین

۱. بند هشن چاپ انکلساریا ص ۲۳۲؛ چاپ وست فصل ۳۱ بند ۳۰. این دعوی ظاهراً مستند بود بر تفسیر چهار دانسک (رجوع شود به دینکرت کتاب ۷ فصل ۱۳ بند ۱۷)

۲. رجوع شود بهمین کتاب ص ۷۸ و ۱۰۴-۱۰۵

۳. چهر آزاد همان همای است.

است: بهمن ۱۱۲ سال؛ همای ۳۰ سال؛ دارای اول ۱۲ سال؛ دارای دوم ۱۴ سال^۱.

همای^۲ لقب «چهر آزاد»^۳ (شریف‌النسب) داشت. بنا بر روایت مسعودی چهر آزاد اصلاً نام مادر همای بود. حمزه بن الحسن همای را بنام دیگر یعنی شمیران (= سمیرامیس^۴) خوانده است. تاریخ سلطنت او را حمزه و مسعودی باختصار حکایت کرده و چنین گفته‌اند که او پس از

۱- طبق تصریح حمزه و سه فهرست منقول در آثار الباقیه بیرونی و مجمل التواریخ و القصص (بنقل از موبد بهرام) و ثعالبی. - طبری (ص ۶۸۸) و فارسنامه (ص ۵۴) مدت سلطنت بهمن را ۱۱۲ سال نوشته‌اند و بلعمی (ج ۱ ص ۵۰۸) با تأیید نه‌ایه‌الارب آنرا ۸۰ سال دانسته است و بنا بر روایت دیگر ۱۱۲ سال. فردوسی سنین مذکور را چنین یاد کرده است: بهمن ۹۹ سال، همای ۳۲ سال، دارای اول ۱۲ سال، دارای دوم ۱۴ سال. - روایت جاماسب نامه پازند (چاپ مودی Modi ص ۱۱۷) هم بیکی از روایات خداینامه منتهی میشود و باین نحو است: بهمن ۱۱۲ سال، همای ۳۰ سال، دارای داریان ۱۳ سال؛ و سلطنت دارای اول فراموش شده است.

۲- خمانی، طبری ص ۶۸۷ ببعده؛ دینوری ص ۲۹ ببعده؛ بیرونی ص ۱۰۵ خمانی؛ ثعالبی ص ۳۸۹ بعد.

۳- حمزه ص ۳۸ ببعده؛ مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۹؛ بیرونی ص ۱۰۵؛ ثعالبی ص ۳۸۹؛ فردوسی چاپ و ولرس ج ۳ ص ۱۷۵۶ بیت ۱۳۶؛ در تاریخ طبری (ص ۶۸۸) و فارسنامه (ص ۱۵) این اسم بصورت **شهر آزاد** نوشته شده و نباید آنرا **شهر آزاد** خواند زیرا که **شهر** در لهجه ایران مرکزی که لهجه رسمی دوره اشکانی بوده معادل **چهر** در پهلوی ساسانی بوده و این دعوی را کتیبه حاجی آباد ثابت می‌کند.

۴- Sémiramis. در مجمل التواریخ (روزنامه آسیائی J. A. ج ۴ شماره ۱، ص ۴۲۵) این اسم بصورت شمیران دخت آمده است.

یدر بسلطنت رسیده و با یونانیان در جنگ بوده و بعد از سی سال پادشاهی برادرش دارا بجای او نشست. بنا بر قول حمزه این دارا برید را در ایران معمول کرد.

مؤلفانی که بتفصیل بسیار تاریخ این عهد را نوشته اند حوادث دوره همای را بنحو ذیل ذکر کرده اند: همای دختر بهمن بود که او را بعادت مغان بزنی گرفت^۱. بهمن سه فرزند داشت، ساسان و دو دختر بنام فرانگ (فرنگ) و بهمن دخت^۲. چون بهمن پایان حیات خود را احساس کرد تاج شاهی را بر شکم همای گذاشت و مقصود او از این کار آن بود که فرزندی که همای خواهد زاد وارث سلطنت است. ساسان که از این کار پندیر آشفته بود از دستگاه سلطنت کناره گرفت و بریاست پرداخت^۳ و اوست که نیای خاندان ساسانی شد. همای پسری موسوم به دارا^۴ بزاد و بنام او سلطنت کرد. او یونانیان را در جنگی شکست داد و از یونان زمین معمارانی بیاورد که بفرمان وی کاخهای رفیع در استخر (اصطخر) بنا

-
- ۱- طبری ص ۶۸۷: بلعمی ج ۱ ص ۵۰۸: دینوری ص ۲۹: تمالبی ص ۳۸۹: فردوسی ص ۱۷۵۶ بیت ۱۳۸. مؤلف فارسنامه (ص ۵۴) ازین روایت اطلاع داشت لیکن مدعیست که آن غلطت و همای باکره از جهان گذشت.
 - ۲- طبری، بلعمی، فارسنامه صفحات مذکور.
 - ۳- میان کردن در کوهستان (دینوری)
 - ۴- داراب در روایت فردوسی

کردند^۱. بعد از سی سال همای سلطنت را پسرش دارا داد^۲ و بنا بر روایتی دیگر همای که میخواست سلطنت را شخصاً در دست داشته باشد فرزند خود را با جواهر گرانبها در صندوقی نهاد و برودخانه افکند. آن طفل را آسیابانی^۳ یافت^۴ و «داراب» نامید زیرا میان درختان (دار) و آب یافته شده بود و همین نام بعداً کوتاه شده و بصورت دارا در آمده است. وی داراب^۵ را در خانه خود تربیت و بزرگ کرد و چون داراب بسال برآمد در جنگ با یونانیان شجاعتها نمود تا آنکه همای ویرا بشناخت و بجای خود بسطنت نشاند.

دارای اول (داراب) شهر دارا برگرد و چند شهر دیگر را بساخت و برید را در ایران متداول کرد^۶. بعد از او **دارای دوم** بسطنت نشست. وی پادشاهی پیدادگر بود و بسیاری از سران کشور را بکشت و همین عمل و خیانت یکی از وزرای قدیم مایه جنگ اسکندر با او شد و در آن میان دارا

۱ - توصیف ابن ابنیه از روی خرابه های تخت جمشید تهیه شده است.

۲ - طبری ص ۶۸۸ - ۶۹۰؛ دینوری ص ۲۹؛ بیعد؛ فارسنامه ص ۵۴

۳ - طبری ۶۸۹؛ بلعمی ج ۱ ص ۵۰۸؛ بیعد؛ ثعالبی ص ۳۹۲؛ بیعد؛ فردوسی

ج ۳ ص ۱۷۵۸؛ بیعد.

۴ - طبری و بلعمی.

۵ - ثعالبی، فردوسی.

۶ - بنا بر وجه تسمیه دیگری که بلعمی نقل کرده او را از آن روی دارا گفتند

که چون آسیابان ویرا بدید گفت «دارا» یعنی «بگیرش»

۷ - فارسنامه ص ۵۵؛ ثعالبی ۳۹۸

بقتل رسید و اسکندر شاهنشاهی ایرانرا بدست گرفت. بنابر روایتی دیگر که نمایی و فردوسی آورده‌اند داراب (دارای بزرگ) فیلیپ (فیلوس، فیلقوس) پادشاه یونان را مجبور بپرداخت خراج کرد و دختر او را بزنی گرفت. وی دوپسر داشت نخست دارای دوم که بعد از مرگ پدر بسلطنت رسید و دوم اسکندر که تاج و تخت یونان را بعد از مرگ جد مادری خود فیلیپ تصاحب کرد. اسکندر از پرداخت خراج بیرادر خودداری نمود و همین امر مایهٔ جنگ میان او و دارا گشت.

تنها در شاهنامهٔ فردوسی بجنگ فاتحانه‌یی از دارای بزرگ با شعیب پادشاه عرب اشاره شده است. يك كتاب پهلوی هم وجود داشت بنام حدیث «دارا و بت زرین»^۱ که ظاهراً پهلوان آن داستان دارای بزرگ بود ولی از آن اطلاعی در دست نداریم.

میتوان حدس زد که در نقل طبری در این مورد هم با کمال امانت از روایت خداینامهٔ پهلوی استفاده شده است و در داستان افگندن دارای بزرگ در رودخانه چنانکه میدانیم مطلب اساسی همانست که در روایت دینی دربارهٔ کی کوات وجود داشت.

مؤلفان عربی از راه مآخذ یونانی یا یهودی وجود داستانی سمیرامیس را شناخته‌اند و او تنها در يك مورد (در کتاب حمزة بن الحسن) وارد تاریخ

ایران گردیدم و همان همای^۱ دانسته شده است. بعقیده من اشاره حمزه و ثعالبی و مؤلف فارسنامه در اینکه دارای اول برید را در ایران ایجاد کرده از منابع خارجی گرفته شده است، زیرا موضوعاتی از این قبیل هیچگاه در خاطر عامه يك ملت باقی نمی ماند تا در داستانهای ملی راه جوید.

از طرفی دیگر جنبه تصنعی روایات مربوط به «همای» و دو «دارا» محقق و آشکارست. بدین معنی که از همای دختر گشتاسپ همای دیگری ساخته و او را دختر بهمن دانسته اند و با تعیین برادری برای دارا بنام ساسان که حقاً میبایست جانشین بهمن شود، حق ساسانیان را نسبت بتاج و تخت کیانی اثبات کردند زیرا نسب این سلسله را با سلسله نسب ساختگی بکیانیان میرسانیدند.

با انتساب اسکندر پسری دارای اول و برادری دارای دوم، او نیز پهلوانی از تاریخ ایران گشت که لیاقت محبوبیت ایرانیان را یافت، خلاف تصویری که در روایت دینی نسبت با وجود دارد.

حمزه بن الحسن^۲ حتی اشک جد خاندان اشکانی را هم پسر دارای دوم دانسته و بدین ترتیب همه سلسله های ایرانی از قدیم الایام صاحب حق قانونی نسبت بتاج و تخت شاهی و تصاحب فر^۳ کیانی شدند.

۱ - نمیتوانیم نظریه هر تسفلدرادر:

Iran. Felsreliefs, p. 191; Am Tor von Asien, p. 18-19

مبنی بر اینکه: داستان سمیرامیس که کتزیاس نقل کرده یکی از داستانهای کهن ایرانی است که در روایات پارسیان وجود داشت و بعداً مورخان اسلامی آن را پذیرفته اند. قول کنیم زیرا داستان همای دختر بهمن مسلماً در دوره های جدیدتری پیدا شده است

۲ - سنی ملوک الارض ص ۲۶

در تمام این اخبار و احادیث که مؤلفان دانشمند بیاری منابع یهودی و یونانی پدید آورده و مورخان و شاعران آنها را با انواع مطالب داستانی توسعه بخشیده‌اند، بهیچ روی از یک روایت صحیح ایرانی راجع به خا منشیان اثری مشهود نیست .



فهرست اعلام تاریخی و داستانی

آ

آذر آهر مزد : ۶۱	آز و ترسیه : ۱۴۳
آذر : ۱۴۸	آتنه : ۱۷۴، ۳۷
آذر برزین مهر : ۱۴۰	آز و برزین مهر : ۱۳۹
آذر بد مهر اسپندان : ۱۰۳	آز و ترسه (آذر ترسه) : ۱۴۳، ۱۰۷
آذر فریخ نرسیه : ۱۳۹، ۶۱	آز و فریخ (آذر فریخ) : ۱۴۰
آذر کشپ : ۱۶۷	آز و کشپ : ۱۳۹، ۱۳۳، ۸۴
آراستی : ۵۱	آز و ر : ۵۱، ۴۲
آرتاگز و کس : ۲۱۰	آخیلوس : ۱۹۷، ۱۸۰
آشیل : رجوع شود به آخیلوس	
آملات (هاملت) : ۱۶۷	

الف

ا برنگ : ۱۹۰، ۱۰۲	آوشتر : رجوع شود به اوشتر
ا برویژ : رجوع شود به خسرو دوم	انشم : ۱۱۴
اتانا : ۱۶۲	آنو و سار : ۱۳۲، ۲۸، ۲۶
انرت : رجوع شود به انرط	آنو و آسپ : ۳۱
آنرط (آنرت ، نریت) : ۱۸۸، ۱۱۶	انی بی و هو (کی اییوه) : رجوع شود به کی اییوه
۱۹۲ و رجوع شود به نریت	ایر یا نم خوردنگه : ۲۹
اخشوریش : ۱۸۲	ایر یا و : ۲۳
آخوان : رجوع شود به آکوان	آبادغ : ۶۱، ۶۰
اخوان سپید : ۱۴۲	ابن البلخی : ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۸، ۱۶۵
آداتیس : ۱۷۴، ۴۳، ۳۷	ابن مسکویه : ۱۷۰
آرت خشر : ۲۱۱، ۲۱۰	ابن المقفع : ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۱
آرت خشت : ۹	۲۰۸، ۲۰۷
ارجاسپ (آرجت آسپ) : ۳۷، ۳۶، ۳۴	ابن الندیم : ۲۰۷، ۲۰۶
۴۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۲، ۶۵، ۹۶	ابوریمان بیرونی : رجوع شود به بیرونی
۱۴۱، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸	ابام نیت : ۴۵

برزد^۱ که جنگ بر میانگیزاند.

کی خسرو (کیخسرو)

سو تگر نَسک (تفسیر پهلوی)

(دینکرت کتاب نهم فصل ۲۳ . کتاب نهم فصل ۲۲ از

چاپ پشوتن سنجانا)

هئوئیشْت پسر گئورو^۲

توس (طوس)

کی ایپوه

کی خسرو

کرشاسپ

داستان دینیک، فصل ۹۰ بند ۳-۸

هفت خدیو جاویدان که در خونیرس بسر میبرند :

یوشت فریان^۴

اشم یخمی هوش^۵

۱ - براژک Brāzaγ ، خوانده شود : برازد Barāzd

۲ - Haoišt

۳ - Gêurva

۴ - Yōgt ē Fryān شاید همان هئوئیشْت پسر گئورو باشد

۵ - Ašam ē Yaxmay - hušt یا : یخمای - اوشْت Yaxmāy - ugaδ

فر تاخشت خومبیگان^۱

اشوزد پسر پوروداخشث یا اشوزنگ پورودخشث توییه^۲

ون یوت یش

کویت شاه دسرزمین کویت مجاور ایران ویج

پیشیوتن چهرمیهن در کنگ دز

داستان دینیگ فصل ۳۶

کیومرت

بیم

زردشت

کرشاسپ

کی خسرو

نوس

ویون^۳ (= کیو)

دینکرت کتاب هفتم فصل ۱۰ بند ۱۰ (چاپ پشتون

کتاب هفتم فصل ۹ بند ۱۰)

کرشاسپ

Fradašxt ē xumbiγ [ān] -۱

Ašavazang ē pōrudaxštōéh -۲

Vēvan -۳

کی خسرو

مینوگ خرت فصل ۶۲

سام در دشت پیشانسی^۱ (تردیک کوه دماوند^۱)

گویت شاه در ایران ویج

هوم در دریاچه وو روکش

بندهشن ، نسخه هندی فصل ۲۹ بند ۴ بعد

(نسخه ایرانی چاپ انکلساریا ص ۱۹۷ بعد)

خدییوان جاویدان که در خونیرس بسمیرند:

دسته اول :

پیشوتن چهرمینوک در کنک دز

اغریرث گویت شاه در سئوک وستان^۲

فر داخستر خومبیگان

اشم یخمی هوش در رودخانه ناو تاک

ون یوت بیش ، در ایران ویج

اوروت نر در ور جمکرد^۳

۱- پیشینس Pēgyandas

۲- Saokavastan

۳- Urvatat - nar

دسته دوم :

نَرسیه پسر ویو نَکْهان^۱

توس پسر نوذد

ویو^۲ (کیو) پسر کو ترز (کودرز)

بیرزد، برانگیزاننده جنک

اشوزد پسر پورو داخشت

دسته سوم

سام

زَنِد وَهْمَن یشت فصل ۲، بند ۱

وَن یوت یش

گَویَت شاه

یوشت فریان

یشیوتن، چهر میهن^۳نسخه کتابخانه مونیخ (نسخه ۵۲ شماره ۲۶ فارسی از فهرست
بارتولومه^۴)

Vivanghān -۱

۲ - بجای ویون (گَئونی Gaēvāni) پروهونمه Vohuənmah

۳ - بهمین نحو در بهمن یشت فصل ۲ بند ۲۵ بعد و فصل ۲ بند ۱ بعد نامیده شده است .

Bartholomae -۴

جاویدانانی که همراه کیخسرو خواهند بود عبارتند از:

کیو پسر گودرز

توس پسر نوزد

گستهم (ویستخم) پسر نوزد

و هزار و یک جاویدان دیگر

وهرام و رچاوند^۱ (نسخهٔ ایرانی بندهشن چاپ انکلساریا ص ۲۱۷ :
و همین یشت فصل ۳ بند ۱۴ و ایضاً فصل ۳ بند ۳۹) پهلوان بزرگی که در
حوادث مقدم بر زمان رستاخیز کارهای بزرگی بردست او خواهد رفت ،
در شمار جاویدانان نیست بلکه در زمان مقدر ولادت خواهد یافت . دربارهٔ
این وهرام رجوع شود به « کتاب زردشت » تألیف فردریک روزنبرگ
چاپ سن پترزبورگ ، ۱۹۴۰ ، ص ۷۶ ، یادداشت شماره ۲^۲ . بنا بر عقیدهٔ
مار کوآرت در یاد نامممودی ص ۷۵۸ و ۷۶۰ یبعد^۳ وهرام و رچاوند همان
ثرت پدر کیر ساسپ است .

۱- Vahrâm-ê Varčâvand

Fr. Rosenberg, Le livre de Zoroastre, St. Pét. 1904, - ۲

p. 76, not 2.

Markwart, dans le Modi Mem. Vol., p - 758. 760 sqq. - ۲

خاتمه

جاویدانان بنابر منابع پهلوی

سوتگر نَسک (تفسیر پهلوی)

(دینکرت، کتاب نهم، فصل ۱۶ بند ۱۲. کتاب نهم فصل ۱۵)

بند ۱۱ از چاپ پشوتن

هفت خدیو جاویدان خونیرس^۱ :

وَن یوت یش^۲ (درخت رنج زدا) درایران ویج.

گویت (گویند) [شاه]^۳ در انیران^۴

پیشوتن در کنگ دز

فرناخت خومبیک^۵ در آبهای کاریزها.

اشوزد پسر پورو تخت^۶ در دشت پیشانی^۷

Xvanîras-۱

Van é yuô - béš-۲

Gôpačgâh-۳

۴ - انیران یعنی ممالک غیر ایرانی . م .

Pišiyôtan-۵

Fraôaxšt ē Xumbig-۶

Ağavaôd-۷

Pôrudaxšt-۸

Pēšânsē-۹ یا پیشانس

اَشی : ۴۰	اَوِج : رجوع شود به ایرج
اَغَرَاَرَتَ (اغریرت) : ۸۵، ۵۰۰، ۲۸، ۲۷	اَوِخَش : ۱۲۸
۲۲۲، ۱۵۲، ۱۲۷، ۸۶	اودشیر اول هخامنشی : ۱۴۴
افراسیاب (فراسیاب ، فراسیاب) : ۲۴	اودشیر پایکان : ۱۴۴
۴۶، ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵	اودشیر درازدست : ۱۸۱
۹۵، ۹۴، ۸۶، ۸۵، ۷۰، ۶۸، ۵۰	اودشیر وهمن (کی) : ۱۱۲، ۱۸۱، ۱۴۴
۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶	و رجوع شود به بهمن (کی)
۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸	اَوَد و ی سورا آناهیتا : ۲۷، ۱۸، ۱۴
۱۵۴، ۱۵۱، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۳	۴۴، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۷، ۳۲، ۲۹
۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱	اَوُوشَمَن : ۱۴۶
۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷	اَوُشَن (کوی) : رجوع شود به کی ارش
۲۰۰، ۱۹۴، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۳	اوارد دابهار : ۱۱۵
۲۰۲، ۲۰۱	اَوُی دهاک (اژدهاک، دهاک، ضحاک) :
اَکوان (اخوان) : ۲۰۲، ۱۷۱، ۱۴۲	۱۳۶، ۱۲۹، ۹۴، ۹۲، ۵۱، ۲۳
الانیان : ۱۸۷	۱۸۶
الکندر : رجوع شود به اسکندر	اسدی : ۱۹۲
اَمَش سینتان (مهرسیندان، امشاسپندان) :	اسفندیار : رجوع شود به سپنتودات
۱۳۸، ۱۲۵، ۱۷، ۱۳	اسکندر : ۲۱۰، ۱۷۴، ۱۶۲، ۱۲۹، ۹۶
اندربمان : ۴۰ و رجوع شود به وندر	۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۱۱
مشی نیش	اَشَت اووونت : ۴۱
انکلساریا : ۷۷، ۷۶، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۹	اشک : ۱۸۹
۹۰، ۸۹، ۸۱، ۹۳، ۹۴، ۹۰	اشکانیان : ۱۹۹
۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۳، ۹۰، ۱	اَشَم بغنی هُوش : ۲۲۲، ۲۲۰، ۸۷، ۸۵
۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۱۵، ۱۱۲	اَشَم بهسانی اوشت : ۸۷
۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹	اَشَوَزده (اشوژد) : ۲۱۹، ۹۱، ۸۹، ۸۷
۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴	۲۲۳، ۲۲۱
۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲	اشوزنگ بورودخت توییہ : ۲۱
۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۲، ۱۸۸، ۱۷۵	

اونس کاوی : ۴۶ و رجوع شود به کی کاوس	انگرمی نیو : رجوع شود به اهرین انوشروان (انوشیروان) : رجوع شود به
اوسی نامه : ۱۱۰، ۱۰۹	خسرو اول
اوشیام : ۱۱۰، ۱۰۹	اوخشیت نمه : ۱۱۰
اوشتر : ۹۵، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۵۲	اوداتیس : رجوع شود به اوداتیس
اوشندر : ۹۷، ۹۸	اوروتات تر : ۸۷، ۲۲۲
اوشیدر بام : ۱۱۰	اوروذکی : ۱۰۳
اوشیدر ماه : ۹۹	اورواختی کی : ۱۰۳، ۱۰۴
اونوالا : ۸۶	اورواختی : ۱۴۵، ۱۴۶
اهرمزد (رجوع شود به اهورمزده)	اوژ (اوژان) : ۱۰۷، ۱۳۶ و رجوع شود
اهرین : ۹۴، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶	به اوژو و زاب
۱۵۶، ۱۴۶	اوژو : ۲۳، ۶۷، ۷۸، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۹
اهورمزده (اهورا، اورمزد، اهرمزد) :	۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۳
۱۳، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۵۹، ۹۶	اوزوارک : رجوع سود به زواره
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۹	اوژبه دانمارکی : ۸۰، ۱۵۰
۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷	اوسدن (کوی) : رجوع شود به کی کاوس
۱۴۸، ۱۵۶	اوسن (کوی) : < < <
ایرج : ۹۴، ۱۵۲	

ب

برژ فرّه : ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۴	باد فرّه : ۱۷۷
برژ برشتی : ۹۱	باریه دومنار : ۱۶۰
برژین : ۱۹۲	بارتولومه : ۲۲۳
برون : ۲۰۷	بالدر : ۱۸۰
بزدر کهر : ۱۲۱	بامداد : ۹۷
بستوئیری (بستود) : ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶	ببیرزد (برزد) : ۲۳، ۸۷، ۹۱، ۲۲۰
۱۷۲، ۱۷۷	بردای دروغین : ۳
	برزد : ۲۲۰

۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۲	بشناسپ، بشناسف : رجوع شود به
۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۴	ویشناسپ
۲۱۷	بشوتن : رجوع شود به پیشیوتن
بهمن دخت : ۲۱۴	بلعی : ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۸
بی (و یو) : رجوع شود به کیو	۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۸۲، ۱۸۱
بیدوسا (بیدیرسا) : رجوع شود به	بن و نیست : ۵۵، ۵۳، ۳۷، ۳۳، ۲۲، ۸
وی تیرسا	۱۹۹، ۱۲۴، ۷۵
بیدرفش : رجوع شود به ویدرفش	بوخت قریه (بخت النصر) : ۱۳۷، ۱۰۸
بیرزد : رجوع شود به بشیرزد	۱۷۳
بیرشن (کوی) : رجوع شود به کی بیرش	بورز فره : رجوع شود به برز فره
بیرونی : (ابوریحان) : ۷۷، ۷۸، ۹۵	به آفرید : ۴۲، ۴۱
۱۷۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷	بهرام (موبد) : ۲۱۳
۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۷۵، ۱۷۳	بهرام و رجاوند : رجوع شود به
۲۱۳، ۱۹۴	و هرام و رجاوند
بیژن : ۲۰۲، ۱۸۵، ۱۷۱	بهمن (کی) : ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۰۷، ۹۶

پ

بشنک : ۱۲۶، ۸۶	پانود واجیریا : ۱۱۴
بشوتن سنجانا : ۸۰، ۵۹، ۱۱۰، ۱۱۱	باتر : ۱۶۶
۱۲۷، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲	باکلیارو : ۳۷
۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۳۰	بنوچینگه اشنوکان : ۴۳
۱۴۹، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱	بئیریک : ۱۹۵
۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۱۵۲	پشی : ۱۴۸، ۱۴۶
پوروتخشت : رجوع شود به پوروداخشتی	پختسرو : ۱۰۸
پوروچیستا : ۴۴	پرذات : ۶۷
پوروداخشتی : ۲۲۱، ۲۱۹، ۹۱، ۸۹، ۸۸	پرویز : رجوع شود به خسرو دوم
۲۲۳	پشن : ۴۱

بشادادیان : ۹۹	بودوشاسپ : ۵۱
بیشیوتن : ۱۲۵، ۱۱۲۳، ۱۰۰۷، ۹۷، ۸۵	بوتان : ۱۴۶
۲۲۱، ۲۱۹، ۱۸۳، ۱۴۳، ۱۳۴	بیران : ۲۰۰، ۱۸۵، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۴
۲۲۳، ۲۲۲	پیروز : ۱۸۶، ۹۶
بیشی اوتن : ۱۷۲، ۱۵۴، ۱۴۳، ۸۵	پیسنه : رجوع شود به کی‌بشین
بیشین : ۱۴۸	بیشاد : ۶۷

ت

تود (پسرفریدون) : ۱۸۸، ۱۲۷	تاز : ۱۰۸
تود براد رُوش (توربرات رُک ریش)	تاوادیا : ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۱۳
براتروخش : ۱۴۲	تاتری و نت : ۴۱
تودک : ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۲۶	تغویان : ۱۸۷
تودک (تودک) : ۱۹۲	تغم اودوبی (تغم اوروب، تهودت) :
توس : رجوع شود به طوس	۹۸، ۹۴، ۲۲
توماسپ : ۱۸۹، ۲۳	تنسر : ۱۷۶
تیشتری : ۱۴	توج : رجوع شود به توو
	تود (پسرجشید) : ۱۹۲

ث

۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰	ثراتان : ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۶۸، ۲۳
۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۶	ثویت (انرط) : ۱۹، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۱۶
۲۰۰، ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۴	۲۲۴، رجوع شود به انرط
۲۱۳، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۲، ۲۰۱	ثویت : ۲۴
۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴	ثعالی : ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۲۹، ۱۲۷، ۳۶
	۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳

ج

جاماسپ (جاماسپ) : ۱۷۶، ۵۲، ۳۲، ۱۷۹، ۱۷۷

جبله بن سالم : ۲۰۷	جمشید (جم) : ۸۸، ۹۴، ۱۱۴، ۱۱۹
جریره : ۱۶۷	۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۸۳
جر و و نکهو : ۱۶۸، ۱۰۴	۱۹۲
جم (شاهزاده ساسانی) : ۶۴	

چ

چهر آزاد : ۲۱۳، ۲۱۲	چهر مینوک : ۸۵
چهر میان : ۸۵	چهر مین : ۲۲۳، ۲۲۱، ۸۵

ح

حبیب یغمائی : ۱۹۲	۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۰۶
حمزة بن الحسن : ۱۶۰، ۱۵۷، ۷۸، ۷۷	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۵	

خ

خارص می تیلنی : ۱۷۴، ۳۷	خوشنواز : ۹۶
خرزاسف : ۱۷۰	خشتی نی : ۱۹۶، ۱۵۰، ۱۴۶
خسرو پسر سام : ۱۰۲	خوشید چهر : ۱۲۳، ۱۲۵
خسرو (کی) : رجوع شود به کی خسرو	خورنک : رجوع شود به ابرنک
خسرو انوشک روبان (خسرو انوشروان) :	خورنه (خو، فر) : ۲۹، ۲۷، ۲۵، ۱۴
رجوع شود به خسرو اول	۱۵۱، ۹۵
خسرو اول : ۱۸۶، ۹۷، ۹۲، ۶۳، ۷	خومبی (خومبیکان) : ۸۷
خسرو دوم ابرویز : ۴۳، ۷	خی آن (خیون) : ۴۵، ۴۱، ۳۴، ۲۳
خشايارشا : ۲۱۰، ۱۸۱، ۵۳	۱۴۱، ۵۲
خشم : رجوع شود به انشم	

د

داراب : ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲	۲۱۶، ۲۱۵
دارای اول (دارای اکبر) : ۲۱۱، ۱۵۹	۲۱۷

۱۹۷، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۵	دارای دوم (دارای داریان، دارای اصغر):
دقیقی : ۱۹۱، ۱۷۵، ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۳۳	۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۱۴۵، ۹۶
۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳	۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵
۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲	دار مستتر : ۱۱۳، ۹۶، ۹۴، ۸۹، ۷۰
دمشقی : ۸۴	۱۹۳، ۱۷۶، ۱۱۸
دمنگ (بمگک) : ۱۰۲	دارو : ۲۱۰
دوراسرو : ۱۸۹، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۴	داربوس : ۲۱۰
دوروشاسب (دوروشب) : ۱۸۸، ۱۲۷	داري و هوش : رجوع شود به داربوش
دهابهار : ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۲۳	اول
دهاک : ۱۴۸، ۱۳۲، ۹۳، ۹۲، ۶۷	داربوش اول : ۱۸۲، ۵۲، ۴۰، ۹، ۳، ۱
۱۴۹	داربوش سوم : ۲۱۱، ۱۴۵
دینوری : ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۰	داشتیانی : ۱۴۶
۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷	دوشنیک : ۴۱
۲۱۳، ۲۰۲، ۱۹۶، ۱۹۴	درواسیا : ۱۴۷
دیوکس : ۲۱۴	دستان زال : ۱۵۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۷۵
دیوکیدس (دیااکو) : ۷، ۲	۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۱

ذ

ذوالاذعار : ۱۶۲

ر

۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰	راکک : ۱۸۹، ۱۰۳
۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶	رُستخَم (رَآتِ سَخَم، رستم، رستم) بر
رُچن : ۱۸۹، ۱۰۳	دستان : ۱۴۲، ۱۰۲، ۹۸، ۹۵، ۷۵
رخش : ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۴	۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۹
رستم بر فرخ هرمزد : ۱۹۸	۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۱، ۱۷۰
رُشن : ۶۱	۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲
رکک : ۱۵۸	۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰
رودابه (روتاپکک) : ۲۰۳، ۱۹۳	۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵

کیانیان	۲۳۲
---------	-----

روژنبرک : ۲۲۴	رهام : ۱۸۶
رومولوس و رومولوس : ۱۰۸	
ز	
زاب، زاگ (= زو، زاو) : ۱۳۰، ۷۸	۸۷، ۷۹، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۴۷
۱۹۴، ۱۹۱، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۲	۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۱۳، ۹۴
۲۰۴، ۲۰۳ رجوع شود به اوژ و اوژو	۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۲، ۱۳۸، ۱۳۷
زاخامو : ۱۶۰، ۱۵۸، ۷۹	۲۰۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۵۵، ۱۵۱
زال، زالزو: رجوع شود به دستان	۲۲۱
زشم : ۱۲۶	زریادوس : ۱۷۴، ۴۳، ۳۸
زیری و یریری (زیر) : ۳۴، ۳۳، ۳۲	زیر (بسر ساسان) : ۲۱۲
۴۳، ۴۲، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵	زیر (بسر لهراسپ) : رجوع شود به
۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۳، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۵	زیری و یریری
۱۷۷	زنگیاب (زنی نمی گو) : ۹۸، ۹۵، ۵۰، ۴۸
زنی نمی گو: رجوع شود به زنگیاب	۱۳۳، ۱۲۸
زواسب : ۴۳	زو : رجوع شود به زاب و اوژو
زوتشت (زوتوشتر) : ۱۱، ۹، ۵، ۴، ۲	زواره : ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۰۲
۴۵، ۴۴، ۴۲، ۳۲، ۲۲، ۱۹، ۱۷	زوتنبرک : ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۵۸

س

سارکن اول : ۱۰۸	سپ ایاسپ : ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۲۶
ساسان (بسر بهمن) : ۲۱۷	سپرنک : ۱۰۲
ساسان (جد ساسانیان) : ۲۱۴، ۲۱۲	سپسودات (سپندیاد، سفندیاذ، اسفندیار) :
ساسانیان : ۱۵۵، ۱۴۴، ۱۰۹، ۹۸، ۶۴	۵۲، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۳۳، ۳۲
۲۱۷، ۲۱۲، ۱۹۹، ۱۸۶	۱۷۲، ۱۶۱، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۰۷، ۹۶
سام : ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۲، ۹۱، ۸۱، ۲۳	۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷
۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۱۶	۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳
۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۵	۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۰۱
۲۲۲، ۲۲۲، ۱۹۹، ۱۹۳	۲۱۲، ۲۰۸، ۲۰۷

سلم نسر : ۵۵۰	سبی تته : ۵۱
-لیمان : ۱۶۸	سبین ژاؤووشك : ۴۱
سیرامیس : ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۳	سراش (سروش) : ۱۷
سنت توما : ۱۹۶	سرسنوك : ۱۲۲
سندباد بحری : ۱۴۷	سرو : ۱۰۸
سودابه (سوتاپك ، سوتاپیه) : ۹۵، ۹۸	سروش : ۱۴۹
۲۰۰، ۱۶۵، ۱۶۳	سرو وړ : ۱۹۲، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۴۵
سوشنس : ۶۱	۱۹۶
سوشیانس : ۱۲۲، ۹۹، ۹۸، ۸۸، ۴۳	سريت (معاصر كيكائوس) : ۱۱۷، ۱۱۶
۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴	۱۵۵
سهراب : ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۶۶	سريت (ارخانندان ویرپ) : ۱۳۹۰
سیاوشن (سیاوش) : ۱۰۷، ۹۵، ۸۲، ۴۷	سریر : ۱۷۳
۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۸	شندی : ۱۶۵، ۱۶۳
۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۴، ۱۳۴	سفندادانس : ۳
۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵	سفندباز ، سفندیار : رجوع شود به .
۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۸۱، ۱۷۲	سپتودات
سیروس : رجوع شود به کوروش	
سیمرغ : ۲۰۸، ۲۰۲، ۱۹۳، ۱۸۰	

ش

شمران، شمیران دخت : ۲۱۳	شاربانتیه : ۴۶
شناوینك : ۱۴۶	شاهبود (سرهرمز) : ۹۶
شهر آزاد : رجوع شود به چهر آزاد	شمیب : ۲۱۶
شیداصب : ۱۹۲	شفاد (شفای) : ۱۸۳، ۱۸۲
شیدو : ۶۰	شمرین برعش : ۱۷۷، ۱۶۲
شیده : ۱۶۹	

ض

ضحاك : رجوع شود به ازی دهاك

ط

طبری : ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۵۷	طهماسب : رجوع شود به توماسب
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳	طهمورث : رجوع شود به تخم اوروی
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹	طورك : رجوع شود به تورك
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶	طوس : ۴۳، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۱۲۳
۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴	۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۲۱، ۲۲۰
۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۴	۲۲۳، ۲۲۴
۲۱۵	

ع

عنقا : ۱۹۳

علی بابا : ۱۹۴
علی بن عبیده الریحانی : ۲۰۶

ف

فراچیہ : ۱۱۴	فردا خشت خومبیکان : ۸۷، ۱۹۰، ۲۲۱
فراسیاب : رجوع شود به افراسیاب	۲۲۲
فراشتا، فراشت : ۱۰۳، ۱۰۴	فردا خشتی : ۸۷
فرامرز : ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳	فردوبك سرخ زیش (بابروس) : ۸۰، ۱۵۰
فرانك (دختر و هجرگا) : ۱۵۷	
فرانك (مادر کی ایوه) : ۱۰۳، ۱۰۴	فردوسی : ۴۰، ۸۹، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۵۷
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۸	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
فرانك، فرانك (دختر بهمن) : ۲۱۴	۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
فراپاذ : ۱۰۴	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸
فرايزنت : ۱۰۴	۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷
فربغ : رجوع شود به آنور فربغ	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰
فرتعشت (فرتا خشت) خومبیکان : رجوع شود به فردا خشت خومبیکان	۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷
	۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶

فرهاد : ۱۸۵	فرزدنو : ۴۴
فریاً : ۱۰۳	فرش : ۹۵، ۹۴
فریان ویسپ : ۱۲۷	فرش اوستر : ۵۲، ۴۴، ۳۲
فریرز : ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۶۸	فرشت : ۱۰۳
فریدون : ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۰، ۹۴، ۹۲، ۶۸	فرنگ : رجوع شود به فرانک
۱۵۱، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۱۴، ۱۱۳	فرانکریساک : رجوع شود به افراسیاب
۱۹۹، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۵۲	فرنگرسین : رجوع شود به افراسیاب
ورجوع شود به ترانشون	فرنگیس : ۱۶۳، ۱۲۷
فشوتن : رجوع شود به پیشوین	فرنی : ۱۱۰، ۱۰۹، ۴۴
فیلیپ مقدونی (فیلپوس، فیلقوس) : ۲۱۶	فروود : ۱۸۴، ۱۶۸
	فروشی : ۱۵۱، ۱۴۷، ۱۴

ق

قباد (بادشاه کیانی) : رجوع شود به کی کواذ (کی قباد)	قادن : رجوع شود به کادن قباد (بادشاه ساسانی) : ۹۶، ۶۴، ۶۳، ۷ ۲۰۶، ۹۷
--	--

ک

کتابون : ۱۷۴، ۴۳، ۴۲	کاوس : رجوع شود به کی کاوس
کتزیاس : ۳۰۲	کلادوو : ۲۰۵
کرپنان : ۱۴۰، ۵۲، ۴۵، ۲۵، ۱۱	کادن (قادن) : ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۸۶
کرژم (قرژم) : رجوع شود به کوارسن (کوارژم)	کالستن دروغین : ۲۱۱
کرساب (کرشاسپ) : ۹۲، ۸۱، ۲۳	کامک : ۲۱۱
۱۴۵، ۱۳۶، ۱۱۶، ۱۰۱، ۱۰۰	کاوس (پسر قباد) : ۶۳
۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶	کاوس : رجوع شود به کی کاوس
	کاوک : ۱۹۹، ۱۸۶، ۶۷
	کپوذ : ۱۴۸

کوی سیاورشن: رجوع شود به سیاورشن (سیاوش)	۱۵۹، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱
کوی کوات: رجوع شود به کی کوات	۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷
کوی ویشناسپ: رجوع شود به کی ویشناسپ	۲۲۰، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۲ ۲۲۴، ۲۲۱
کوی هنوسروه: رجوع شود به کی خسرو کومن (Cumont): ۱۲۲، ۸۸، ۵۳	کرسبوز (کرسوزده): ۳۱، ۲۷، ۲۵، ۲۴، ۱۶۴، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۲۷، ۸۶، ۵۰ ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۶
کویان، کیان: بیشتر صحایف این کتاب.	کریستن سن: ۱۹۲، ۱۶۹، ۱۲۱
کی آذر بوزد: ۶۰	کریمان: ۱۹۳، ۱۹۰
کی ایبوه (کی افبوه): ۱۰، ۱، ۴۷، ۲۴، ۲۳	کسلر: ۱۹۰
۱۹۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۲	کلمان هوآر: ۱۹۲
۱۷۲، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۳۵، ۱۱۰	کمک: ۱۴۸
۲۲۰	کونتم خورنگمه: ۳۰
کی اردشیر: رجوع شود به اردشیر و همن	کواذ (کوات): رجوع شود به قباد
کی آرشی (کی آرشن): ۴۷، ۲۴، ۲۳	کوات (کواذ): رجوع شود به کی کوات
۱۷۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۷	کواوسن (کواوژم): ۱۷۷، ۳۶، ۳۳
کی اوجی (کی اوژ): ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۳۶	کوروش: ۲۱۰، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۵۵، ۷، ۲
کی اوس: رجوع شود به کی کاوس	کوشید: ۱۶۷
کی بهمن: رجوع شود به بهمن (کی)	کوی ائودوت اسپ: رجوع شود به کی لهراسپ
کی بیرش: ۱۱۱، ۱۰۷، ۴۷، ۲۴، ۲۳	کوی امی بی وهو: رجوع شود به کی ایبوه
۱۷۲	کوی اوشن: رجوع شود به کی اوشن
کی بشین (کی بیسین): ۱۱۱، ۴۷، ۲۴، ۲۳	کوی اوسن، کوی اوسدن، کوی اوسنس:
۱۷۳، ۱۷۲، ۱۳۶	رجوع شود به کی کاوس
کی خسرو: ۳۱، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۳، ۷، ۲	کوی بیرش: رجوع شود به کی بیرش
۶۳، ۵۴، ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۴۶، ۴۲	کوی پیسین (پیسنه): رجوع شود به کی بشین
۱۱۸، ۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۰، ۹۶	
۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲	

۲۱۶	۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲
کی لهراسب : ۹۶، ۴۸، ۴۵، ۳۶، ۳۱	۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۳۹
۱۳۷، ۱۳۶، ۱۰۷، ۱۰۱، ۱۰۰	۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۵، ۱۵۴
۱۷۱، ۱۸۱، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳	۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷
۲۰۸، ۲۰۴، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۷۳	۲۰۱، ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۷۳، ۱۷۲
کی منوش : رجوع شود به منوش	۲۲۲، ۲۲۱، ۲۰۲
کی وهرام : رجوع شود به وهرام	کی فاشین : رجوع شود به کی بشین
کی ویشناسپ (کی گشتاسپ، کی بشتاسپ)	کی کاوس (کی قاووس) : ۴۶، ۲۴، ۲۳
۴۱، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۲۳، ۱۷، ۸، ۲، ۱	۱۰۷، ۱۰۰، ۹۵، ۷۸، ۶۳، ۵۰
۳۵، ۳۴، ۳۳، ۴۸، ۴۵، ۴۳، ۴۲	۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱
۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶	۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۶
۹۶، ۸۵، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۸، ۴۵	۱۵۴، ۱۵۰، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۲
۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۱۶، ۱۰۷	۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۵
۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸	۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳
۱۵۹، ۱۵۵، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳	۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۰
۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۲	۲۰۹، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۵
۱۹۹، ۱۹۴، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸	کی کوات (کی قباد) : ۲۴، ۲۳، ۷، ۲
۲۱۷، ۲۱۲، ۲۰۷، ۲۰۴	۱۰۶، ۱۰۰، ۹۶، ۶۸، ۴۸، ۴۷
کیندان : ۱۶۴، ۱۲۷	۱۵۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷
کیه : رجوع شود به کی ابیوه	۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳
	۲۰۲، ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۷۳، ۱۷۱

گ

کنوش اوردون : ۲۰	کاک وُخش : ۱۰۳
کنومات : ۳	کاو اولک دات : ۱۵۶، ۱۲۱، ۹۴
کک اونی : ۲۲۳، ۲۲۱، ۹۰	کایگر : ۱۷۸، ۳۷
کرامیک کرت (گرامی کرد) : ۳۸۰۳۵	کنودو : ۲۲۰، ۱۳۵
کروی (دروی-درویه) : ۱۶۹	کنودیَن : ۱۳۵

کیانیان	۲۳۸
کودرؤیان: ۲۰۵،۲۰۲،۲۰۰	کز رکس: ۲۱۰
کورنک: رجوع شود به ابرنک	کسبم: رجوع شود به ویشتم
کوشوون: ۱۴۷	کشاسپ (کی): رجوع شود به کی ویشناسپ
کوکشسب: ۶۱،۶۰	کشپ: رجوع شود به آذر کشپ
کیرکاس: ۱۵۹	کشواد: ۱۹۹،۱۸۵،۱۸۴
کیو (ویو، بی): ۱۶۴،۹۰،۸۷،۷۵،۴۷	کندرو: ۱۴۸،۱۴۶
۲۰۱،۱۹۹،۱۸۵،۱۷۳،۱۷۱	کندفره (کندفارس): ۱۹۶،۱۹۵
۲۲۴،۲۲۱،۲۰۲	کوبدشاه: ۲۲۳،۲۲۲،۲۲۱،۲۱۹،۸۶
کیومرد (کیومرت، کیومرت، کیه مرتن):	کوتوالد: ۱۶۰،۷۷
۲۲۱،۱۵۶،۹۴،۸۸،۷۸،۶۷،۶۶	کودرؤ: ۱۶۸، ۶۴،۹۱،۹۰،۸۷،۷۵
کیه مرتن: ۶۶	۱۸۶،۱۸۵،۱۷۳،۱۷۰،۱۶۹
	۲۲۴،۲۲۳،۲۰۰،۱۹۹

ل

لومل: ۱۴۸،۱۳۵،۳۲،۱۵	لانکلوآ: (Langlois): ۱۹۸،۱۸۶
لویدجرج: ۵۷	لرن: ۱۲۲
لهراسپ: رجوع شود به کی لهراسپ	لوسترانج: ۱۷۰،۱۵۸

م

طبری	ماد (قوم): ۹
مرکنک (مهرکنک): ۱۰۲	مارکوآرت: ۱۰۸،۹۹،۹۷،۸۴،۸۳
مزداه، مزداه، هور: ۵۳	۲۰۵،۱۹۸،۱۹۵،۱۸۵،۱۳۴
مزدک: ۲۰۶،۹۷	۲۲۴
مسودی: ۱۶۳،۱۶۲،۱۶۰،۹۵،۷۸،۷۷	ماکروختیر (مقروشیر): ۱۸۱
۱۷۶،۱۷۵،۱۷۳،۱۶۸،۱۶۵	ماه کشسب: ۶۱
۱۹۴،۱۹۰،۱۸۹،۱۸۴،۱۸۲	ماه ونداد: ۶۰
۲۰۶،۲۰۵،۲۰۴،۲۰۳،۲۰۱	مئید یو ای مائنگه: ۵۱
۲۱۳	مصدین جریر طبری: رجوع شود به

موسوی: ۱۰۸	مسمودی مروزی: ۱۸۳
موسی خویی: ۱۹۸	مشیک و مشبانک: ۹۴، ۷۸، ۶۶
مول (ژول): ۱۹۰	مصهر بن طاهر: ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۶۰
مهدی: ۱۵۰	۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۸
مهراب: ۱۹۳	مقروشر: ۱۸۱
مهران (خاندان): ۱۸۶	منو: ۲۳
مهرترسه: ۱۴۴، ۱۰۷	منوچهر: رجوع شود به منوشچهر
مهران: ۸۴	منوش: ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۵۸، ۱۳۶، ۱۰۷
میتروترسه: رجوع شود به (مهرترسه)	منوشچهر: ۹۵، ۹۴، ۷۰، ۶۸، ۴۳، ۲۳
میتر (میتر): ۱۲۲، ۴۹، ۲۱، ۱۹، ۱۴	۱۲۸، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۰
۱۵۱	۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۳۰
میثردات: ۱۸۵	۱۹۳، ۱۸۹، ۱۸۷
مینوغ ماه: ۶۱، ۶۰	منیژه: ۲۰۲، ۱۷۱
میلاد: ۱۸۵	مودی: ۲۲۴، ۲۱۳، ۱۰۸، ۹۷، ۷۶، ۱
میّه: ۱۵، ۱۴	

ن

ناهید: ۴۲	نرسی (نرسیه، نرسک و یونگهان):
نوتتر (نوذر): ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۳۲، ۳۱	۲۲۳، ۱۸۹، ۸۸، ۸۷
۱۳۷، ۹۴، ۹۰، ۸۹، ۸۷، ۵۱، ۴۴	نروی: ۵۰
۱۸۶، ۱۸۴، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۳۹	نریمان (بدو کرشاسب): ۱۸۹، ۱۸۸
۲۲۴، ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۸۷	۱۹۳
نثیر منه: ۱۹۰	نریمان (نواده کرشاسب): ۱۹۱، ۱۹۰
نثیر و سنکبه: رجوع شود به نیریوسنک	۱۹۲
نبوکدونسر (نبوخدنسر): ۱۳۷، ۱۰۸	نستور، نسطور: رجوع شود به بستویری
۲۰۸، ۱۷۳، ۱۵۶	(بستور)
نرسای: ۸۸	نسرکیاوان: ۸۸
نرسس آکینیان: ۱۹۸	نضر بن العارث: ۲۰۷
نرسک وی و انیک: ۸۸	

کیانیان	۲۴۰
نوهین : ۱۴۹،۹۱	نلدکه : ۱۷۴،۱۰۰،۹۶،۹۱،۶۳
نی برک : ۹۱،۸۵،۷۱،۶۹،۶۲	۲۰۷،۱۹۸،۱۹۷،۱۸۶،۱۸۵
نیریوسنگک (شیریوسنگه) : ۱۱۸،۸۸	نمرود : ۱۵۹
۱۴۹،۱۲۲	نوذر : رجوع شود به شوتر
نیکلسن : ۱۵۸	نوذران (نوذرگان) : ۱۵۸
نیوبک : ۱۴۶	نوذریان : رجوع شود به شوتر

و

و کتر گا : ۱۵۷،۱۰۹،۱۰۴	داب : ۱۴۷
و کرگان : ۱۳۱	واوید گنا : ۱۷۷،۵۲،۴۵،۴۲،۴۱
ولف : ۳۲	وای : ۱۳۵
ولکش (بلاش) : ۱۷	وايو : ۱۳۶،۳۱
ولوکس : رجوع شود به ولکش	وآسک (ویسه) : ۱۶۴،۱۲۳،۸۲،۴۳
و ندرمئی نیش : ۴۰	۲۰۰،۱۸۵
ونگهو جرو : ۱۰۴	وونرغن : ۱۴
ون هروسپ تخمک : ۸۷	ووشودانی ن : ۱۴۶
ون بودیش : ۲۲۲،۲۲۱،۲۱۹،۸۷،۸۵	ورون : ۲۱
۲۲۳	وروی : ۱۶۹
وولرس : ۱۷۵،۱۷۳،۱۶۷،۱۶۰	وست : ۱۰۶،۱۰۳،۱۰۱،۷۵،۷۱،۵۹
۱۹۳،۱۹۲،۱۹۰،۱۸۲،۱۷۹	۱۳۳،۱۲۹،۱۲۸،۱۱۱،۱۰۷
۲۱۳،۲۰۶	۱۴۸،۱۴۴،۱۴۳،۱۴۱،۱۳۷
وهجر گا : ۱۵۷،۱۰۹،۱۰۴،۱۰۳	۲۱۲،۱۸۸،۱۵۳
وهرام و رچارند : ۲۲۴،۹۷	وشرگارد : ۸۹،۸۷،۸۵،۸۱،۷۹،۷۷
وهمستان : ۳۴	۹۹،۹۱
وهمن : رجوع شود به بهمن	وسفانرید : رجوع شود به ویسپان فریا
	وسک : رجوع شود به و آسک

۲۲۴،۱۸۴	وہمن ارد شیر : ۱۴۴
ویسرپ : ۱۳۹	وہومن : رجوع شود بہ بہمن
ویسہ : رجوع شود بہ واسلہ	وہونہ : ۲۲۳،۹۰
ویشتاسب ہخامنشی : ۵۲،۱۱،۶،۴،۱	وہیجرؤ : ۱۵۷،۱۰۹،۱۰۴،۱۰۳
ویشتاسب (کی) : رجوع شود بہ کی	وی تیرسا : ۱۵۸،۱۵۷،۱۱۰،۱۰۴
ویشتاسب	ویدرفش : ۳۹،۳۸،۳۴،۳۳
ویگرد : ۶۷	ویژن (ویجن) : رجوع شود بہ ویژن
ویلیزجا کسن : ۱۴۰	ویسپان فریا : ۱۶۳،۱۳۶،۱۳۳،۱۲۷
ویو : ۲۲۳،۱۳۵،۹۰،۸۷،۳۱،۲۶،۱۴	۱۶۴
ویوان : رجوع شود بہ کٹونی	ویسپ تورو : ۴۱۰
ویونگہان : ۲۲۳،۸۸،۸۷	ویست اورو (= ویستہم، ویستخم، گستہم) :
	۱۷۱،۱۵۴،۹۰،۸۹،۴۴،۴۳،۳۹

ھ

ہماک : رجوع شود بہ ہوما یا	ہاملت : رجوع شود بہ آملت
ہمای : ۲۱۵،۲۱۴،۲۱۳،۲۱۲،۱۷۷،۹۶	ہنویشٹ : ۲۲۰،۱۵۴،۱۳۵
۲۱۷	ہنوسرؤہ (کوی) : رجوع شود بہ کی خسرو
ہمای (دختر گشتاسب) : رجوع شود بہ	ہنوشینگہ : ۲۲، ۶۷ و رجوع شود بہ
ہوما یا	ہوشنگ
ہوآوت : ۱۶۰	ہفتالان : ۱۸۷،۱۸۶،۹۸،۹۷،۹۶
ہوتوسا : ۴۲،۴۰،۳۰،۳۸،۳۲،۳۱،۱۷	ہخامنشیان : ۲۱۸،۵۶،۵۵،۵۳،۱۰،۸،۱
۱۳۸،۵۲،۴۴،۴۳	ہذا گوش : ۱۲۲
ہودات : ۱۷۴،۳۸	ہرتسفلد : ۴۰، ۳۰، ۱۲، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
ہوسرؤہ : رجوع شود بہ کی خسرو	۱۰۲، ۹۰، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۴۴
ہوشنگ : ۱۲۱، ۹۴، ۶۷ و رجوع شود بہ	۱۴۰، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۰۸، ۱۰۳
ہنوشینگہ	۲۱۷، ۱۷۴، ۱۶۲، ۱۴۲
ہوشیدرمہ : رجوع شود بہ ارشیدر	ہرتل : ۴۰، ۲، ۱
ہوگو : رجوع شود بہ ہوو	ہرودت : ۱۲۹، ۲

کیانیان	۲۴۲
هَمَّانَ : رجوع شود به خَمَّانَ و رجوع شود به خِیون	هَمَّانَ : ۲۲۲، ۱۷۰
هَمَّاسَ : رجوع شود به هَمَّایا	هَمَّاسَ : ۱۷۷، ۵۲، ۴۴، ۴۲، ۴۱
هَمَّاسَ : رجوع شود به هَمَّایا	هَمَّاسَ : ۴۳، ۳۷
هَمَّاسَ : رجوع شود به هَمَّایا	هَمَّاسَ : ۵۳، ۴۰، ۳۲
هَمَّاسَ : رجوع شود به هَمَّایا	هَمَّاسَ : ۴۴

ی

یوئیش (گنودوین) : ۱۳۵	یوئیش : ۹۶
یوئیش (یوئیش، یوئیش) : ۱۳۵، ۸۹	یوئیش : ۹۷
یوئیش : ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۳۷، ۶۶	یوئیش : ۱۱۹
یوئیش (یوئیش) : ۹۴، ۸۸، ۶۴، ۵۹، ۲۲	یوئیش : ۱۹۰، ۱۰۴، ۹۵، ۸۱
یوئیش : ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۳۹، ۶۱۹، ۱۱۳	یوئیش : ۲۲۳، ۲۲۰
۲۲۱	



Copyright, 1956, 1976, by B. T. N. K.

Printed in Ziba Press.

Tehran, Iran

Bibliothèque d'Iranologie

*Sous la direction de
E. Yar Chater*

ARTHUR CHRISTENSEN

LES KAYNIDES

Traduit en Persan

Par

Z. Safa

Professeur à l'Université de Téhéran



B.T.N.K

Tehran, 1976